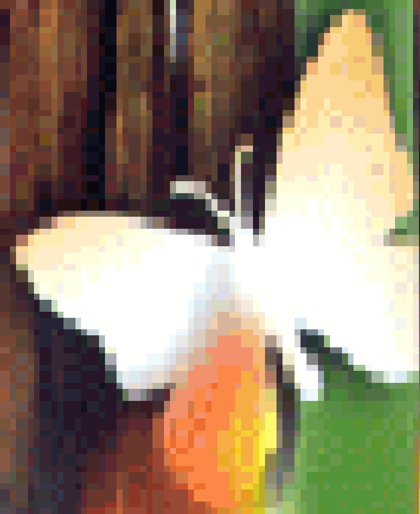
حدیث اشک





بسم الله الرحمن الرحیم

حدیث اشک

نویسنده:

سایت شیعه تیوب

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

حدیث اشک

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۸۸

عنوان و نام پدیدآور:حدیث اشک / شیعه تیوب

مشخصات نشر:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه و رایانه

توصیفگر : فاطمه زهرا(س)، ۸ قبل از هجرت - ۱۱ ق.، امام اول

توصیفگر : Fateme Zahra

توصیفگر : فاطمه‌زهرا (س)، ۸ ؟ قبل از هجرت ـ ۱۱ ق

توصیفگر : امامت

توصیفگر : دفاع

توصیفگر : امامان[۱]

بخش اول زخم های انکار شده (شهادت حضرت زهرا علیها السلام)

تصمیم عمر و ابوبکر بر هتک حرمت از معتبرترین کتب اهل سنت

تصمیم عمر و ابوبکر بر هتک حرمت از معتبرترین کتب اهل سنت

اهل سنت همواره می کوشند با نشر کتب و مجلات و سایت های مختلف شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها به دست عمر و ابوبکر را افسانه جلوه دهند و آن را ساخته اذهان علمای شیعه می نمایند. این درحالسیت که در معتبرترین کتب اهل سنت تصمیم عمر و ابوبکر بر قتل حضرت زهرا سلام الله علیها تایید شده است

ابن ابی شیبه و کتاب "المصنف"

ابوبکر بن ابی‌شیبه (۱۵۹- ۲۳۵) مولف کتاب المصنف، به سند صحیح چنین نقل می‌کند:

هنگامی که مردم با ابی‌بکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه با او به گفتگو و رایزنی می‌پرداختند. زمانی که این مطلب به گوش عمر بن خطاب رسید ، به خانه فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! به خدا قسم محبوبترین فرد نزد ما پدر تو است و بعد از پدر تو خود شما، ولی به خدا سوگند این محبت، مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شدند دستور دهم خانه را بر سر آنها به آتش بکشند.

این جمله را گفت و بیرون رفت. وقتی علی و زبیر به خانه بازگشتند دخت گرامی علیهاالسلام به علی علیه‌السلام و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر تجمع شما در این خانه تکرار شود خانه را بر سر شماها خواهد سوزاند. به خدا سوگند! او آنچه را که قسم خورده انجام می‌دهد. (۱)

یادآور شدیم که گزارش فوق در کتاب المصنف با سندی صحیح نقل شده است، اینک به بررسی سند حدیث از دیدگاه رجالیان اهل سنت می‌پردازیم تا میزان اعتبار تاریخی آن معلوم گردد:

در اعتبار شخص مولف (یعنی ابن ابی‌شیبه) همین بس که ذهبی، دانشمند رجالی اهل سنت (متوفای ۷۴۸) درباره‌ی او می‌گوید: عبدالله بن محمد بن ابی‌شیبه، حافظ بزرگ و حجت است. احمد بن حنبل و بخاری و ابوالقاسم بغوی از او نقل روایت کرده و گروهی او را توثیق کرده‌اند... ابن شیبه از کسانی است که از پل عبور کرده و در منتهای وثاقت است (۲)

بلاذری و کتاب "انساب الاشراف"

احمد بن یحیی جابر بغدادی بلاذری (متوفای ۲۷۰) نویسنده معروف و صاحب تاریخ بزرگ، رویداد تاریخی فوق را در کتاب انساب الاشراف به گونه‌ی زیر نقل می‌کند:

ابوبکر به دنبال علی (علیه‌السلام) فرستاد تا بیعت کند، ولی علی (علیه السلام) از بیعت با او امتناع ورزید. سپس عمر همراه با فتیله (آتش زا) حرکت کرد و با فاطمه در مقابل در خانه رو به رو شد. فاطمه گفت: ای فرزند خطاب! آیا در صدد سوزاندن خانه من هستی؟ عمر گفت! بلی، این کار کمک به چیزی است که پدرت برای آن مبعوث شده است!. (۳)

درباره ی اعتبار بلاذری از دیدگاه اهل سنت همین بس که ذهبی در کتاب تذکره الحافظ وی را با القاب: حافظ، اخباری و علامه می‌ستاید (۴) و در کتاب سیر اعلام النبلاء او را چنین توصیف می‌کند: علامه، اذیب، نویسنده. (۵)

ابن کثیر در کتاب البدایه و النهایه از ابن عساکر نقل می‌کند که: بلا ذری، نویسنده و دارای کتابهای خوبی است (۶) بنابراین نباید درباره‌ی بلا ذری شک و تردید کرد.

تا اینجا بررسی سند به پایان رسید. این دو سند صحیح تاریخی، به وضوح حاکی از آن است که بعد از درگذشت پیامبر گروهی که در راس آنان شیخین قرار داشته‌اند تصمیم به هتک حرمت خانه‌ی زهرا علیهاالسلام گرفته‌اند، اما این که افراد مزبور، به نیت خود جامه‌ی عمل نیز پوشانیده‌اند یا نه؟ این مطلب را باید از بررسی مدارک بخش آینده به دست آورد.

ابن قتیبه و کتاب "الامامه و السیاسه"

مورخ شهیر عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری (۲۱۲- ۲۷۶) از پیشوایان ادب و از نویسندگان پر کار حوزه تاریخ و ادب اسلامی است، مولف کتاب تاویل مختلف الحدیث و ادب الکاتب و غیره. (الاعلام ۴/ ۱۳۷) وی در کتاب الامامه و السیاسه چنین می‌نویسد:

ابوبکر از کسانی که از بیعت با او سر برتافته و در خانه علی گرد آمده بودند، سراغ گرفت و عمر را به دنبال آنان فرستاد. او به در خانه علی آمد وآنان را صدا زد که بیرون بیایند ولی آنان از خروج از خانه امتناع ورزیدند. در این موقع، عمر هیزم طلبید و گفت: به خدایی که جان عمر در دست اوست بیرون بیایید والا خانه را بر سرتان آتش می‌زنم. مردی به عمر گفت: ای اباحفص (کنیه‌ی عمر) در این خانه فاطمه دخت پیامبر است، او گفت: باشد!. (۷)

ابن قتیبه دنبال داستان را سوزناکتر و دردناکتر نوشته است:

عمر همراه گروهی به در خانه فاطمه آمدند در خانه را زدند، هنگامی که فاطمه صدای آنها را شنید، با صدای بلند گفت: ای رسول خدا! پس از تو چه مصیبت‌هایی به ما از فرزند خطاب و ابی‌قحافه رسید؟! وقتی مردم که همراه عمر بودند صدای زهرا

را شنیدند گریه‌کنان برگشتند، ولی عمر با گروهی باقی ماند و علی را از خانه بیرون کشیدند و نزد ابی‌بکر بردند و به او گفتند، بیعت کن. علی گفت: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟، گفتند: به خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می‌زنیم!!.... (۸)

طبری و تاریخ او

محمد بن جریر طبری (متوفای ۳۱۰)، فقیه و تاریخ نگار برجسته اهل سنت در تاریخ خود، رویداد فجیع هتک حرمت به خانه‌ی وحی را چنین بیان می‌کند:
عمر بن خطاب به در خانه‌ی علی آمد، در حالی که گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند! خانه را به آتش می‌کشم مگر این که برای بیعت بیرون بیایید. زبیر از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیری بر دست داشت، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دست او بر زمین افتاد. در این موقع دیگران بر او هجوم آورده و شمشیر را از دست او گرفتند.
این صحنه‌ی تاریخی، حاکی از آن است که اخذ بیعت برای خلیفه‌ی اول، با تهدید و ارعاب صورت گرفته و آزادی و انتخابی در کار نبوده است حال، آیا این نوع بیعت ارزشی دارد یا نه؟ خواننده باید در آن داوری نماید.
به لحاظ معیارهای مقبول علم رجال اهل سنت، در امانت و صداقت و وثاقت طبری سخنی نیست. ذهبی درباره‌ی او می‌گوید: پیشوای بزرگ، مفسر قرآن، ابوجعفر نویسنده کتابهای درخشان، ثقه و مورد اعتماد و راستگو. (۹)

ابن عبد ربه و کتاب "العقد الفرید"

شهاب الدین احمد معروف به ابن عبد ربه اندلسی مولف کتاب العقد الفرید (متوفای ۴۶۳ ه) در کتاب مزبور بحثی مشروح درباره‌ی تاریخ سقیفه انجام داده و با اشاره به کسانی که از بیعت ابی‌بکر تخلف جسته‌اند چنین می‌نویسد:
علی و عباس و زبیر در خانه‌ی فاطمه نشسته بودند تا این که ابوبکر، عمر بن خطاب را فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه بیرون کند و به او گفت: اگر بیرون نیامدند با آنان نبرد کن. عمر بن خطاب با مقداری آتش به سوی خانه‌ی فاطمه رهسپار شد تا خانه را به آتش بکشد. در این هنگام فاطمه با او روبه‌رو شد و گفت: ای فرزند خطاب! آمده‌ای خانه‌ی ما را بسوزانی؟! او در پاسخ گفت: بلی، مگر این که شما نیز آن کنید که امت کردند (با ابوبکر بیعت کنید). (۱۰)

ابن عبدالبر و کتاب "الاستیعاب"

یوسف بن عبداللّٰه معروف به ابن عبدالبرّ (۳۶۸- ۴۶۳) مولف کتاب الاستیعاب، از بزرگان علم حدیث، فقیه، مورخ و آگاه از انساب است. او در الاستیعاب، بخش مربوط به شرح حال ابوبکر، تحت عنوان عبداللّٰه بن ابی‌قحافه حادثه‌ی یورش به خانه زهرا را چنین نقل می‌کند:
علی و زبیر هنگامی که با ابوبکر بیعت می‌شد، به خانه فاطمه رفت و آمد کرده و با او در این زمینه به مشورت می‌پرداختند. چون خبر رفت و آمد آنان به گوش عمر رسید، نزد فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! کسی محبوبتر از پدر تو برای ما نیست، همچنان که پس از رسول خدا، تو از دیگران نزد ما محبوبتری. به من خبر رسیده که آنان به خانه شما وارد می‌شوند.

اگر بار دیگر چنین خبری به من برسد، چنین و چنان خواهم کرد! سپس خانه را ترک گفت و پس از رفتن او علی و زبیر وارد خانه شدند، فاطمه به آنان گفت: عمر نزد من آمد و قسم خورد که اگر این کار تکرار شود چنین می‌کنم. به خدا سوگند او به قسم خود عمل می‌کند. (۱۱)

ابی الفداء و کتاب "المختصر فی اخبار البشر"

اسماعیل بن علی معروف به ابی‌الفداء (متوفای ۷۳۲) در کتاب معروف خود به نام المختصر فی اخبار البشر، گزارشی نزدیک به آنچه ابن عبد ربه در عقد الفرید آورده است. که ما برای اختصار دیگر آن را تکرار نمی کنیم. (۱۲)
در اعتبار کلامی ابی‌الفدا همین بس که ذهبی می‌گوید: او دوستدار فضیلت و اهل آن بود و برای او محاسن زیادی هست. (الدرر الکامنه، نگارش ابن حجر ۱/۳۷۲)

نویری و کتاب "نهایه الارب فی فنون الادب"

احمد بن عبدالوهاب قرشی معروف به نویری (۶۷۷- ۷۳۳) شاعر و ادیب معروف مصری مولف کتاب نهایه الارب فی فنون الادب است که زرکلی در الاعلام آن را ستوده و از قول فازیلیف می‌گوید:
حقایقی در این کتاب از مورخان دیرینه نقل شده است که کتابهای آنان به دست ما نرسیده است، مانند ابن الرقیق، ابن رشیق و ابن شداد. نویری در کتاب یاد شده، رویداد خانه‌ی زهرا علیهاالسلام را همانند ابن عبدالبر نقل کرده. که ما برای خلاصه آن را تکرار نمی کنیم (۱۳) .

سیوطی و کتاب "مسند فاطمه"

جلال الدین سیوطی (متوفای سال ۹۱۱)، دانشمند ذوفنون و سخت کوش قرن نهم، در کتاب مسند فاطمه رویداد خانه دخت گرامی پیامبر را از مصنف ابن ابی شیبه نقل کرده است. و گفتار ابن ابی شیبه را قبلا بیان کردیم.

متقی هندی و کتاب "کنزالعمال"

علی بن حسام الدین معروف بن مّتقی هندی (متوفای ۹۷۵) در کتاب ارزشمند خود کنز العمال رویداد خانه فاطمه را به نحوی که ابن ابی‌شیبه در المصنَّف نوشته نقل کرده است، بنابراین، نیازی به نقل عبارت نیست (۱۴).

دهلوی و کتاب "ازاله الخفاء"

ولی اللّٰه بن مولوی عبدالرحیم دهلوی هندی حنفی (۱۱۱۴- ۱۱۷۶) در کتاب ازالهٔ الخفاء (که به زبان فارسی نوشته) درباره‌ی حوادث ایام سقیفه چنین می‌نویسد:
در همین ایام مشکلی دیگر که فوق جمیع مشکلات توان شمرد پیش آمد و آن این بود که: زبیر و جمعی از بنی هاشم در خانه حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها جمع شده، در باب نقض خلافت، مشورتها به کار می‌بردند و حضرت شیخین آن را به تدبیری که بایستی بر هم زدند (۱۵).

سپس نصّ تاریخ را که زید بن اسلم از پدرش نقل کرده و ما قبلا آن را از مصنَّف ابن أبی‌شبیه نقل کردیم، یادآور می‌شود.

محمد حافظ ابراهیم و قصیده عمریه

محمد حافظ ابراهیم (۱۲۸۷– ۱۳۵۱) شاعر مصری که به شاعر نیل شهرت دارد، دیوانی دارد که در ده جلد چاپ شده است. او در قصیده خود تحت عنوان عمر و علی، یکی از افتخارات عمر را این دانسته است که در خانه‌ی علی آمد و گفت: اگر بیرون نیایید و با ابی‌بکر بیعت نکنید خانه را به آتش می‌کشم و لو دختر پیامبر در آنجا باشد!

جالب آن است که محمد حافظ ابراهیم، قصیده‌ی خویش را در یک جلسه‌ی بزرگ قرائت کرد و حضار نه تنها بر او خرده نگرفتند بلکه مدال افتخار نیز به او دادند.

سه بیت این قصیده، مورد نظر و استشهاد ماست:

و قَولةٍ لعَلیٍّ قالَها عُمَرُ

أکرِم بسامِعِها أعظِمْ بمُلقیها

حرقتُ دارَک لا أبقِی علیک بها

إن لم تُبایِع و بنتُ المصطفی فیها

ما کان غیرُ أبی‌حَفْصٍ یَفُوُه بها

أمامَ فارِسِ عدنانٍ و حامِیها .

و گفتاری که عمر آن را به علی علیه‌السلام گفت به چه شنونده‌ی بزرگواری و چه گوینده‌ی مهمّی؟!. به او گفت: اگر بیعت نکنی، خانه‌ات را به آتش می‌کشم و احدی را در آن باقی نمی‌گذارم هر چند دختر پیامبر مصطفی در آن باشد. جز ابوحفص (عمر) کسی جرأت گفتن چنین سخنی را در برابر شهسوار عدنان و مدافع وی نداشت _۱۶).

عمر رضا کحاله و کتاب "اعلام النساء"

عمر رضا کحّاله، محقق معاصر و مؤلف کتاب ارزشمند أعلام النساء، در شرح زندگی دخت گرامی پیامبر می‌نویسد:

فقیل له: یا أباحفص إنّ فیها فاطمهٔ، فقال: و إن...

دخت پیامبر در آستانه‌ی خانه ایستاد و گفت: من گروهی بدتر از شما نمی‌شناسم، جنازه رسول خدا را بر زمین گذارده‌اید و کار ریاست را بین خود تقسیم کرده‌اید، بی آن که با ما مشورت کنید و حق ما را به ما برگردانید (۱۷).

اسناد

۱) مصنف ابن ابی‌شیبه ۸/ ۵۷۲

۲) میزان الاعتدال ۲/ ۴۹۰، شماره۴۵۴۹

۳) انساب الأشراف ۱/ ۵۸۶، ط دار معارف، قاهره

۴) تذکره الحفاظ ۳– ۰۹۲، شماره ۸۶۰.

۵) سیر اعلام النبلاء ۱۳/ ۱۶۲، شماره ۹۶.

۶) البدایه والنهایه۱۱/۶۵، حوادث سال ۲۷۹
۷) الامامه و السیاسه، ص ۱۲، چاپ المکتبه التجاریه الکبری، مصر.
۸) الامامه والسیاسه، ص ۱۳، چاپ المکتبه التجاریه الکبری، مصر. مسلما این بخش از تاریخ ، برای علاقمندان به شیخین بسیار سنگین و ناگوار بوده است، لـذا برخی درصـدد برآمدند که در نسبت کتاب الإمامه والسیاسه به ابن‌قتیبه تردید کنند، حال آن که ابن ابی‌الحدید، استاد فن تاریخ، این کتاب به سرنوشت تحریف دچار شده و تحریفگران بخشی از مطالب آن را به هنگام چاپ، حذف کرده‌اند. غافل از آنکه مطالب مزبور در شرح نهج البلاغه‌ی ابن ابی‌الحدید موجود است. زر کلی در اعلام، کتاب الامامه والسیاسه را از آثار ابن قتبه می‌داند و سپس می‌افزاید: برخی از علما در انتساب این کتاب به ابن قتیبه تأمل دارند. یعنی شك و تردید را به دیگران نسبت می‌دهد نه به خویش، همچنان که الیاس سرکیس (معجم المطبوعات العربیه ۱/ ۲۱۲) این کتاب را از آثار ابن قتیبه می‌داند.
۹) میزان الاعتدال ۳/ ۴۹۸، شماره ۷۳۰۶
۱۰) عقد الفرید ۴/ ۲۶۰، چاپ مکتبه هلال.
۱۱) استیعاب ۳/ ۹۷۵، تحقیق علی محمد بجاوی ، چاپ قاهره.
۱۲) المختصر فی اخبار البشر ۱/ ۱۵۶، ط دار المعرفه، بیروت.
۱۳) نهایه الارب فی فنون الأدب ۱۹/ ۴۰، نگارش نویری، چاپ قاهره، ۱۳۹۵ ه.
۱۴) کنزالعمّال ۵/۶۵۱، شماره ۱۴۱۳۸، ط مؤسسه الرساله، بیروت.
۱۵) ازالۀ الخفاء ۲/ ۲۹، ناشر اکیدمی، ط لاهور.
۱۶) دیوان محمد حافظ ابراهیم ۱/ ۸۲.
۱۷) اعلام النساء ۴/ ۱۱۴.

حمله ابوبکر و عمر به بیت وحی در معتبر ترین کتب اهل سنت

ابوعبید و کتاب الاموال

ابوعبید قاسم بن سلام (متوفای ۲۲۴) در کتاب نفیس خود به نام الاموال که مورد اعتماد فقیهان بزرگ مسلمان قرار دارد، به طور مستند از عبدالرحمان بن عوف نقل می‌کند که می‌گوید: در بیماری ابوبکر، برای عیادتش ، وارد خانه‌ی او شدم. او پس از گفتگوی زیاد، به من گفت: آرزو می‌کنم کاش سه چیز را که انجام داده‌ام انجام نداده بودم همچنان که آرزو می‌کنم کاش سه چیز را که انجام نداده‌ام انجام می‌دادم. همچنین آرزو می‌کنم سه چیز را از پیامبر سوال می‌کردم. اما آن سه چیزی که انجام داده‌ام و آرزو می‌کنم ای کاش انجام نمی‌دادم عبارتند از:
وددت أنّی لم أکشف بیت فاطمۀ و ترکته وان اُغلِقَ علی الحرب. (۱)
کاش، خانه و حریم خانه‌ی فاطمه را کشف نمی‌کردم و آن را به حال خود وا می‌گذاشتم، هر چند برای جنگ بسته شده بود.
ابوعبید هنگامی که به اینجا می‌رسد به جای جمله: لم اکشف بیت فاطمه و ترکته... می‌گوید: کذا و کذا. و اضافه می‌کند که من مایل به ذکر آن نیستم.
ولی اگر ابوعبید روی تعصب مذهبی یا علت دیگر از نقل حقیقت سر بر تافته، خوشبختانه محققان کتاب الاموال در پاورقی

توضیح داده‌اند که: جمله‌های حذف شده‌ی فوق، در کتاب میزان الاعتدال (به نحوی که بیان گردید) وارد شده است و افزون بر آن، طبرانی در معجم خود، ابن عبد ربه در عقد الفرید و افراد دیگر در جاهای دیگر، عبارت حذف شده را آورده‌اند.

محمد بن سعد و کتاب الطبقات الکبری

محمد بن سعد (متوفای ۲۲۹) معروف به کاتب واقدی در اثر ارزشمند خود که صحابه و تابعان را به شیوه خاصی طبقه بندی کرده در باب دختران پیامبر، زندگانی دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه‌ی زهرا علیها السلام را به صورت روائی آورده، آنگاه چنین می‌نویسد:

ابوبکر آگاه که فاطمه بیمار شد در خانه فاطمه علیهاالسلام آمد و اجازه خواست تا از او عیادت کند، علی علیه‌السلام استجازه ابوبکر را به فاطمه علیها السلام رسانید.

فاطمه علیهاالسلام فرمود: اختیار با شماست، علی علیه‌السلام اذن داد. آنگاه می‌نویسد:

فدخل علیها واعتذر إلیها و کلّمها فرضیت عنه. (۲)

بر زهرا وارد شد و معذرت خواهی کرد و با او سخن گفت و او را از خود راضی ساخت.

البته ابن سعد روی محدودیتی که داشت، نتوانست روشنتر از این بنویسد، مگر ابوبکر که چه ستمی بر زهرا روا داشته بود که سرانجام از او رضایت می‌طلبد و معذرت خواهی می‌کند.

طبرانی و المعجم الکبیر

ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی (۲۶۰- ۳۶۰) شخصیتی است که ذهبی در میزان الاعتدال در حق او می‌نویسد: حافظ و ثبت (۳) مولف کتاب المعجم الکبیر- که کرارا چاپ شده است- آنجا که درباره‌ی ابی‌بکر و خطبه‌ها و وفات او سخن می گوید یادآور می‌شود: ابی‌بکر به هنگام مرگ، آرزو کرد:

کاش سه چیز را انجام نمی‌دادم.

کاش سه چیز را انجام می‌دادم.

کاش سه چیز را از رسول خدا سوال می کردم.

سپس، درباره‌ی آن سه چیزی که ابوبکر آرزو می کرد کاش آن را انجام نمی‌دادم، چنین می گوید:

فأمّا الثلاث اللاتی وددت أنی لم أفعلهنّ، فوددت انّی لم أکن کشفت بیت فاطمۀ و ترکته (۴)

آن سه چیزی که آرزو می کنم کاش انجام نمی‌دادم چنین بود: آرزو می کنم حرمت خانه‌ی فاطمه را زیر پا نمی‌نهادم و آن را به حال خود واگذار می کردم.

ابن عبدربّه و العقد الفرید

ابن عبد ربه اندلسی مولف کتاب العقد الفرید (متوفای ۴۶۳ ه) در کتاب خود از عبدالرحمن بن عوف نقل می کند که می گوید: در بیماری ابی‌بکر بر او وارد شدم تا از او عبادت کنم، او گفت: آرزو می کنم کاش سه چیز را انجام نمی‌دادم و یکی از آن سه چیز این است:

وددت انّی لم أکشف بیت فاطمة عن شیء وإن کانوا اغلقوه علی الحرب (۵)

کاش در خانه‌ی فاطمه را باز نمی‌کردم هر چند آنان برای نبرد در خانه بسته بودند.

سخن نظّام در کتاب الوافی بالوفیات

ابراهیم بن سیار نظام معتزلی (۱۶۰- ۲۳۱) از ادبا و دانشمندان مشهور است که به علت زیبایی کلامش در نظم و نثر، به نظّام معروف شده است.

در کتابهای متعددی از نظّام، با اشاره به حضور خلیفه ثانی نزد در خانه‌ی فاطمه علیهاالسلام، چنین آمده است:

انّ عمر ضرب بطن فاطمة یوم البیعة حتی ألقت المحسن من بطنها (۶)

عمر در روز اخذ بیعت برای ابی‌بکر بر شکم فاطمه زد، در نتیجه، فرزندی که وی در رحم داشت و نام آن را محسن نهاده بود سقط شد.

مبرّد و کتاب کامل

محمد بن یزید بن عبدالأکبر بغدادی (۲۱۰- ۲۸۵) ادیب و نویسنده معروف اهل سنت- که آثار گران سنگی از او به یادگار مانده است - در کتاب الکامل خود، داستان آرزوهای خلیفه‌ی اول را به نقل از عبدالرحمان بن عوف آورده و یادآور می‌شود:

وددت أنی لم أکن کشفت عن بیت فاطمة و ترکته ولو أغلق علی الحرب (۷)

آرزو می‌کردم ای کاش بیت فاطمه را هتک حرمت نمی‌کردم و آن را رها می‌نمودم هر چند برای جنگ بسته شده باشد.

مسعودی و مُروجُ الذهب

ابوالفرج مسعودی (متوفای ۳۴۵) در مروج الذهب می‌نویسد: ابوبکر در حال احتضار چنین گفت:

من سه چیز انجام دادم و آرزو داشتم که کاش آنها را انجام نمی‌دادم، یکی از آن سه چیز این بود که:

فوددت انّی لم أکن فتشت بیت فاطمة و ذکر فی ذلک کلاماً کثیراً (۸)

آرزو می‌کردم کاش حرمت خانه‌ی زهرا را زیر پا نمی‌نهادم و در این مورد سخن زیادی گفت.

مسعودی، با اینکه نسبت به اهل‌بیت پیامبر، گرایش‌های سالمی دارد، ولی باز به ملاحظاتی که بر آگاهان به تاریخ پوشیده نیست، از بازگویی سخن خلیفه خود داری کرده و با کنایه رد شده است و تنها به این اکتفا نموده که خلیفه سخن زیادی در این مورد گفت. حالا این سخن زیاد چه بوده است خدا می‌داند؟!

ابن أبی‌دارم و کتاب میزان الاعتدال

احمد بن محمد معروف به ابن ابی‌دارم، محدّث کوفی (متوفای ۳۵۷)، کسی است که محمد بن أحمد بن حماد کوفی درباره‌ی او می‌گوید: کان مستقیم الأمر عامة دهره؛ او در سراسر عمر خود، پوینده‌ی راه راست بود.

ذهبی نیز می‌نویسد:

كان موصوفاً بالحفظ و المعرفة إلّا انّه يترفض (۹)

او به حافظ و معرفت حدیث شهرت دارد، نقطه ضعفش این است که به تشیع میل داشته است. اصولاً جای تاسف است که علاقه به اهل‌بیت، یکی از نقاط ضعف محدثان شمرده شود.

به هر روی، ابن ابی‌دارم نقل می‌کند که در محضر او این خبر خوانده می‌شود:

انّ عمر رفس فاطمة حتی أسقطت بمحسن.

یعنی: عمر لگدی بر فاطمه زد، در نتیجه او فرزندی که در رحم به نام محسن داشت سقط کرد. (۱۰)

محمّد بن مکرم و مختصر تاریخ دمشق

علی بن حسن بن هبة الله معروف به ابن عساکر دمشقی (متوفای ۵۷۱) کتابی در تاریخ دمشق تألیف نموده که اخیراً در هشتاد جلد منتشر شده است، سپس این موسوعه را محمد بن مکرم معروف به ابن منظور (۶۳۰- ۷۱۱) تلخیص کرده، او نیز داستان دیدار عبدالرحمان را با ابی‌بکر یادآور شده و چنین می‌گوید، ابوبکر گفت:

لا آسی علی شیء من الدنیا إلّا علی ثلاث فعلتُهنَّ وددت أنّی لو ترکتهنَّ... وددت أنّی لم أکن کشفتُ بیت فاطمة عن شیء مع انّهم اغلقوه علی الحرب (۱۱)

من بر چیزی از امور دنیا تأسف نخوردم مگر بر سه چیز که انجام دادم و دوست داشتم انجام نمی‌دادم... دوست داشتم خانه‌ی فاطمه را هتک حرمت نمی‌کردم هر چند ساکنان خانه آن را برای جنگ ببندند.

ابن ابی الحدید و شرح نهج البلاغه

عبدالحمید بن هبه الله مدائنی معتزلی (متوفای ۶۵۵) مورخ و نویسنده‌ی توانای جهان اسلام و مؤلف شرح نهج‌البلاغه در بیست جلد، سرگذشت یورش به خانه‌ی زهرا علیهاالسلام را در موارد مختلف کتاب خویش یادآور شده است، هر چند در جایی هتک حرمت مزبور را صحیح دانسته و آن را گناه کبیره نمی‌شمارد؛ زیرا به رغم او، عمر حق داشت افرادی را که از بیعت سرباز می‌زند تهدید کند! البته این نظریه‌ی گروهی از معتزله است و اختصاص به ابن ابی‌الحدید ندارد (۱۲)

در موردی می گوید:

برخی از حوادثی که شیعه نقل کرده می‌پذیرم نه تمام آنچه را که آنان نقل کرده‌اند (۱۳)

در مورد سوم می‌گوید: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خون هبار بن اسود را حلال شمرد، زیرا او کسی بود که با نیزه به کجاوه‌ی دختر پیامبر (زینب) زد و او فرزند خود را سقط کرد.

ابن ابی الحدید می گوید:

این داستان را برای استادم، نقیب ابوجعفر، نقل کردم، او روایت را تصدیق کرد، سپس به او گفتم اجازه می‌دهی من این تاریخ را که: فاطمه از ترس، محسن خود را سقط کرد و اگر پیامبر زنده بود خون سکی را که سبب سقط جنین او شده بود، حلال می‌شمرد را از شما نقل کنم؟

استاد در پاسخ گفت: از من نقل نکن، همچنین خلاف آن را نیز از من نقل نکن، من در این مساله نظر قاطع ندارم، چون روایات در این زمینه اختلاف دارند (۱۴)

جوینی و کتاب فرائد السمطین

ابراهیم بن محمد بن المويد معروف به جوینی (متوفای ۷۲۲) از مشایخ ذهبی است (۱۵)، ذهبی در حق استادش جوینی چنین می گوید: امام، محدث یگانه، فخر الاسلام، صدر الدین.

جوینی در کتاب فرائد السمطین به طور مستن از ابن عباس نقل می کند که او گفته: روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود، حسن بن علی بر او وارد شد، دیدگان پیامبر که بر حسن افتاد اشک آلود شد. سپس حسین بن علی بر آن حضرت وارد شد، مجددا پیامبر گریست. در پی آن دو، فاطمه و علی علیهماالسلام بر پیامبر وارد شدند، اشک پیامبر با دیدن آن دو نیز جاری شد، وقتی از پیامبر علت گریه بر فاطمه علیهاالسلام را پرسیدند، فرمود:

انّی لما رأیتها ذکرتُ ما یصنع بها بعدی کأنّی بها وقد دخل الذُّلّ بیتها وانتهکت حرمتُها و غصب حقّها و منعت ارثها و کُسر جنبها و اسقطت جنینها، و هی تنادی یا محمّداه فلا تجاب و تستغیث فلا تغاث (۱۶)

زمانی که فاطمه را دیدم به یاد صحنه‌ای افتادم که پس از من برای او رخ خواهد داد. گویا می‌بینم ذلت وارد خانه‌ی او شده، حرمتش پایمال گشته، حقش غصب شده، از ارث خود ممنوع گشته، پهلوی او شکسته شده و فرزندی را که در رحم دارد سقط شده در حالی که پیوسته فریاد می‌زند: یا محمداه! ولی کسی به او پاسخ نمی‌دهد، استغاثه می کند، اما کسی به به فریادش نمی‌رسد.

شمس الدین ذهبی و تاریخ الاسلام

شمس الدین محمد بن احمد ذهبی (متوفای ۷۴۸) در کتاب تاریخ الاسلام در تاریخ زندگی ابوبکر چنین می‌نویسد:

عبدالرحمان بن عوف در بیماری ابوبکر بر او وارد شد و بر وی سلام کرد، پس از گفتگویی، ابوبکر به او چنین گفت:

امّا انّی لا آسی علی شیء، إلّا علی ثلاث فعلتهنّ، و ثلاث لم أفعلهنّ، و ثلاث ودِدْتُ انّی سألت رسول‌اللّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ اله وَ سَلَمَ عنهنّ: ودِدْتُ انّی لم أکن کشفتُ بیت فاطمۀ و ترکتُه وإن أُغلق علی الحرب (۱۷)

من بر چیزی تاسف نمی‌خورم مگر بر سه چیز که انجام دادم و سه چیزی که انجام ندادم و سه چیزی که کاش از رسول خدا می‌پرسیدم. دوست داشتم خانه‌ی فاطمه را هتک حرمت نمی کردم هر چند برای جنگ بسته شود....

علی بن ابی‌بکر هیثمی و مجمع الزوائد

نور الدین علی بن ابی‌بکر هیثمی (متوفای ۸۰۷) مولف کتاب مجمع الزوائد و منبع الفوائد، وی در باب کراهه الولایه چنین می نویسد:

عبدالرحمان بن عوف در بیماری ابوبکر از او عیادت کرد پس از گفتگوهایی، وی چنین گفت:

امّا انّی لا۔ آسی علی شیء إلّا علی ثلاث فعلتهن وَدِدْت انّی لم أفعلهنّ، و ثلاث لم أفعلهنّ ودِدْتُ أنّی فعلتهنّ، و ثلاث ودِدْتُ انّی سألت رسول‌اللّه صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ اله وَ سَلَمَ عنهنّ، فأمّا الثلاث الّتی وددت انّی لم أفعلهن فوددت انّی لم أکن کشفت بیت فاطمۀ و ترکته و إن أغلق علی الحرب (۱۸)

من بر چیزی تاسف نخوردم مگر بر سه چیز که انجام دادم و دوست داشتم انجام نمی‌دادم. و سه چیزی که انجام ندادم و دوست داشتم انجام می‌دادم، دوست داشتم سه چیز را از رسول خدا می‌پرسیدم، آن سه چیز را که انجام دادم و دوست داشتم

انجام نمی‌دادم این که: خانه فاطمه را به حال خود ترک نموده و هتک حرمت او نمی‌کردم هر چند برای جنگ بسته شده باشد.

ابن حجر عسقلانی و لسان المیزان

احمد بن علی بن حجر عسقلانی (متوفای ۸۵۲) در کتاب لسان المیزان در شرح حال علوان و علی، داستان عیادت عبدالرحمان بن عوف را از ابی‌بکر می‌نویسد، او در موضوعات سه گانه‌ای که انجام داده و آرزو می‌کرد که ای کاش انجام نمی‌دادم، چنین می‌نویسد:

انّی لا ـ آسی علی شیء إلّا علی ثلاث وددت انّی لم أفعلهنّ وددت انّی لم أکشف بیت فاطمة و ترکته و إن أغلق علی الحرب(۱۹)

من بر چیزی تاسف نخوردم مگر بر سه چیزی که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی‌دادم، یکی از آنها هتک حرمت خانه فاطمه که کاش به حال خود وا می‌گذاشتم هر چند برای جنگ بسته شده باشد.

متّقی هندی و کنز العمّال

علاء الدین علی متقی هندی (متوفای ۹۷۵) در دائره المعارف حدیثی خود به نام کنز العمال، حدیث عبدالرحمان بن عوف را به طور مفصل نقل کرده و آرزوهای خلیفه را در مورد نه گانه به روشنی بیان کرده است. از جمله آن که می‌گوید:

یکی از سه چیزی که آرزو می‌کردم کاش انجام نمی‌دادم، این است که:

وددت انّی لم أکن أکشفُ بیتَ فاطمةَ و ترکتُه و إن کانوا قد غلّقوه علی الحرب(۲۰)

کاش حرمت خانه‌ی فاطمه را زیر پا نمی‌نهادم، هر چند آنان برای جنگ خانه را بسته بودند.

عبدالفتّاح عبدالمقصود و کتاب الإمام علی

این دانشمند خبیر و شهیر مصری، داستان در دربار هجوم به خانه‌ی وحی را در دو مورد از کتاب خود آورده است که ما به نقل یکی از آنها بسنده می‌کنیم:

إنّ عمر قال: و الّذی نفسی بیده، لیَخرجنَّ أو لأحرقنّها علی من فیها...! قالت له طائفة خافت اللّه و رعت الرسول فی عقبه: یا أباحفص، إنّ فیها فاطمة. ..! فصاح لا یبالی: و إن...! واقترب وقرع الباب، ثم ضربه و اقتحمه. .. و بدا له علیّ... ورنّ حینذاک صوت الزهراء عند مدخل الدار... فإن هی إلّا رنة استغاثة أطلقتها: یا أبت رسول‌اللّه...

تستعدی بها الراقد بقربها فی رضوان ربّه علی عسف صاحبه، حتّی تبدّل العاتی المدل غیر إهابه، فتبدّد علی الأثر جبروته، و ذاب عنفه و عنفوانه، ووّد من خزی لو یخرَّ صعقاً تبتلعه مواطئ قدمیه ارتداد هدبه إلیه.... و عند ما نکص الجمع، و راح یفرّ کنوافر الظباء المفزوعة أمام صیحة الزهراء، کان علیّ یقلّب عینیه من حسرة و قد غاض حلمه، وقل همّه، و تقبضت أصابع یمینه علی مقبض سیفه کهمّ من غیظه أن تغوص فیه...(۲۱)

قسم به کسی که جان عمر در دست اوست، بیرون بیایید والا ـ خانه را بر سر ساکنانش به آتش می‌کشم! گروهی که از خدا می‌ترسیدند و حرمت پیامبر را در نسل او نگه می‌داشتند، گفتند: ای اباحفص! فاطمه در این خانه است. و او بی پروا فریاد زد:

باشد! عمر نزدیک آمد و در زد، سپس با مشت و لگد به در کوبید تا به زور وارد شود. علی علیه‌السلام پیدا شد.
صدای ناله‌ی زهرا در آستانه‌ی خانه بلند شد. آن صدا، طنین استغاثه‌ای بود که دختر پیامبر سر داده و می گفت: پدرا! ای رسول خدا... می‌خواست از دست ظلم یکی از اصحابش او را که در نزدیکی وی در رضوان پروردگارش خفته بود، برگرداند، تا سرکش گردن فراز بی پروا را به جای خود نشاند و جبروتش را زایل سازد و شدت عمل و سختگیرش را نابود کند و آرزو می کرد قبل از این که چشمش به وی بیفتد، صاعقه‌ای نازل شده او را در می‌یابد.
وقتی جمعیت برگشت و عمر می‌خواست همچون آهوان رمیده، از برابر صیحه‌ی زهرا فرار کند، علی از شدت تاثیر و حسرت با گلویی بغض گرفته و اندوهی گران، چشمش را در میان آنان می گرداند و انگشتان خود را بر قبضه‌ی شمشیر فشار می‌داد و می‌خواست از شدت خشم در آن فرورود....

احتجاج به فعل خلیفه

موضوع گردآوری هیزم و آتش برای سوزاندن بیت فاطمه در صدر اسلام از مسلمات تاریخ بود، افراد دیگری که خود در زمان قدرت و حکمروایی خویش مصدر چنین کارهایی بوده‌اند با استناد به عمل خلیفه، کار خود را توجیه می کردند.
اینک دو مورد را در اینجا یادآور می‌شویم:
۱) عبدالله بن زبیر برای اخذ بیعت از بنی هاشم و در راس آنان علی بن الحسین علیهماالسلام جمع مزبور را تهدید به قتل و سوزاندن کرد و بدین منظور همگان را در نقطه‌ای گرد آورده و تهدید کرد که اگر بیعت نکنید همگی طعمه آتش خواهید شد.
سرانجام بنی هاشم با کمک‌های بی دریغ مختار ثقفی از حبس آزاد شدند، زیرا ابن زبیر از قوه و قدرت مختار آگاه بود.
بعدها که آبها از آسیاب افتاد و عبدالله بن زبیر به دست حجاج بن یوسف ثقفی کشته شد، مردم برادر عبدالله، عروه بن زبیر را نکوهش می‌کردند و می گفتند: برادرت چه تصمیم غیر صحیحی گرفته بود، زیرامی‌خواست همه‌ی بنی هاشم را که در شعب ابی‌طالب جمع کرده بود بسوزاند.
او در پاسخ گفت: هدف او از این کار، توحید کلمه بود.
او می‌خواست میان مسلمانان اختلاف راه پیدا نکند و همگی در اطاعت یک نفر قرار گرفته و سخن آنان باشد. همچنان که عمر بن خطاب این کار را با بنی هاشم انجام داد، آنگاه که از بیعت ابی‌بکر سرباز زدند، او در کنار خانه‌ی آنان هیزم آماده کرد و خانه را بر سر آنان آتش زد(۲۲)
۲) مورد دیگر را علامه حلی در کتاب نهج البلاغه و کشف الصدق از بلاذری نقل کرده که متن آن چنین است:
لمّا قتل الحسین کتب عبداللّه بن عمر إلی یزید بن معاویة: أمّا بعد، فقد عظمت الرزیّة و جلّت المصیبة، و حدث فی الإسلام حدث عظیم، و لا یوم کیوم قتل الحسین.
فکتب إلیه یزید:
أمّا بعد، یا أحمق، فإنّا جئنا إلی بیوت مجدَّدة، و فرش ممهّدة و وسادة منضَّدة، فقاتلنا عنها، فإن یکن الحقّ لنا فعن حقّنا قاتلنا، و إن کان الحقّ لغیرنا، فأبوک أوّل من سنَّ هذا و استأثر بالحقّ علی أهله (۲۳)
هنگامی که حسین بن علی به شهادت رسید، عبدالله بن عمر به یزید به معاویه چنین نامه نوشت: مصیبت بزرگی رخ داده و در اسلام حادثه‌ی بزرگی انجام گرفته و روزی مانند روز قتل حیسن نیست.

یزید در پاسخ او نوشت: ای ابله! ما به خانه‌های نو و فرش‌های گسترده و پشتی‌های چیده وارد شدم و در راه آن نبرد کردیم، اگر حق با ما باشد به حق نبرد کرده‌ایم و اگر حق از آن غیر ما باشد، پدر تو نخستین کسی بود که این سنت را رواج داد و حق را از صاحبان آن برگرفت!

اسناد

۱) الأموال، ص۱۹۵ ، چاپ نشر کلیات ازهریه، الأموال، ص ۱۷۴، چاپ بیروت، نیز ابن عبدربه در عقد الفرید ۴ / ۲۶۸ جمله‌های حذف شده را نقل کرده است چنانکه خواهد آمد.

۲) طبقات ۸/۲۷، ط دار صادر

۳) میزان الاعتدال ۲/ ۱۹۵.

۴) المعجم الکبیر طبرانی ۱/ ۶۲، شماره حدیث ۴۳، تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی.

۵) عقد الفرید ۴/ ۲۶۸، چاپ مکتبه الهلال.

۶) الوافی بالوفیات ۶/ ۱۷، شماره ۲۴۴۴؛ ملل و نحل شهرستانی ۱/ ۵۷، چاپ دارالمعرفه، بیروت. درترجمه نظام به کتاب بحوث فی الملل والنحل ۳/ ۲۴۸– ۲۵۵ مراجعه شود.

۷) شرح نهج‌البلاغه ۲/ ۴۷، چاپ مصر.

۸) مروج الذهب ۲/ ۳۰۱، چاپ داراندلس، بیروت.

۹) سیر اعلام النبلاء ۱۵/ ۵۷۷، شماره ترجمه ۳۴۹.

۱۰) میزان الاعتدال ۱/ ۱۳۹

۱۱) مختصر تاریخ دمشق ۱۳/ ۱۲۲، چاپ دارالفکر، سال ۱۹۸۹

۱۲) شرح نهج البلاغه ۱۶/ ۲۷۲؛ مغنی، قاضی عبدالجبار ۱/۳۳۷

۱۳) شرح نهج‌البلاغه ۱۷/ ۱۶۸

۱۴) شرح نهج‌البلاغه ۱۴/ ۱۹۲

۱۵) معجم شیوخ الذهبی ۱۲۵، شماره ۱۵۶

۱۶) فرائد السمطین ۲/۳۴، چاپ بیروت.

۱۷) تاریخ الإسلام، چاپ دارالکتاب العربی، تحقیق دکتر تدمری، ج ۳، ص ۱۱۷– ۱۱۸.

۱۸) مجمع الزوائد و منبع الفوائد ۵/ ۲۰۲– ۲۰۳، چاپ سوم، سال ۱۴۰۲.

۱۹) لسان المیزان ۴/۱۸۹، چاپ حیدرآباد دکن، ۱۳۳۳۰ ه.

۲۰) کنزالعمال ۵/۶۳۱، حدیث شماره ۱۴۱۱۳.

۲۱) عبدالفتاح عبدالمقصود، علی بن ابی‌طالب ۴/ ۲۷۴– ۲۷۷ و نیز ۱/ ۱۹۲– ۱۹۳.

۲۲) مروج الذهب ۳/۲۷۶، منشورات دانشگاه لبنان؛ ۳/ ۷۷، چاپ دار أندلس.

۲۳) نهج الحق و کشف الصدق، ص ۳۵۶.

آیا عمر بن الخطاب ، به حضرت زهرا سلام الله علیها جسارت کرده است ؟

پاسخ

این که عمر بن الخطاب به حضرت زهرا سلام الله علیها جسارت کرده است ، از قطعیات تاریخ است .
روایاتی که در رابطه با هجوم به خانه حضرت صدیقه طاهره در کتب اهل سنت آمده به چند دسته می شود تقسیم کرد .

۱. تهدید به سوزاندن خانه

ذکرالطبری: باسناده عن زیاد بن کلیب قال: أتی عمر بن الخطاب منزل علیّ وفیه طلحة والزبیر ورجال من المهاجرین فقال: واللّه لأحرقنّ علیکم أو لتخرجنّ إلی البیعة»، فخرج علیه الزبیر مصلتاً بالسیف فعثر فسقط السیف من بده فوثبوا علیه فأخذوه.
تاریخ الطبری: ۲/۴۴۳.
وابن أبی الحدید: عن سلمة بن عبد الرحمان قال: فجاءعمر الیهم فقال: «والذی نفسی بیده لتخرجنّ إلی البیعة أو لأحرقنّ البیت علیکم .
شرح نهج البلاغه: ۱/۱۶۴ (۲/۴۵).

۲. آوردن وسائل آتش سوزی و بی توجهی خلیفه دوم بر اعتراض مردم

وابن قتیبة: قال: ... وقال عمر: والذی نفس عمر بیده لتخرجنّ أو لأحرقنّها علی من فیها! فقیل له: یا أباحفص إنّ فیها فاطمة!! فقال: وإن.
الامامة والسیاسة: ۱/۱۲، أعلام النساء لعمر رضا کحالة: ۴/۱۱۴.

۳ . آوردن وسائل آتش سوزی ودرگیری لفظی میان حضرت صدیقه و خلیفه دوم

البلاذری: باسناده عن سلیمان التیمی وعن ابن عون: إنّ أبابکر أرسل إلی علی(علیه السلام)یرید البیعة فلم یبایع، فجاء عمر ومعه فتیلة فتلقّته فاطمة علی الباب، فقالت فاطمة: یابن الخطاب! أتراک محرقاً علیّ بابی؟ قال نعم: وذلک أقوی فیما جاء به أبوک.
انساب الاشراف: ۱/۵۸۶.
أبو الفداء: قال: ... فأقبل عمر بشیء من نار علی أن یضرم الدار، فلقیته فاطمة رضی اللّه عنها وقالت: إلی أین یابن الخطاب؟ أجئت لتحرق دارنا؟ قال: نعم.
تاریخ أبی الفداء: ۱/۱۶۴.
وابن عبد ربّه: الذین تخلّفوا عن بیعة أبی بکر: علیّ والعباس، والزبیر، وسعد بن عبادة، فأمّا علی والعباس والزبیر فقعدوا فی بیت فاطمة حتّی بعث الیهم أبو بکر عمر بن الخطاب لیخرجوا من بیت فاطمة وقال له: إن أبوا فقاتلهم. فأقبل عمر بقبس من نار علی أن یضرم علیهم الدار فلقیته فاطمة فقالت: یابن الخطاب! أجئت لتحرق دارنا؟ قال: نعم.
العقد الفرید:۵/۱۲، طبعة مکتبة الریاض الحدیثة.

۴ . حمله خلیفه دوم به حضرت صدیقه طاهره

الشهرستاني: عن الجاحظ: إنّ عمر ضرب بطن فاطمة عليها السلام يوم البيعة حتّى ألقت الجنين من بطنها وكان عمر يصيح: إحرقوا دارها بمن فيها، وماكان فى الدار غير علىّ وفاطمة والحسن والحسين وزينب(عليهم السلام).
الملل والنحل: ۱/۵۷. طبعة بيروت، دار المعرفة.
قال المسعودى: فهجموا عليه وأحرقوا بابه، واستخرجواه منه كرهاً، وضغطوا سيّدة النساء بالباب حتّى أسقطت محسناً.
اثبات الوصية:۱۴۳.
قال ابن حجر العسقلانى: إنّ عمر رفس فاطمة حتّى أسقطت بمحسن.
لسان الميزان:۱/۲۶۸.
قال الصفدى: إنّ عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتّى ألقت المحسن من بطنها.
الوافى بالوفيات: ۵/۳۴۷.
روايات فراوانى از طريق اهل سنت و شيعه نقل شده است كه غضب فاطمه ، غضب پيامبر و غضب پيامبر غضب خداوند است :
عن على رضى اللّه عنه قال: قال رسول اللّه صلى اللّه عليه وآله وسلم لفاطمة: «إنّ اللّه يغضب لغضبك، ويرضى لرضاك . هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه .
المستدرك: ۳/۱۵۳، مجمع الزوائد: ۹/۲۰۳، الآحاد والمثانى للضحاك: ۵/۳۶۳، الذرية الطاهرة النبوية للدولابى: ۱۱۹، المعجم الكبير للطبرانى: ۱/۱۰۸، ۲۲/۴۰۱، نظم درر السمطين للزرندى الحنفى: ۱۷۸، الكامل لعبداللّه بن عدى: ۲/۳۵۱، تاريخ مدينة دمشق : ۳/۱۵۶، أسد الغابة :۵/۵۲۲، ذيل تاريخ بغداد: ۲/۱۴۰، ۲/۱۴۱ ميزان الاعتدال :۲/۴۹۲، الإصابة: ۸/۲۶۵،۲۶۶، تهذيب التهذيب: ۲۱/۳۹۲، سبل الهدى والرشاد للصالحى الشامى: ۱۱/ ۴۴ .
عن المِسْوَر بن مَخْرَمَة أنّ رسول اللّه صلى اللّه عليه وسلم قال: «فاطمة بَضْعَة منّى فمن أغضبها أغضبنى .
صحيح البخارى ۴/۲۱۰، (ص ۷۱۰، ح ۳۷۱۴)، كتاب فضائل الصحابة، ب ۱۲ ـ باب مَنَاقِبُ قَرَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وسلم.
عن المسور بن مخرمة قال قال رسول اللّه صلى اللّه عليه وسلم: «إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّى يُؤْذِينِى مَا آذَاهَا .
صحيح مسلم ۷/۱۴۱ ح ۶۲۰۲) كتاب فضائل الصحابة رضى الله تعالى عنهم، ب ۱۵ ـ باب فَضَائِلِ فَاطِمَةَ بِنْتِ النَّبِىِّ عَلَيْهَا الصَّلاَةُ وَالسَّلاَمُ .
و از قطعيات تاريخ است كه حضرت زهرا سلام الله عليها تا آخر عمر از دست خليفه و دار و دسته‌اش غضبناک بود و هرگز از آن‌ها راضى نشد .
محمد بن اسماعيل بخارى مى‌نويسد :
فغضبت فاطمة بنت رسول اللّه صلى اللّه عليه وسلم فهجرت ابا بكر فلم تزل مهاجرته حتى توفيت.
صحيح البخارى: ۴/۴۲، ش ۲۸۶۲.
بنا بر نقل ابن قتيبه دينورى ، وقتى ابوبكر و عمر به ملاقات حضرت زهرا آمدند ، حضرت زهرا به آن‌ها گفت كه آن دو را تا آخر عمر پس از هر نمازش نفرين خواهد كرد .
واللّه لأدعونّ اللّه عليك فى كلّ صلاة أصلّيها .
الإمامة والسياسة، تحقيق الشيرى ج ۱، ص ۳۱.
اما از ديدگاه روايات شيعه ، اين كه قاتل حضرت زهرا سلام الله عليها ، عمر بن الخطاب است ، قطعى است . ما فقط به نقل يک روايت اكتفا مى‌كنيم :

وكان سبب وفاتها : أن قنفذا مولى عمر لكزها بنعل السيف بأمره ، فأسقطت محسنا ومرضت من ذلك مرضا شديدا ، ولم تدع أحدا ممن آذاها يدخل عليها .

سبب شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها این بوده است که قنفذ غلام عمر به دستور او ، آن حضرت را با غلاف شمشیرش زد . و این سبب شد که محسن سقط شود و حضرت زهرا شدیدا مریض شوند . در مدتی که مریض بودند ، به هیچ یک از آنانی را که او را اذیت کرده بودند ، اجاز? ملاقات نداد .

دلائل الإمامة ج ۲ ، عنه بحار الأنوار : ۸ / ۲۳۰ – ۲۳۲ (ط الکمپانی) ، ۳۰ / ۲۹۰ – ۲۹۵ . ۲ . مثالب النواصب : ۳۷۱ – ۳۷۴ ، ۴۱۸ – ۴۱۹ . ۳ . الصراط المستقیم : ۳ / ۲۵ . ۴ . مطارح النظر فی شرح الباب الحادی عشر : ۱۰۹ .

خشم حضرت زهرا از خلفاء

۱) بخاری در جای جای صحیح خود، از خشم فاطمه نسبت به خلیفه نخستین سخن می‌گوید. در کتاب خمس می‌گوید:

فغضبتْ فاطمةُ بنتُ رسول‌اللّه فهجرتْ أبابکر فلم تزل مهاجرتُه حتی تُوفِّیَتْ (۱)

فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ابی‌بکر خشمگین شد و او را ترک گفت و این متارکه تا روزی که درگذشت ادامه داشت.

در کتاب فرائض می‌نویسد:

فهجرته فاطمةُ فلم تکلّمه حتّی ماتت (۲)

فاطمه، ابی‌بکر را ترک گفت و تا روزی که درگذشت با او سخن نگفت.

در کتاب مغازی در باب غزوه‌ی خیبر می‌گوید:

فَأَبی أبوبکر أنْ یَدْفَعَ إلی فاطِمَةَ مِنها شَیْئاً فَوَجَدَتْ فاطمةُ عَلی أبی‌بکر فی ذلک فَهَجَرتْهُ فَلم تُکَلِّمْه حتَّی تُوُفِّیَتْ (۳)

ابوبکر ابا ورزید از آنچه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (به تعبیر او) به ارث نهاده چیزی به فاطمه بدهد از این جهت فاطمه از ابوبکر، ناراحت و خشمگین شد و تا روزی که در گذشت با او سخن نگفت.

مجموع این روایات حاکی است که: آن کس که خشنودی و خشم او مایه‌ی خشنودی و خشم خداست، نسبت به خلیفه خشمگین بوده و تا پایان عمر خویش بر این حالت باقی بوده است.

۲) از سخنان امیرمومنان علیه‌السلام در کنار قبر پنهان دخت گرامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم کاملا مظلومیت زهرا علیهاالسلام آشکار می‌گردد. آنجا که در کنار تربت پاک همسرش خطاب به رسول خدا این چنین عقده‌ی دل می‌گشاید:

ستُنَبِّئک ابنَتُک بتضافُر أُمّتک علی هضمها، فأحفِها السّؤال و استخبِرها الحال؛ هذا و لم یطل العهدُ و لم یخلُ منک الذّکرُ. (۴)

به زودی دخترت تو را آگاه ساخت که امت تو چگونه در ستم کردن به وی اجتماع کرده بودند. سرگذشت وی را از او بی پرده بپرس و او را سوال پیچ کن (تا ماجرا را برای تو شرح دهد). این چنین شد در حالی که هنوز با زمان حیات تو چندان فاصله‌ای زیاد نیست و یادت فراموش نگردیده است.

۳) مراسم دفن زهرا علیهاالسلام شبانه (۵) و بدون خبر کردن دیگران برگزار شد. در حالی که جا داشت مراسم تشییع و دفن یگانه دختر پیامبر و محبوبترین و نزدیک ترین کس او، توسط عامه‌ی مسلمین با شکوهی در خور برگزار گردد و صحابی و انصار، بخشی از حق عظیم پیامبر بر خویش را با احترام شایسته به پیکر دختر گرامی وی، ادا کنند. مگر پیامبر، چند فرزند بی

واسطه داشت؟! اما چنین نشد و مولای متقیان علی علیه‌السلام، پیکر عزیز خویش را در دل شب و در نقطه‌ای نامعلوم، به خاک سپرد. هنوز هم قبر فاطمه پنهان است و افراد ناوارد، قبر فاطمه بنت اسد را قبر فاطمه دختر رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌انگارند.

خود این عمل- کفن و دفن محرمانه‌ی زهرا- نوعی اعتراض مدبرانه به دژ خویی مهاجمان به خانه‌ی وحی بود که می‌تواند برای آیندگان معنا دار باشد. و حق پژوهان را سر نخی قابل تحقیق از حقیقت، به دست دهد.

در اینجا دامن سخن را کوتاه می‌کنیم هر چند سخن در این مورد بسیار است.

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و ال محمد

اسناد :

۱) صحیح البخاری، باب فرض الخمس، ۴/ ۷۸، چاپ مکتبه‌ی عبدالحمید احمد الحنفی

۲) صحیح البخاری، کتاب الفرائض، باب قول النبی، صلی الله علیه و آله و سلم لا نورث ما ترکنا صدقه ۸/۱۴۹

۳) صحیح البخاری، باب غزوه خیبر

۴) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۲.

۵) دفن حضرت زهرا علیهاالسلام در نیمه شب بدون خبر کردن دیگران، از مسلمات تاریخ است.

آیا بالاخره حضرت فاطمه علیها السلام از ابوبکر راضی شدند ؟

اگر گفته شود این گروه که در ابتدا با ابوبکر بیعت نکردند بالاخره با او بیعت کردند و حضرت فاطمه علیهاالسلام نیز بالاخره به بیعت رضایت داد زیرا ایشان از پیامبر شنیده بودند که : (من مات ولم یعرف امام زمانه مات میته الجاهلیه)چه می گوئید ؟

پاسخ ۱ : اولاـ چنین نیست بلکه برخی از این گروه تا آخر عمر با ابوبکر بیعت نکر دند از جمله حضرت فاطمه علیهاالسلام و سعدابن عباده .

پاسخ ۲ : به استناد مدارک تاریخی حضرت فاطمه علیهاالسلام تا آخر عمر با ابوبکر عمر قهر کرده وبا آنان سخن نگفتند (۱)

پاسخ ۳ : نه تنها حضرت فاطمه علیهاالسلام از این دو هرگز راضی نشدند ! بلکه وصیت نمودند که شبانه ودور از چشم این دو غسل و کفن و دفن شوند و قبر او مخفی بماند تا پاسخ به این سؤال همواره مشروعیت بیعت و حکومت ابوبکر را زیر سؤال ببرد که قبر تنها دختر رسول خدا کجاست و اصولاً چرا مخفی است ؟؟؟

پاسخ ۴ : بر فرض محال که حضرت فاطمه علیهاالسلام نهایتاً راضی شدند ! پس چرا بیعت از حضرت علی علیه السلام با زور انجام شد ، خلیفه اول عمَر را در پی امام علی علیه السلام فرستاد و گفت (ائتنی به باعنف العنف)(۲)

پاسخ ۵ : اگر چنین است چرا تهدید کردند در صورتیکه مخالفین بیعتی که در خانه حضرت فاطمه علیهاالسلام تحصن کرده اند, اگر از خانه خارج نشوند و بیعت نکنند , خانه را به آتش خواهند کشید (۳)

پاسخ ۶ : اگر چنین است که نهایتا ابوبکر رضایت حضرت فاطمه علیهاالسلام را کسب کرده ! چرا در آخر عمر همواره از کار خود در شکستن در خانه حضرت اظهار پشمانی می کرد و می گفت (لیتنی لم اکشف بیت فاطمه و لو اعلن علی الحرب)(۴)

پاسخ ۷ : اگر چنین است چرا اهل سنت این حرمت شکنی عمر را دلیل فضل او می شمارند و به آن افتخار می کنند ؟ چنانچه در شعر سروده شده توسط حافظ ابراهیم نیل سنی مذهب در شعری در مدح عمر ,سخنی که عمر به علی علیه السلام که گفته است (خانه ات را به آتش مکشم تا بیعت کنی حتی اگر دختر مصطفی در آن باشد) و این سخن دلیل بزرگواری عمر مداند

(۵)

پاسخ ۸ : معاویه نامه ای به حضرت علی (علیه السلام) می نویسد و شیوه بیعت کردن حضرت را به رخ او مکشد تا اورا تحقیر کند و می گوید مانند شتران ریسمان به بینی ات انداختند تا بیعت کردی ! و حضرت در پاسخ به او می گوید ای معاویه تو خواستی مرا بگونه ای مذمت کنی و متوجه نشدی که تو با روشن کردن این نقطه از تاریخ وچگونگی بیعت من مرا مدح کردی ! و ومظلومیت مرا نشان دادی (۶)

پاسخ ۹ : می دانیم که حضرت علی علیه السلام بعد از آنکه به زور و با ریسمان به مسجد کشانیده شد تا بیعت کند ! هنوز مخالفت می کرد و گفت که اگر بیعت نکنم چه می کنید ؟ آنها گفتند که گردنت را می زنیم ! حضرت گفت در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته اید ! آنان گفتند بنده خدا آری و اما برادر رسول خدا نه (۷) آیا هنوز اعتقاد داریم بالاخره حضرت با آنان بیعت کرد و یا از آنان راضی شد !

اسناد:

۱) سنن ترمذی/ ج۴/ص۱۵۸ – کتاب السر باب ۴۴/ حدیث ۱۶۰۹ / مج فی ترکه رسول الله – در آدر س ارائه شده ذیل این روایت و روایت دگر از صحیح بخاری که در صفحه ۱۲۷ در ذیل آدرس دوم آمده این مطلب دقیق تر اشاره شده است

۲) انساب الاشراف /ج۲/ص۲۶۹ باب امر السقیفه

۳) تاریخ طبری / ج۳/ ص۲۰۲ حوادث سال ۱۱ هجری – عقد الفرید / ج۴/ص۲۵۹–سایر آدرس ها در شماره ۱ پا ورقی ص ۱۲۹ کتاب غدیر خم وپاسخ به شبهات جلد دوم آمده است

۴) عقد الفرید / ج۴ /ص۲۶۸/ العسجده الثانیه فی الخلفا و تواریخهم – تاریخ طبری / ج۳/ص ۴۳۰ ذکر استخلافه عمر – اب ابی الحدید / ج۶/ص ۵۱ – منتخب کنزالعمال / ج۲/ ص۱۷۱ - سایر آدرس ها در شماره ۳ پا ورقی ص ۱۲۹ کتاب غدیر خم وپاسخ به شبهات جلد دوم آمده است

۵) دیوان حافظ ابراهیم /ج۱/ ص۸۲

۶) نهج البلاغه قسمت رسائل / کتاب ۲۸/ کتاه الی معاویه – کتاب جمهره رسائل العرب /ج۱/ص۳۹۹ – ابن ابی الحدید /ج۵/۱۸۶

۷) الامامه و السیاسه ابن قتیبیه / ج۱/ ص۱۳ کیف کانت بیعه علی – اعلام النسا عمر کحاله /ج۴/ص۱۱۵ ترجمه فاطمه

شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها حقیقتی انکارناپذیر

مقدمه

ظلم و ستم به خاندان رسالت، پس از شهادت پیامبر عظیم الشأن اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، از رویدادهای مسلم تاریخ اسلام است که نمی‌توان درباره آن شک و تردید نمود، محدثان و تاریخ نگاران با تمام محدودیت‌ها و فشارها حقایق را به گونه‌ای بازگو کرده و از آن حوادث تلخ و دردآور، یاد نموده اند.

شریف مرتضی (۳۵۵- ۴۳۶) می‌نویسد:

در آغاز کار، محدثان و تاریخ نویسان اهل سنت آنچه را در این مورد می‌شنیدند به صورت کامل نقل می‌کردند، ولی چه بسا بر اشکالاتی در برخی از چیزهایی که نقل می‌نمودند واقف گشتند پس از نقل آنها خودداری کردند.(?)

چه بی مهری بالاتر از این که امیرمومنان علیه‌السلام را به صورت بسیار زننده برای بیعت به مسجد بردند و امیرمومنان در پاسخ نـامه معـاویه(?) که در آن به این موضوع اشـاره کرده بود، چنین می‌نویسـد: گفتی که من بسان شتر سـرکش برای بیعت سوق داده شدم. به خدا سوگند، خواستی از من انتقاد کنی ولی در واقع امر سـتودی و خواستی رسوایم کنی اما خود را رسوا کردی. هرگز بر مسلمانی ایراد نیست که مظلوم واقع شود.(?)

بنابراین، هر نوع شک و تردید در این مسائل جز فریب وجدان و اغفال ناآگاهان، چیز دیگری نیست.

اخیرا در یکی از مجلات، مقـاله‌ای پیرامون زنـدگی حضـرت زهرا علیهاالسـلام به عنوان از ولادت تا افسانه‌ی شـهادت منتشـر گردیده و نویسـنده سعی نموده بود تا حقایق تاریخی را انکار ورزد و شهادت سرور زنان جهان را به وسیله‌ی عاملات خلافت، افسانه پندارد.

خوشبختانه- پس از انتشـار آن- از طرف برخی از علماء ، پاسـخ بسـیار متقن و روشن- ولی موجز- به آن داده شـد، ، ولی در این رساله، سعی شده است مدارک بیشتری ارائه شود .

با این همه ما نیز معترفیم که در این رساله نیز اجمال، جای تفصـیل را گرفته و تشـریح حوادث تلخ و جانسوز پس از سـقیفه در خور کتابی گسترده است و هرگز در یک یا دو مقاله نمی‌گنجد.

خانه های رفیع

قال الله تعالی:

فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیهَا بِالْغُدُوِّ وَالْأَصَالِ.(نور/??)

(این چراغ پر فروغ) در خـانه‌هایی قرار داد که خداونـد اذن فرموده، دیوارهای آن را بالا برنـد، خانه‌هایی که نام خـدا در آنها برده می‌شود و صبح و شام در آنه تسبح او می گویند.

بحث‌های آینده به روشـنی ثابت خواهد کرد که بیت فاطمه علیهاالسلام از مصادیق روشن این آیه می‌باشد که احترام و تکریم آن وظیفه‌ی هر مسـلمانی است، ولی متاسـفانه این بیت پس از در گذشت پیامبر گرامی صـلی الله علیه و آله و سلم مورد هتک قرار گرفت.

این رساله با مصادر و مدارک قطعی، واقعیت هتک حرمت خانه‌ی آن حضـرت را روشن می‌سازد به گونه‌ای که برای هیچ دیر باوری، جای شک و تردید باقی نمی‌ماند.

جامعه اسلامی پس از شهادت پیامبر

درگـذشت پیـامبر گرامی صـلی الله علیه و آله و سـلم جـامعه اسـلامی را در بوته‌ی امتحـانی بزرگ قرار داد و پایه‌های ایمان و تسلیم و پـذیرش افراد را نسـبت به اصول و فروع اسـلام، کاملاـ آشـکار سـاخت، در آن برهه‌ی حسـاس از تاریـخ، عقـده‌هـا و کینه‌هـایی که در نهانگـاه خوف از مقـام رسـالت، پنهـان شـده بود، عیان گشت و روشن گردیـد که اسـلام خواهی گروهی از مهاجر و انصار، به هدف نیل به یک رشـته مقامات و مناصب دنیوی انجام گرفته است و آنان، دین خدا را تا آنجا پذیرا هستند که با منافع دنیویشان در اصطکاک نباشد.

پس ازشـهادت پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم، جامعه اسلامی را دو خطر بزرگ ، از داخل و خارج، تهدید می کرد: از یک

طرف حزب نفاق و ستون پنجم به شدت در صدد ایجاد فتنه و آشوب در داخل بود تا نظام از درون فروریزد، لذا ابوسفیان- موقعی که امام، جسد مبارک پیامبر را غسل می‌داد- در خانه‌ی امام را زد و گفت دست خود را بده تا با تو به عنوان خلیفه‌ی مسلمین بیعت کنم و هر نوع مخالفت احتمالی را با نیروی قبیله‌ی خود سرکوب سازم! امام که از نیت سوء او آگاه بود، دست رد بر سینه‌ی نامحرم زد و فرمود:

واللَّه ما أردتَ بهذا إلّا الفتنه، و انّک و اللَّه طال ما بغیتَ الإسلام شرّاً، لا حاجهٔ لنا فی نصیحتک.(?)

به خدا سوگند تو هدفی جز ایجاد فتنه و آشوب نداری و پیوسته برای اسلام خواهان شر و بدی بودی، ما را به خیر خواهی نیازی نیست .

از طرف دیگر، احتمال حمله رومیان قوت می‌گرفت، زیرا در اجرای فرمان پیامبر که دستور داده بود یاران او هر چه زودتر مدینه را به عزم سرزمین روم (شام کنونی) ترک کنند، عمدا تعلل شده بود و این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بستر بیماری، سر باز زنندگان از این فرمان را مشمول نفرین خود قرار داده بود:

جَهِّزُوا جیشَ أُسامَهٔ، لَعَنَ اللَّهُ مَن تَخَلَّفَ عَنْه.(?(

سپاه اسامه را آماده حرکت سازید، متخلفان از آن از رحمت خدا دور باشند.

گذشته از این، روح یاغیگری در برخی از قبایل عرب زنده شده و می‌خواستند به عناوین گوناگون از زیر چتر حکومت اسلامی بیرون آیند تا از هر نوع پرداخت زکات و غیره خود داری کنند.

در چنین شرایط خاص و سرنوشت ساز، امام چاره‌ای جز مماشات با کودتا گران و اغماض از بیعتی که با او در سرزمین غدیر انجام گرفته بود، نداشت و اگر بر حفظ حق مسلم خود اصرار می‌ورزید چه بسا منویات حزب نفاق و دشمن خارجی جامه‌ی عمل می‌پوشید، لذا ناچار شد در مقابل قانون شکنی‌ها و خلاف کاری‌ها مماشات کند و جلو فتنه‌ی بزرگی را بگیرد. چنانچه خود امیرمومنان در سخنانش به این نکته اشاره دارد:

فامسکتُ یدی حتّی رأیتُ راجعهَ الناس قد رجعتْ عن الإسلامِ یدعون إلی مَحْقِ دینِ محمّد صَلَیّ اللَّهُ عَلَیْه و اله وَ سَلَمَ فخشیتُ إن لم أنصُرِ الإسلامُ و أهلَه أن أری فیه ثلماً أو هدماً تکون المصیبهٔ به علیَّ أعظم من فوت ولایتکم الّتی إنّما هی متاع أیام قلائل. (?)

دست بر روی دست گذاردم تا این که به چشم خود دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می‌خواهند دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نابود سازند، در اینجا بود که ترسیدم اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم باید شاهد نابودی و حکومت چند روزه بر شما مهمتر بوده و هست.

نشستی در سقیفه

هنوز جسد مطهّر پیامبر گرامی بر روی زمین قرار داشت و مراسم تغسیل و تکفین آغاز نشده بود و یاران رسول خدا در محل دفن او گفتگو می‌کردند و چشمها گریان و خردها حیران بود که ناگهان دو نفر به نامهای: معن بن عُدیّ و عُدیم بن ساعده، از سقیفه بنی ساعده خبر آوردند که انصار گرد هم آمده و می‌خواهند با سعد بن عباده به عنوان خلیفه‌ی رسول خدا بیعت کنند! این خبر را آهسته به ابی‌بکر گفتند و او همراه عمر و ابوعبیده، بدون اینکه کسی را از هدف خود آگاه سازد، رهسپار محل اجتماع انصار شد. آنان موقعی به سقیفه رسیدند که سعد بن عباده، رئیس قبیله‌ی خزرج، مشغول سخنرانی بود و خدمات انصار را به اسلام، یادآور می‌شد.

تشریح سرگذشت سقیفه و آن که چگونه یک اقلیت کوچک که از سه نفر و بنا به نقلی از پنج نفر تجاوز نمی‌کرد پیروز شدند، مفصل و گسترده است و در این مقاله جای بازگویی آن نیست. سرانجام نتیجه این شد که رئیس قبیله اوس از انصار برای ناکام گذاردن خزرجیان با ابوبکر بیعت کرد و در پی این امر، اقلیت ناچیز مهاجرین حاضر در سقیفه، به همین اندازه اکتفا کرده و سقیفه را به عزم مسجد ترک گفتند و در نیمه راه مسجد به بیعت‌گیری از افراد مشغول شدند و آنچه از خاطره‌ها و یادها محو شد، جنازه‌ی پیامبر و مراسم دفن و کفن و نماز بر آن حضرت بود!

امیرمومنان علیه‌السلام همراه عباس و گروهی از بنی هاشم و مهاجر، پیکر مطهر پیامبر را به خاک سپردند و خود و عده‌ای از علاقه‌مندان، شاهد صحنه‌ی بیعت گیری‌ها و مقام خواهی‌های گروه اقلیت بودند.

ای کاش به همین مقدار اکتفا می‌ورزیدند ولی اصرار داشتند با ارعاب و تهدید از علی علیه‌السلام بیعت بگیرند تا سرانجام، بنی هاشم نیز بیعت نمایند. در این موقع، رویدادهای تلخی رخ داد که قلم از نقل و بیان آن شرم دارد.

رویدادهای پس از خروج از سقیفه

رویدادهای پس از خروج از سقیفه

در طول تاریخ، گروهی از نویسندگان، متاثر از خلفای اموی و عباسی کوشیده‌اند که از کنار حوادث تلخ پس از خروج از سقیفه با سکوت بگذرند و آن را بازگو نکنند بالاخص، با مرور زمان بر اندام صحابه‌ی پیامبر، لباس عصمت پوشانیده شد و هر نوع انتقاد از آنها با برچسب ارتداد، همراه گردید! ولی در این میان دو گروه توانستند تا حدی پرده از روی حقیقت بردارند:

الف: گروهی تا آنجا شهامت داشتند که فقط سوء قصد خلفا را بیان کنند و این که برای أخذ بیعت و به هم زدن اجتماع بنی هاشم در خانه علی علیه‌السلام تا مرز جنگ با آنان پیش رفتند (اما این که حادثه‌ای نیز رخ داد یا نه؟ از بیان این قسمت خود داری نمودند)

ب: گروهی که از شهامت بیشتری برخوردار بودند حوادث بعدی را نیز یادآور شدند و افزودند که خانه به آتش کشیده شد و دختر پیامبر مصدوم گشت و فرزندی که در رحم داشت سقط گردید.

البته انتظار این که علاقه‌مندان خلفا یا حقوق بگیران دربار خلافت، این نوع حقایق را بی پرده بنویسند، انتظاری دور از واقعیت است، ولی در عین حال حقایق در تاریخ پنهان نمانده و چهره‌ی حقیقت، روشن گشته است.

ما در این بحث فشرده، از مورخان و محدثان اهل سنت که تا حدی دارای شهامت بوده‌اند نصوصی را نقل می‌کنیم و روشن است که اگر روایات و نصوص علمای شیعه را بر گفته‌ی مورخان و محدثان یاد شده بیفزاییم ماجرا از حد تواتر بالاتر رفته و جنبه‌ی مقطوع و مسلم خواهد یافت.

اخیرا فردی ناآگاه از تاریخ صحیح اسلام یا غافل نما از واقعیات آن، مقاله‌ای درباره‌ی دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نوشته و پس از ذکر مناقب و فضایل آن حضرت، مذبوحانه کوشیده است بی حرمتی که درباره‌ی آن حضرت انجام گرفته و به شهادت ایشان منتهی شده است را انکار ورزد.

از آنجا که بخشی از آن مقاله، مصداق تحریف روشن تاریخ بود، بر آن شدیم که به بیان بخشی از حقایق تاریخی در این زمینه بپردازیم و موضوع سخن ما را در این مقاله، نکات زیر تشکیل می‌دهند:

۱) عصمت فاطمه زهرا علیهاالسلام در لسان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.
۲) احترام خانه‌ی آن حضرت در قرآن و سنت.
۳) بی حرمتی به خانه و شخصیت آن حضرت پس از درگذشت پدر بزرگوارش.
امیدواریم که با تشریح نکات سه گانه‌ی فوق، نویسنده‌ی آن مقاله در برابر حقیقت، سر تسلیم فرود آورده و از نوشته خود نادم و پشیمان گردد و با شهامتی که در خور حق پژوهان است به جبران کار خود بپردازد.

عصمت زهرا سلام الله علیها در لسان رسول خدا

دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مقام والایی برخوردار است و سخنان رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم در حق وی حاکی از عصمت و پیراستگی او از گناه می‌باشد. آنجا که درباره‌ی او چنین می‌فرماید:
فاطمهٔ بضعهٔ منّی فمن أغضبها أغضبنی.(?)
فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به خشم آورد همانا مسلما مرا خشمگین کرده است.
ناگفته پیداست که خشم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مایه‌ی اذیت و ناراحتی اوست و سزای چنین شخصی در قرآن کریم چنین بیان شده است:
وَ الَّذِینَ یُؤْذُونَ رَسُولَ‌اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ (۸)
آنان که رسول خدا را آزار دهند برای آنان عذاب دردناکی است.
چه دلیلی استوارتر بر عصمت فاطمه علیهاالسلام که به تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رضای وی مایه رضای خدا و خشم او مایه خشم خدا معرفی گردیده است، چنانکه می‌فرماید:
انّ اللَّه یغضبُ لِغضبك و یَرضی لرضاك.(?)
دخترم فاطمه! خدا با خشم تو، خشمگین و با خشنودی تو، خشنود می‌شود.
به پاس چنین مقامی والا، او سرور زنان جهان است و پیامبر در حق او چنین فرموده:
یا فاطمهٔ! ألا ترضین أن تکونی سیّدهَ نساء العالَمین، و سیّدهَ نساءِ هذه الأُمّهٔ، و سیّدهَ نساءِ المؤمنین.(??)
دخترم فاطمه! آیا (به این کرامتی که خدا به تو داده) خشنود نیستی که تو سرور زنان جهان، سرور زنان این امت و سرور زنان مومن باشی.
در اینجا از تذکر نکته ای ناگزیریم: عصمت فردی چون دخت گرامی پیامبر، ملازم با نبوت نیست، به گواه این که حضرت مریم، به شهادت قرآن، معصوم از گناه بود(??) ولی هرگز پیامبر نبود.
ما اگر بخواهیم درباره‌ی فضایل و مناقب دخت گرامی پیامبر سخن بگوییم باید به نگارش کتابی مفصل بپردازیم، ولی به همین اندازه بسنده می کنیم.

حرمت خانه حضرت زهرا از دیدگاه قرآن و سنت

محدثان، یادآور می‌شوند وقتی آیه‌ی مبارکه (فِی بُیُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أن تُرْفَعَ وَیُذْکَرَ فِیهَا اسْمُهُ...) (??) بر پیامبر فرود آمد، پیامبر آیه را در مسجد تلاوت کرد.

در این هنگام شخصی برخاست و گفت: ای رسول گرامی، مقصود از این بیوت با این برجستگی چیست؟

پیامبر فرمود: خانه‌های پیامبران.

در این موقع ابوبکر برخاست، در حالی که به خانه‌ی علی و فاطمه علیهاالسلام اشاره می‌کرد، گفت: آیا این خانه از همان خانه‌ها است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ گفت: بلی از برجسته‌ترین آنها است.(??)

پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم مدت نه ماه هر روز پنج مرتبه، وقت هر نماز به در خانه‌ی دخترش می‌آمد، بر او و همسر عزیزش سلام می‌کرد و این آیه را می‌خواند:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (??) (??) یعنی: خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل‌بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد.

پیداست خانه ا ی که مرکز نور الهی بوده و خدا به ترفیع آن امر کرده است، از احترام بسیار بالایی برخوردار می‌باشد.

خانه ای که اصحاب کسا را در بر می‌گیرد و خدا از آن با جلالت و عظمت یاد می‌کند ، باید مورد احترام قاطبه ی مسلمانان باشد.

اکنون باید دید پس از درگذشت پیامبر، تا چه اندازه حرمت این خانه ملحوظ گشت؟

اسناد:

۱) الشافی ۳/ ۲۴۱، تحقیق سید عبدالزهراء حسینی؛ تلخیص الشافی ۳/ ۷۶.

۲) متن نامه‌ی معاویه را ابن ابی‌الحدید در شرح خود، ج ۱۵، ص ۱۸۶ نقل کرده است.

۳) نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه‌ی ۲۸.

۴) تاریخ طبری ۲/ ۴۴۹، حوادث سال۱۱

۵) ملل و نحل شهرستانی ۱ / ۲۳؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید ۶/ ۵۲، ط مصر.

۶) نهج‌البلاغه، نامه ۶۲ (نامه آن حضرت به اهل مصر که همراه مالک اشتر فرستاد)

۷) صحیح بخاری ۵/ ۲۹، باب مناقب فاطمه علیهاالسلام و فتح الباری در شرح صحیح بخاری ۷/ ۱۰۵

۸) توبه/ ۶۱.

۹) مستدرک حاکم ۳/ ۱۵۴؛ مجمع الزوائد ۹/ ۲۰۳ و حاکم در کتاب مستدرک، احادیثی می‌آورد که جامع شرایطی باشند که بخاری و مسلم در صحت حدیث، آنها را لازم دانسته‌اند.

۱۰) مستدرک حاکم ۳/ ۱۵۶.

۱۱) ال عمران ??

۱۲) (نور خدا) در خانه‌هایی است که خدا رخصت داده قدر و منزلت آنان رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود. (نور/ ۳۶)

۱۳) قرأ رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم هذه الآیة (فی بیوت أذن اللّه أن ترفع...) فقام إلیه رجل فقال: أی بیوت هذه یا رسول‌الله؟ قال: بیوت الأنبیاء. فقام إلیه أبوبکر فقال: یا رسول‌الله هذا البیت منها؟ البیت علی و فاطمه قال: نعم. من أفاضلها (الدر المنثور ۶/ ۲۰۳، تفسیر سوره نور؛ روح المعانی ۱۸/ ۱۷۴)

۱۴) احزاب/ ۳۳.

۱۵) الدر المنثور ۶/ ۶۰۶.

اعتراف عمر به جنایات خویش در نامه ای به معاویه

علامه مجلسی(ره)در بحارالانوارجلد ۳۰ صفحه۲۸۷ رقم۱۵۱ باسند مذکور ازابوحسین محمدبن هارون بن موسی التلعکبری ازپدرش ازابوعلی محمد بن همام ازجعفربن محمد بن مالك الفزاری از عبد الحمن بن سنان صیرفی از جعفربن علی حوار ازحسن بن مسکان از مفضل بن عمر جعفی ازجابر جعفی از سعید بن مسیب که:

زمانی که حسین بن علی(صلوات الله علیهما)کشته شدوخبر شهادت وبریدن سر آنحضرت و بردن آن نزد یزید ابن معاویه (لعنهما الله)وکشته شدن هیجده نفر از اهل بیت و پنجاه و سه نفر از شیعیان و علی اصغر که طفلی شیر خوار بود در پیش رویش و اسیر شدن ذرّیّه آنحضرت در مدینه منتشر شد و مجلس ماتم در حضور زنان پیامبر(صلّی الله علیه وآله وسلّم)درخانه ی، ام سلمه و در خانه های مهاجرین و انصار بر پا گردید؛پس عبدالله بن عمربن خطاب(لعنهما الله) فریادزنان،لطم زنان وگریبان چاك زنان! از خانه اش بیرون آمد و می گفت:«ای گروه بنی هاشم و قریش ومهاجرین وانصار!آیاروااست این کارها نسبت به رسول خدا واهل بیت و ذرّیّه اش در حالی که شما زنده اید و روزی می خوریدو در برار یزید ساکت بنشینید؟»،پس از مدینه خارج شد ودر تمام روز و شب مردم را تحریك می کرد و به شهری وارد نمی شد مگر اینکه فریاد می کشید و اهالی شهر را بر علیه یزید می شورانید،تا اینکه اخبار به یزید رسید .

پس از گروهی از مردم عبور نکرد مگر اینکه به حرف هایش گوش دادند و یزید را لعن کردند و می گفتند:«این عبدالله بن عمر(لعنهما الله)خلیفه رسول خداست که کار یزید را با اهل بیت رسول خدا انکار می کندومردم را به نفرت جستن ازیزید می خواند؛هرکه اورا یاری نکند دین ندارد ومسلمان نیست».مردم شام مضطرب شدند،عبدالله بن عمر(لعنهما الله) به سوی دمشق روانه شد و عده ای از مردم به دنبالش بودند ، پس خبرچین یزید(لعنه الله)وارد شد و خبر به ورودش را داد و عبد الله می آمد در حالی که دست بر فرق سرش گذاشته بود ومردم شتابان از جلو و عقب او حرکت می کردند.

یزید گفت:«هیجانی از هیجانهای ابامحمد(کنیه عبدالله بن عمر(لعنهما الله)) است،به زودی به اشتباه خود پی خواهد برد! سپس به او اذن مجلس خصوصی داد؛ عبدالله بن عمر داخل شد وفریاد زنان می گفت:«داخل نمی شوم ای امیرالمؤمنین!با اهلبیت محمد (صلّ الله علیه و آله) کاری کرده ای که اگر تُرك و روم توانایی داشتند روا نمی داشتند آنچه را که تو روا داشتی و نمی کردند آنچه را که تو کردی.از این بار گاه دور شو تا مسلمانان کسی را که از تو سزاوار تر است انتخاب کنند».یزید به او مرحبا گفت وتواضع کرد و او را به سینه خود چسبانید و گفت:ای ابا محمد!هیجان زده نشو و فکر کن وچشم و گوشت را باز کن.در باره پدرت عمربن خطاب(لعنه الله) چه میگویی؟آیا هدایت کننده و هدایت شده و خلیفهٔ رسول الله(صلّی الله علیه و آله)ویاور او و پدر زن اوکه خواهرت حفضه باشد نبود؟آیا کسی نبود که به رسول الله(صلّی الله علیه و آله)گفت:«لات و عزّی آشکارا پرستش می شوند و الله در نهان»؟

عبد الله بن عمر(لعنهما الله)گفت: «همانطور است که وصف کردی،در باره اش چه میخواهی بگویی؟»

یزید (لعنه الله)گفت:پدرتو حکومت شام را به پدرم داد یا پدر من خلافت رسول الله را به پدر تو داد؟ عبدالله بن عمر گفت:پدر من حکومت شام را به پدر تو داد. گفت:ای ابامحمد!آیابه سبب پدرت وعهدی که با پدر من بست راضی می شوی؟یا راضی نمی شوی؟ عبدالله گفت:راضی می شوم دوباره پرسید:آیا به سبب پدرت راضی می شوی؟ گفت: بله

سپس یزید(لعنه الله)بادستش(به نشانه پیمان و عهد)به دست عبد الله زد و گفت: بیا تا آنرا بخوانی! پس برخاست و با او رفت و سپس وارد مخزنی از خزائن او شدند؛پس یزید(لعنه الله)صندوقی را خواست و در آنرا باز کرد و از آن جعبه ای قفل شده و

مهر شده بیرون آورد؛آنرا هم باز کردو طوماری که در پارچه ی ابریشمی سیاهی پیچیده شده بود بیرون آورد و آنرا با دستش باز کرد و گفت: ای ابامحمد! آیا این دست خطّ پدرت هست یانه؟ گفت آری به خدا.پس طومار را از دست یزید(لعنه الله) گرفت وبوسید! یزید(لعنه الله)به او گفت:بخوان.و عبد الله بن عمر(لعنه الله) آن نامه را خواند، پس در آن نامه اینچنین نوشته بود:

« بسم الله الرحمن الرحیم؛آن کسی که مارا باشمشیر وادار کرد که به او اعتراف نمائیم،اقرار کردیم درحالی که سینه ها از خشم و غضب خروشان،وجانها آشفته و مشوّش،و نیت ها و دیدگان در شک و تردید بود،بدان جهت از او اطاعت کردیم که شمشیر قوم و قبیلهٔ یَمَنی خود رااز سر ما بردارد و آن کسانی از قریش که دست از دین آباء و اجدادی خود برداشته بودند مزاحم ما نشوند.به بت«هبل»ودیگربتان و«لات»و«عزّی»قسم که عمر از آنروز که آنها را پرستیده هرگز دست از آنها برنداشته،پروردگار کعبه را نپرستیده و گفتاری از محمد را تصدیق ننموده است مگربه جهت حیله و بدست آوردن فرصت مناسب و ضربه زدن به او،او سحر و جادوی بزرگی برای ما آورد که به سحر های بنی اسرائیل با موسی و هارون و داوود و سلیمان و پسرمادرش،عیسی،افزود و سحر و جادوی همهٔ آنان را او یک تنه آورد و برآنان این نکته را افزود که اگر او را باور داشته باشند، باید این نکته را بپذیرند که او سالار و آقای ساحران است.

پس ای پسر ابوسفیان!پیرو سنت و دین خود و قوم خودت باش و عمل به همان چیزی که گذشتگان تو برآن بودند،به انکار این بنای کعبه که عقیده دارند که پروردگارشان به آمدن طواف این خانه امر کرده و آن را برایشان قبله قرار داده است و خیال کردند که آن خانه خداست،وفادار باش وبه نماز و حجّ شان که رکن دین خود قرار داده و می پندارند که از جانب خداست توجهی نداشته باش !

از جمله کسانی که محمد را یاری کردند این سلمان فارسی طمطمانی(کسی که زبانش فصیح نیست)است به نام روزبه . و گفتند که به محمد وحی نازل شده است:

«إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَكَّةَ مُبارَكاً وَ هُدىً لِلْعالَمِينَ»(آل عمران:۹۶) و می گویند خداوند گفته است : «قَدْ نَرى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضاها فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ حَيْثُ ما كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ»(بقره:۱۴۴) آنان نمازشان را برای سنگها قرار داده اند،اگر نبود سحر او چه چیز باعث می شدکه ما از پرستش بتان دست برداریم؟ با اینکه آنها هم از سنگ،چوب،مس،نقره وطلاست؟به لات و عزی قسم که دلیلی برای دست برداشتن از اعتقاد دیرین خود نداریم،اگرچه سحر و به اشتباه اندازی کنند.تو با چشم باز بنگر و با گوش شنوا بشنو،با جان و دلت در اوضاع آنها فکر کن وشکر کن لات و عزی و خلافت سید رشید عتیق بن عبد العزّی(کنیهٔ ابوبکر(لعنه الله))را بر امت؛ وحکومت او بر اموال و خونها و دین و جانها و حلال و حرام امت و جمع کردن حقوق،که انها گمان میکردند برای خدا جمع می کنند تا با ان اعوان و انصار خود را زیاد کنند،پس ابو بکر به سختی و درستی زندگی کرد،در ظاهر خضوع و خشوع می کرد و درباطن سرسختی و نافرمانی داشت و غیر از همراهی با مردم چاره ای نمی دید.

والبته من برستارهٔدرخشان و نشان پرفروغ و پرچم پیروز و توانمند بنی هاشم که حیدر نامیده می شد و داماد محمد شده و با همان دختری که بانوی زنان جهانیان قرار داده و فاطمه اش نامیده اند ازدواج کرده بود،حمله بردم تاآنجا که بر در خانه علی و فاطمه و فرزندانشان حسن و حسین و دختراشان زینب و امّ کلثوم و کنیزی به نام فضّه،به همراه خالد بن ولید و قنفذ غلام ابوبکر و دیگر یاران ویژه خود رفتم.به شدت در را کوبیدم،کنیز آن خانه پرسید:کیست؟به او گفتم:به علی بگوکار های بیهوده را رها کن و به خودت وعده خلافت نده،خلافت از آن تو نیست،از آن کسی است که مسلمانان او را اختیار کنند و بر

گردش جمع شوند.قسم به پروردگار لات و عزّی که اگر کار به ابو بکر واگذار می شد،از رسیدن به آنچه که رسید ناتوان بود یعنی جانشینی ابن ابی کبشه(کنیه ای که به حضرت رسول اکرم(صلّ الله علیه و آله)داده بودند و آن ملعون ازل و ابد(لعنه الله)به کار برده است).اما من چهرهٔ واقعی خود را برایش گشودم وچشمانم را باز کردم.

ابتدا به قبیله نزار و قحطان گفتم:خلافت جز در قریش نمی تواند باشد،تاوقتی که از خداوند اطاعت می کنند از آنان اطاعت کنید!و این را فقط و فقط به این جهت گفتم که پسر ابو طالب در جنگهای محمد خونها ریخته بود و دُیُون او را که هشتاد هزار درهم بود ادا کرده بود و سفارشهای او را انجام داده بود و قرآن را جمع کرده بود و به ظاهر باطنش حکم می کند؛و همچنین به سبب گفتار مهاجرین که وقتی به آنان گفتم که امامت از قبیله قریش است،گفتند:«او أصلَعُ البَطین (دو لقب امیر المؤمنین علیه السلام است) همان کسی که رسول خدا برای او از تمامی امّت بیعت گرفت و ما در چهارجا او را به لقب امیر المؤمنین سلام و تحیّت گفتیم،ای قریش،اگر شما فراموش کردید ما فراموش نکرده ایم؛بیعت وامامت و خلافت و وصایت پیامبر،حقّی واجب وامری صحیح بوده نه بیهوده و ادّعایی».

پس ما آنان را تکذیب کردیم ومن چهل نفر را وادار کردم که شهادت دهند که محمد گفته است که امامت با انتخاب و اختیار مردم است.در این هنگام انصار گفتند:ما از قریش سزاوار تریم زیرا ما به آنان پناه داده،یاریشان کردیم،و مردم به سوی ما هجرت کردند،اگر قرار باشد کسی که این مقام مربوط به اوست مشخص شود پس این مقام با وجود ما از آن شما نیست.و گروهی دیگر گفتند:یک امیر از ما ویک امیر از شما باشد.

به آنان گفتیم:چهل نفر گواهی دادند که امامان از قریش می باشند؛پس گروهی پذیرفتند و گروهی منکر شدند و با یکدیگر به نزاع پرداختند.پس من در حالی که همه می شنیدند گفتم:(امیر)آن کسی است که از همه مسن تر و از ملایمتر باشد.گفتند:که را می گویی؟ گفتم:ابوبکر را که رسول خدا او را برای نماز جماعت مقدم داشت ودر روز بدر در زیر سایبانی با او به مشورت نشست و رأی او را پسندید؛و در غاربا او بود و دخترش عایشه را به او داد و او را امّ المؤمنین نامید.ناگهان بنی هاشم با عصبانیت و خشم جلو آمدند؛زبیر از آنان پشتیبانی کرده در حالی که شمشیرش را از نیام در آورده بود گفت: یا با علی بیعت می شود یا این شمشیر من گردنی را راست نخواهد گذاشت!گفتم: زبیر،انتسابی به بنی هاشم فریادت را در آورده است،مادرت صفیّه دختر عبد المطّلب است.

گفت:قسم به خدا این شرافت بزرگ و افتخار من است،ای پسر حنتمه(مادر،خواهر وعمّهٔعمر(لعنه الله))و ای پسر صهّاک(مادر حنتمه که کنیزی بود معروف به زنا دادن)ساکت باش ای بی مادر!و سخنی گفت که چهل نفر از حاضران در سقیفه بنی ساعده از جا برخاسته و به او حمله ور شدند.به خدا سوگند نتوانستیم شمشیر را از دستش بگیریم مگر وقتی که او را بر زمین افکندیم،با اینکه هیچکس به یاری و کمک او نیامده بود.

من به سرعت خود را به ابو بکر رسانده با او دست داده بیعت کردم و به دنبال من عثمان بن عفان و دیگر حاضران در سقیفه غیراز زبیر چنین کردند؛به او گفتیم: یا بیعت کن یا تو را می کشیم!بعد مردم را از او دور ساخته گفتم:مهلتش دهید،او از روی خود خواهی و نخوت نسبت به بنی هاشم به خشم در آمده است.دست ابو بکر را در حالی که از ترس می لرزید گرفته و سر پا نگه داشتم و او را که عقلش مخلوط گشته بود و نمی دانست چه می کند،بر روی منبر محمد نشانیدم.به من گفت: ای ابا حفض!از خشم علی بیمناکم.گفتم:علی به تو کاری ندارد[و سر گرم کار دیگری است] ابو عبیدهٔ جرّاح نیز در این کار به من کمک کرد و دست ابو بکر را گرفته به سمت منبر می کشید و من از عقب او را به جلو می راندم مانند بزغاله ای که به سوی کارد قصاب با دست و پای لرزان کشانده می شود.بر روی منبر ایستاد در حالی که گیج و سر گردان بود به او گفتم:سخنرانی

کن و خطبه بخوان! زبـانش بنـد آمـده،به وحشت افتـاده و از سـخن بـاز ایسـتاده بود.از نـاراحتی دست خود را گاز گرفتم.به او گفتم: تـو را چـه شـده؟[چرا گیـج هسـتی؟]و او هیـچ نمی گفت.میخواسـتم او را از منبر بـه زیر آورم و خـود جـای او را بگیرم؛ترسیدم مردم نسبت به آنچه در باره اش گفته بودم سرزنشم کنند.مردم(با دیدن این صحنه) پرسیدند:چه طور از فضل او گفتی؟آیا از رسول خـدا در بارهٔ او چیزی شـنیده ای؟ گفتم:از فضل او از زبان رسول الله چیز هایی شـنیده ام که آرزو دارم ای کـاش مویی بودم بر سینهٔ او و حکایتی با او دارم.پس گفتم: یا سـخنی بگو یا از منبر پایین بیا!والله در صورت من چنین دیـد و فهمید که اگر از منبر پایین بیاید من بالای منبر میروم ومی گویم چیزی را که به گفتار او منجر نشود!بالاخره با صدایی ضـعیف و ناتوان گفت:ولایت شـما را به عهده گرفتم اما با وجود علی در بین شما بهترین تان نیستم . بدانید من شیطانی دارم که بر من مسلّط شـده و مرا وسوسه می کند و خیر مرا در نظر ندارد(مقصود نحسـش دومی ملعون است(لعنهما الله)پس هر گاه در کاری لغزشـی حاصل شد مرا به راه راست بیاورید که در مویی و پوستی به شـما سـتم نکنم،برای خودم و شـما استغفار می کنم. و از منبر پایین آمـد در حالی که مردم به او خیره شـده بودنـد، دسـتش را گرفتم وفشار دادم و او را نشانیدم ؛ مردم برای بیعت با او جلو آمدنـد،من در کنارش نشسـتم تا او را و کسانی را که بخواهند از بیعتش سـر باز زنند بتر سانم.اوگفت: علی ابن ابی طالب چـه کرد؟ گفتـم:او خلافـت را از گردن خـود برداشت و به خـاطر آنکه مسـلمانان کمـتر اختلاف داشـته باشـند،به اختیارآنـان گذاشت و خودخانه نشین شده است.پس مرم بیعت می کردند درحالی که اکراه داشتند.

پس زمانیکه بیعت او فراگیر شد به ما خبر رسید که علی، فاطمه و حسن و حسین را به در خانه های مهاجران و انصار می برد و بیعت ما را با خودش در چهار موضع یاد آوری و آنان را تحریک می کند.مردم شبانه به او نوید یاری می دهند ولی صبح فردا از وعده خود بر می گردند.

پس به خانهٔ علی رفتم تـا از او بخـواهم از خـانه بیرون بیایـد. کنیزش فضّه پشت در آمـد به او گفتم:به علی بگـو برای بیعت با ابـوبکر بیرون بیایـد چـون مسـلملنان بـا او بیعـت کرده انـد! فضّ ه گفـت:امیر المـؤمنین مشـغول است.گفتـم:ایـن سـخن هـا را واگذار(وبهانه نیاور) بگو بیرون بیاید والّا داخل میشویم و به زور بیرونش می کشیم!

پس فاطمه پشت در آمد،ایستاد و گفت:ای گمراهان دروغگو چه می گویید و چه می خواهید؟

گفتم ای فـاطمه! گفت: ای عمر چه می خـواهی؟ گفتم :چرا پسر عمـویت تـو را برای پاسـخگویی فرسـتاده و خود پشت پرده نشسـته؟ گفت:ای بـد بخت!طغیـان و سرکشـی تو مرا از خـانه بیرون آورده است تا حجّت و دلیل بر تو و بر هر گمرا هی ثابت شود.گفتم:این یاوه ها و حرفهای زنانه را کنار بگذار و به علی بگو بیرون بیاید.فاطمه گفت: محبت و احترامی دربین نیست،آیا مرا از حزب شیطان می ترسانی ای عمر با این که حزب شیطان ضعیف است؟گفتم:اگر علی بیرون نیاید هیزم فراوانی می آورم و خـانه را بـا هر که در آن است می سوزانم تـا اینکه برای بیعت بیایـد.پس تازیانهٔ قنفـذ را گرفته بر او زدم و به خالـد بن ولید گفتم:تو و همرا هانت به سرعت بروید وهیزم جمع کنید و گفتم:آن هیزم ها را آتش خواهم زد.

فاطمه گفت:ای دشـمن خدا و دشـمن رسول خدا و دشـمن امیر المؤمنین!پس دستش را بر در گذاشت تا مانع من از باز کردن در شـود. بـه طرف در رفتـم،اسـتقامت کرد؛بـا تازیـانه بر دست هـایش زدم،به دردش آورد،صـدای نـاله و گریـه اش را شنیـدم.نزدیک بـود دلم بسوزد و بر گردم که به یـاد کینه هـای علی و حرص و ولع او در ریختن خون بزرگـان عرب و نیرنگ محمـد و سـحرش افتادم؛پس در حالی که او خود را به در چسبانده بود تا مانع شود با تمام توان لگدی به در زدم [ناگهان] فر یـادی کشید که گمـان کردم مـدینه زیر و رو شـد،وصـدا زد:«ای بابـا ای رسول خـدا این چنین رفتـار می شود بـا حبیبه ات و دخترت،آه ای فضّه!مرا بگیر به خدا قسم فرزندی که در شکم داشتم کشته شد» صدای ناله اش را از درد سقط در حالی که به

دیوار تکیه داده بود شنیدم.در را باز کردم و داخل شدم،به من چنان رو کرد که چشمهایم تاریک شد.از روی مقنعه طوری بر دو گونه اش زدم که گوشواره ها پاره شد و به زمین ریخت.

علی از خانه بیرون آمد.همینکه چشمم به او افتاد،به سرعت از خانه خارج شده(وفرار کردم) به خالد و قنفذ و همرا هانشان گفتم:از گرفتاری بزرگی رها شدم[و در روایت دیگر:جنایت بزرگی مرتکب شدم که بر خود ایمن نیستم،این علی است که از خانه بیرون آمده،من و همه شما توان مقاومت در برابر او را نداریم].علی خارج شد،در حالی که فاطمه دست برد تا پیشانی خود را ظاهر کند و به خدا استغاثه کند،علی چادر بر او کشید و گفت:ای دختر رسول خدا!خدا پدرت را رحمت بر عالمین مبعوث کرد؛قسم به خدا اگر نقاب از چهره برداری و هلاکت این خلق را بخواهی قطعاً دعای تو را اجابت می کند واز این ها بشری بر روی زمین باقی نمی ماند.چون تو و پدرت نزد خدا بزرگتر از نوح هستید که به خاطر(دعای)او همه اهل زمین و خلق زیر آسمان را هلاک کرد مگر آنها که در کشتی بودند. و قوم هود را به سبب تکذیب پیامبرشان هلاک کرد و قوم عاد را به باد صرصر و قوم ثمود را با دوازده هزار نفر به اطر کشتن آن ناقه و بچه اش عذاب کرد. منزلت تو و پدرت نزد خدا بالا تر از هود است و تو ای سیّدۀ زنان جهان بر این خلق نگون بخت موجب رحمت باش و موجب عذاب مباش.

درد سقط بر او شدید شد،داخل منزل شد و فرزندی سقط کرد که علی او را محسن نامیده بود.

من جمعیت زیادی در آنجا جمع کردم،اما نه بدان جهت که از کثرت آنها در مقابل علی کاری ساخته باشد بلکه برای دلگرمی خودم.او را در حالی که کاملاً در محاصره بود با اکراه و اجبار از خانه اش بیرون آورده برای بیعت گرفتن به جلو راندم. پس به راستی من به علم و یقینی که در آن شکی نیست می دانم که اگر من و همه اهل زمین تلاش می کردیم که او را بر این کار وادار کنیم نمی توانستیم اما (خودش آمد) به خاطر چیز هایی که در دل داشت که من آنها را می دانم اما هم اکنون نمی گویم.

پس زمانی که به سقیفۀ بنی ساعده رسیدم،ابوبکر و اطرافیانش به تمسخر علی برخاستند. پس علی به من گفت:«ای عمر!آیا می خواهی در آنچه که به تأخیر انداخته ام شتاب کنم؟» گفتم: نه؛یا امیر المؤمنین! به خدا قسم خالد ابن ولید[سخنان]مرا شنید و به سرعت نزد ابو بکر رفت (وبازگوکرد)؛ابو بکر سه مرتبه در حالی که مردم می شنیدند گفت: مرا با عمر چه کار؟

هنگامی که علی داخل سقیفه شد ابو بکر به سمت او آمد؛گفتم: ای ابالحسن به تحقیق[با ابو بکر]بیعت کردی پس برگرد! ولی اکنون شهادت می دهم که علی با ابو بکربیعت نکرد و دستش را به سمت او دراز نکرد و من نمی خواستم پافشاری کنم مبادا در آنچه که در مورد من به تأخیر انداخته بود تعجیل کند،و ابو بکر به خاطر ترس و اضطرابی که از علی داشت، آرزو می کرد که کاش علی را در آنجا نمی دید!

و علی از سقیفه برگشت؛ از اوضاع او پرسیدیم(که کجا رفته است؟) گفتند: به سوی قبر محمد رفته و در آنجا نشسته است.پس من و ابو بکر بر خاستیم و دوان دوان به سمت او حرکت کردیم ابو بکر [در راه]می گفت: وای بر تو ای عمر ! بافاطمه چه کردی؟والله این کار زیانی آشکار است.گفتم:بزرگترین مشکلی که برای توست این است که با ما بیعت نکرد،و چندان مطمئن نیستم که مسلمانان اطرافش را نگیرند.

گفت:حالا می خواهی چه کنی؟ گفتم: تو وانمود می کنی(باید وانمود کنی)که او در کنار قبر محمد با تو بیعت کرده است.

پس به او رسیدیم در حالی که قبر را قبله قرار داده ، دست برخاک قبر نهاده بود و اطرافش را سلمان و اباذر و مقداد و عمار و حذیفه پسر یمان اطرافش را گرفته بودند؛پس روبرویش نشستیم،و به ابو بکر اشاره کردم که دستش را مانند علی روی قبر بگذارد و دستش را به دست علی نزدیک کند؛پس آن کار را انجام داد؛و من دست او را گرفتم تا به دست علی بکشم و

بگویم که علی بیعت کرده است،اما علی دستش را بر گرفت.من و ابو بکر برخاستیم(وحرکت نموده)در حالی که پشت به آنها کرده بودیم و من می گفتم:خداوند علی را جزای خیر دهد وقتی به کنار قبر رسول الله حاضر شدی از بیعت با تو خود داری نکرد!

پس ابوذر- جندب بن جنادۀغفاری-از بین آن جماعت فریاد زنان برخاست و می گفت: ای دشمن خدا به خدا قسم علی با یک بردۀ آزاد شده(ابوبکر) بیعت نکرد؛و پیوسته هرقت گروهی با ما رو برو می شدند یا ما قومی را ملاقات می کردیم خبربیعت کردن علی را به آنها می دادیم و ابوذر(حرف)ما را تکذیب می کرد.

والله[علی] نه با ما در خلافت ابو بکر بیعت کرد و نه در خلافت من و نه با کسی که بعد از من است بیعت خواهد کرد و دوازده نفر از اصحابش هم نه با ابی بکر و نه با من بیعت نکردند.

پس ای معاویه چه کسی غیر از من کار من را انجام داد و دشمنی های گذشته را آشکار کرد ؟اما تو و پدرت ابو سفیان و برادرت عتبه؛ آنچه که در تکذیب محمد و نیرنگ با او و رهبری فتنه هایی در مکه و طلب عده ای در کوه حراء برای قتلش کردید و گرد آوری احزاب و جمع آنها بر علیه او و سوار شدن پدرت بر شتر در حالیکه احزاب را رهبری می کرد و قول محمد(در بارۀ او) که:«خدا لعنت کند راکب(سوار)وقائد (کشندۀ افسار شتر)وسائق(رانندۀ شتر از عقب)را»و پدرت راکب و برادرت قائد و تو سائق بودی؛ می دانم.

و مادرت هند را فراموش نمی کنم که بسیار به وحشی بخشید تا برای «حمزه» کمین کند، همانی که او را در سرزمینش «اسد الرحمن» می خواندند،و با نیزه او را بزند.(پس چنین کرد)ودلش را شکافت و جگرش را بیرون کشید و آن را نزد مادرت آورد؛پس محمد به واسطۀ سحرش پنداشت که زمانی که هند جگر حمزه را داخل دهان کند تا آن را بخورد سنگ خواهد شد؛ پس او جگر را از دهان بیرون انداخت.پس محمد و یارانش او را آکله الأکباد(خورندۀ جگر ها، همان هند جگر خوار)نامیدند. ونیز کلام او را درشعرش برای دشمنی محمد ویارانش فراموش نکرده ام:

ما دختران طارق هستیم که بر فرش های گرانبها راه می رویم

مانند در در گردنبند و مشک در فرق سر هستیم

اگرمردان به ما رو کنند دست به گردن می شویم و اگر پشت کنند

بدون محبت جدا می شویم

و زنان اطرافش در لباسهای زرد بدن نما صورتها و مچ دستها و سر های خود را نمایان کرده بودند و مردان را بر جنگ با محمد حریص می کردند؛براستی که شما به میل و رغبت اسلام نیاوردید ودر روز فتح مکه فقط و فقط از روی زور و اجبار اسلام آوردید پس محمد شما را اسیر آزاد شده قرار داد و زید برادر من و عقیل برادر علی ابن ابی طالب و عمویشان عباس را مثل آنان قرار داد،و در دل پدرت همچنان خشم و کینه بود پس گفت: به خدا قسم ای پسر ابی کبشه(کنیه ای که به پیامبر (صلّ الله علیه و آله)داده بودند)مدینه را بر علیه تو از سواره و پیاده پر می کنم و بین تو و این دشمنان جدایی می افکنم.محمد در حالی که به مردم اعلام می کرد و می فهماند که از باطن و آنچه که در دل اوست خبر دارد گفت:ای ابا سفیان! الله مرا از شر تو نگه دارد. و محمد برای مردم چنان نمایان می کرد که أحدی بر این منبر با لا نمی رود(به حکومت نمی رسد) مگر من و علی و کسانی از اهل بیتش که به دنبال او می آیند. پس سحرش باطل شد و تلاشش بی نتیجه ماند و ابو بکر بر فراز منبر رفت و من بعد از او بالا رفتم؛و ای بنی امیه امیدوارم شما بعد از من چوبه های طنابهای این (خیمۀ)خلافت باشید(به حکومت برسید)؛ بدین جهت تو را والی شام کردم و بر تو مُلک آن را مباح کردم وتو را در آن شناساندم تابا گفتار محمد در بارۀ شما

مخالفت کرده باشم. و باکی نـدارم که محمد شعر یا نثر بگوید!براستی که او گفته است:به من وحی می شود و از پروردگارم نازل شده:«وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ(اسراء:۶۰)» پس ای بنی امیه پنداشت که آن شجرهٔ ملعونه شما هستید؛پس هر زمان که توانست دشـمنی اش را بـا شـما ظـاهر کرد،همچنـانکه هاشم(جدّ سوم پیامبر (صلّ الله علیه و آله و سلّم)) و بنی هاشم پیوسته دشـمنان بنی عبدشـمس(جـدّ سـوم معـاویه (لعنـه الله)) بودنـد.ای معـاویه،مـن بـا ایـن شـرح و بسـطی کـه از جریانـات به توکردم،خیرخواه،ناصح و دلسوز تو می باشم و ترسانم از کم طاقتی وکم حوصلگی و کم صبری توکه عجله کنی در آنچه که به تو وصیت کردم و اختیار شریعت و امت محمد را به تو دادم؛ و مخالفت خود را به طعنه یا به شماتت به موت آشکار کنی یا آنچه را می گوینـد رد کنی یـا در انجـام آنچه آورده است کوتـاهی کنی و هلاک شوی و آنچه من بالا بردم به زیر بکشـی و آنچه من ساختم خراب کنی.کاملاً بر حذر باش و هر زمان که در مسجد محمد داخل شدی و بر منبر او رفتی به ظاهر او را در هر چیزی که آورده است تصـدیق کن! با رعیت خود درگیر مشو و اظهار دلسوزی و دفاع از آنها را بنما و نسبت به آنها حلیم و بردبار باش و نسیم عطا و بخشش خود را نسبت به آنها بگستر؛وبر تو باد که بین ایشان اقامهٔ حدود کنی و به آنان چنین نشان مـده که حقی از حقوق الهی را واگذار می کنی،واجبی را ناقص مگذار و سـنت محمد را تغییر مده که در این صورت امت را بر مـا شورانـده ای؛ بلکـه آنهـا را از همـان محـل آرامش و امنیـت شـان بگیر و به دست خودشـان آنـان را بکش و بـا شمشـیر خودشـان نابودشـان سـاز! بر آنـان ریـاست کن اما از جنگ با آنان بپرهیز.نرمی کن و از ایشان چیزی کم نگـذار.برای آنان در مجلس خود جا بازکن و در محل نشستن خودت احترامشان کن و ایشان را به دست رئیس خودشان به قتل برسان.خوش رویی ات را ظاهر کن و خشمت را فرو خور،و آنها را عفو کن تا تو را دوست داشته باشند و اطاعتت کنند.

بر خودمـان و بر تـو از حرکت علی و دو فرزنـدش حسن و حسـین ایمن نیسـتم پس اگر به همراهی گروهی از امت توانسـتی با آنان پیکارکنی انجام بده و به کار های کوچک راضـی مشو و به کار های بزرگ روکن و وصیت و عهد مرا حفظ کن،آن را پنهـان نموده آشـکار نکن و امر و نهی مرا امتثال کرده و گوش به فرمانم باش؛و از مخالفت با من بپرهیز و راه پـدرانت را پیش گیر و انتقام خود را بگیر و پیرو آثار پدرانت باش.

پس هرچه بود از پنهان و آشکار برایت بیرون ریختم و مطلب را با این شعر به پایان می برم:

۱.ای معاویه!قوم پیامبر کارشان بالا گرفته به خاطر کسی خلق را از بتهایشان جدا کرد

۲.میل کردم به دینشان پس مرا به شک انداخت،پس دوری کن از دینی که پشتم به آن شکسته شد

۳.اگر فراموش کنم فراموش نمی کنم ولید و شیبه را و عتبه و عاص که در جنگ بدر به زمین افتادند

۴.در زیرغلاف قلب سوزشیاز فقرشان است ابوحکم همان شخص کوچک وفقیرشده از فقر.

۵.انتقام این مردم را با ظاهر کردن شمشیر های هندی و نیزه های قاطع بگیر.

۶.و به گروه مردان شام بپیوند ایشان شیرانند و باقی دربیشه های دشوار.

۷.در فاسد کردن دینی که در گذشته برای آورد و پر از سحر و جادو بود سعی کن.

۸.و کینه های گذشته را طلب کن در حالی که بدی دینی که تمام بنی نضیر را فرا گرفته آشکار می کنی.

۹.جز به وسیلهٔ دینشان به انتقام موفق نمی شوی پس با شمشیر قوم گردنهای قوم بنی عَمرو را جدا کن.

۱۰.به این امید ولایت شام را به تو دادم که تو سزاوار تری که بر گردی به دین حدت صخر.

راوی می گویـد:چون عبد الله بن عمر(لعنه الله)عهد و وصـیت پدرش(لعنه الله)را خواند،به طرف یزید(لعنه الله)رفت و سـر او را بوسید و گفت:ای امیرالمؤمنین،الحمدلله که این خارجی پسر خارجی را کشتی!والله پدرم این چیزهایی برای پدر تو گفت برای

من نگفت،والله أحدی از امت محمد به این گونه که نسبت به من محب و راضی باشد نمی بیند .
پس یزید(لعنه الله)بهترین جائزه و احسانش را به او کرد و او را با احترام بدرقه نمود.پس عبدالله بن عمر(لعنه الله)از نزد او خندان بیرون آمد. مردم به او گفتند:به تو چه گفت؟ پاسخ داد:سخن راستی گفت ، ومن قطعاً دوست داشتم که در این کار با او شریک می بودم ! پس به سمت مدینه برگشت و جوابش به هرکه ملاقاتش میکرد همین جواب بود.
و روایت شده است که یزید(لعنه الله) برای عبد الله بن عمر(لعنه الله)نامه ای آورد که در آن عهد و وصیت عثمان بن عفان(لعنه الله) بود و آن از این نامه غلیظ تر و پر خدعه تر و بزرگتر از آن عهدی بود که عمر(لعنه الله) به معاویه نوشت.پس زمانی که عبدالله بن عمر(لعنه الله) آن نامهٔ دیگر را خواند،برخاست و سر یزید(لعنه الله) را بوسید و گفت: الحمدلله که این خارجی پسر خارجی را کشتی! بدان پدرم عمر به من از اسرارش مانند آنچه که به پدرت معاویه نوشته است،نوشته است،و بعد از این روز نمی بینم أحدی از امت و اهل و پیروان محمد را مگر اینکه نسبت به آنها هرگز خیر خواه نباشم.پس یزید گفت:ای پسر عمر!آیا در آن نامه شرح اسرار است؟...

سقیفه به نقل از عمر ، در روایتی از صحیح بخاری

بخاری در صحیح خود داستان سقیفه را از قول عمر چنین تعریف می کند :
وقتی که پیامبر ازدنیا رفت ، از خبرهایی که به ما رسید ، یکی این بود که انصار در سقیفه بنی ساعده اجتماع کرده اند . من هم به ابوبکر پیشنهاد کردم که بیا تا ما هم به برادران انصار خود بپیوندیم . ابوبکر موافقت کرد و ما ، همراه یکدیگر ، خود را به سقیفه رساندیم . علی و زبیر و همراهان ایشان با ما نبودند . هنگامیکه به سقیفه رسیدیم متوجه شدیم که طایفه انصار مردی را که در گلیمی پیچیده بودند و می گفتند سعد بن عباده است و تب دارد ، با خود به آنجا آورده بودند . ما در کنار ایشان نشستیم و سخنران آنها برخاست و پس از حمد و سپاس خدا ، گفت : ما یاران خداییم و نیروی رزمنده و به هم فشرده اسلام ، اما شما گروه مهاجرین ، مردمی به شماره اندک هستید و.... .
من (عمر) خواستم در پاسخ او چیزی بگویم که ابوبکر آستینم را کشید و گفت :
خونسرد باش . پس خودش از جای برخاست و به سخن پرداخت :
به خداقسم که او در سخن خویش هیچ نکته ای را که من می خواستم بر زبان بیاورم فروگذار نکرد . یا همان را گفت یا بهتر از آن را بر زبان آورد .
او گفت :
ای گروه انصار ! آنچه را از خوبی و امتیازات خود برشمردید ، بی گمان ، اهل و برازنده آن هستید . اما خلافت و فرمانروایی ، تنها در خور قبیله قریش است ، زیرا که آنها از لحاظ شرافت و حسب و نسب مشهورند و در میان قبایل عرب ممتاز . این است که من به خیرخواهی شما ، یکی از این دوتن را پیشنهاد می کنم تا هریک را که بخواهید به خلافت انتخاب و با او بیعت کنید . این بگفت و دست من و ابوعبیده را گرفت و به آنان معرفی کرد . تنها این سخن آخر بود که از آن خوشم نیامد . در این هنگام ، یکی از انصار برخاست و گفت :
انا جذیلها المحکک و عذیقها المرجب
یعنی من در میان شما گروه انصار به منزله آن چوبی هستم که پشت شتران را با آن می خارانند و درختی که به زیر سایه اش پناه می برند . حال که چنین است شما مهاجرین برای خود فرمانروایی برگزینید و ما هم برای خود زمامداری انتخاب می کنیم.

در پی این سخن ، بگومگو و سر و صدا از هر طرف برخاست و چند دستگی و اختلاف به شدت ظاهر گردید . من از این موقعیت استفاده کردم و به ابوبکر گفتم دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم . او هم دستش را پیش آورد و من با او بیعت کردم . پس از اینکه از کار بیعت با ابوبکر فراغت یافتم ، به سوی سعد ابن عباده هجوم بردیم ....

بعد از همه این حرفها ، اگر کسی بدون کسب نظر و مشورت با مسلمانان ، با مردی به خلافت بیعت کند ، نه از او پیروی کنید و نه از بیعت گیرنده ، که هر دو مستحق کشته شدن هستند .

صحیح بخاری ، کتاب الحدود ، باب رجم الحبلی ، ۴/۱۱۹-۱۲۰

سیره ابن هشام ، ۴/۳۳۶/۳۳۸

کنز العمال : ۳/۱۳۹ – حدیث ۲۳۲۶

اثبات کفر عمر و ابوبکر از کتب شیعه و سنی

اثبات کفر عمر و ابابکر از کتب اهل سنت

۱) بدعت گذار کافر است !

قال رسول الله ص: اَبیَ اللُّه آن یقبلَ عملَ صاحبِ بدعةٍ حتیّ یدع بدعتَه. (?)

خداوند عمل بدعت گذار را تا وقتی که دعوت به بدعتش می کند قبول نمی کند.

قال رسول الله ص: لا یقبل الله لصاحبِ بدعةٍ صوماً و لا صلوةً و لا صدقةً و لا حجّاً و لا عُمرةً و لا جهاداً و...یخرج من الاسلامِ کما تخرج الشعرة من العجین. (?)

خدا هیچ عملی را از قبیل نماز روزه صدقه حج و...از بدعت گذار قبول نمی کند و او از اسلام خارج میشود... .

قال رسول الله ص: اهل البدع شرالخلق و الخلیقه (کنزالعمال)

اهل بدعت بدترین مخلوقات و موجودات هستند.

قال رسول الله ص: اهل البدع کلاب اهل النار (کنزالعمال)

اهل بدعت سگ های اهل آتش هستند.

عنه فی قوله تعالی: إِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کانُوا شِیَعاً هم اصحاب البدع و اصحاب الاهواء لیس لهم توبةٔ. انا منهم بریء و هم منی بُراء. (کنزالعمال)

پیامبر اکرم ص درباره این آیه قرآن: "کسانی که دین خویش را پراکنده کردند و گروه گروه شدند" فرمودند آنها اهل بدعت و اصحاب و یاران هوا و هوس هستند . برای ایشان توبه ای نیست. من از ایشان بیزارم و ایشان نیز از من بیزارند.

تا اینجا از کتب اهل سنت اثبات شد که بدعت گذار کافر است. حال سوال اینجاست که آیا عمر بدعت گذار بوده است یا خیر ؟ طبق اعتراف خود او در دین بدعتهای بسیاری را گذاشته است. مانند:

الف) بدعت حلال کردن شراب توسط عمر

عمر می گفت: آب را داخل شراب کنید و بخورید مانعی ندارد! همچنین آورده اند یک وقتی مردم شام از سرما و سنگینی

آب و بدی محصول زمین نزد عمر شکایت بردند. عمر به آنها اجازه داد که شراب را بجوشانند وقتی دو ثلث آن کم شد یک سوم باقیمانده را بیاشامند! (۳)

داستان جالبی دراین رابطه از عمر نقل شده است که : یک روز عربی که شراب خورده بود. عمر خواست او را با تازیانه حد بزند عرب گفت: من همان شرابی را خوردم که خودت میخوری!!! عمر شراب خود را خواست و آن را با آب مخلوط نمود و گفت: هر کس در این موضوع شک کرد آب را داخل شراب نماید مانعی ندارد آنگاه پس از اینکه عرب را حد شراب زد خودش شراب را نوشید ! (۴)

در حالی که شراب با آب مخلوط شود باز هم شراب است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمود: هر چه را که زیادی آن مستی آورد کمی آن نیز حرام میباشد خواه مستی بیاورد یا نیاورد. (۵)

ب) پایه گذاری بدعت قیاس توسط عمر

حافظان حدیث و تاریخ نگاران اسلامی نامه ای درباره دستور العمل حکومتی و قضائی از عمر به ابوموسی اشعری نقل کرده اند که بیان گر پیش قدمی عمر در مطرح نمودن قیاس است. و اینکه او قیاس را به عنوان یک قاعده فقهی و یک قانون اسلامی در جهت استنباط احکام شرعی پایه گذاری کرد. این نامه هنگامی نوشته شد که نامبرده از طرف عمر والی حکومت عراق بود و مشتمل بر این فراز است:

الفهم الفهم فیما تلجلج فی صدرک مما لیس فی کتاب الله و لا سنه. ثم اعرف الاشباه و الامثال و قس الامور عند ذلک.

ترجمه: هر آنچه به خاطرت خطور می کند و خبری از آن در کتاب و سنت نیست پیرامون آن فهمت را به کار انداز. آنگاه شبیه ها و همانندهای آن را شناسائی کن و آنها را به یکدیگر قیاس نما. یعنی حکم آنچه را که مورد نص کتاب و سنت است بر آنچه در کتاب و سنت مطرح نشده جاری کن... (۶)

ج) بدعت تراویح

ابن شهاب از عروۀ بن زبیر، از عبدالرحمان بن عبدالقاری نقل کرده که گفت: شبی از شبهای رمضان با عمربن خطاب به مسجد رفتیم، مردم متفرق بودند و هرکس برای خود نماز می خواند و بعضاً مردی با اقوام خود به نماز مشغول بود. عمر چون این بدید گفت: به عقیده من اگر اینها را با یک امام گرد آوریم بهتر است. و در پی این تصمیم ابیّبن کعب را به امامت گماشت.

شب دیگر به اتفاق به مسجد رفتیم و مردم به جماعت نماز می خواندند، عمر گفت: نعم البدعۀ هذه این بدعت خوبی است! البته نمازی که پس از خوابیدن بخوانند; یعنی آخر شب از اینکه اوّل شب اقامه شود بهتر خواهد بود. (۷)

د) بدعت نهی از متعه توسط عمر

عمر گفت: متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب (۸)

یعنی دو متعه در زمان پیامبر اکرم صلوات الله علیه واله (حلال) بوده و من امروز آنها را حرام میکنم و مرتکبین آنها را به کیفر میرسانم. یکی متعه زنان و دیگری متعه حج.

پس سیر منطقی و یا به بیانی دیگر خلاصه این بحث این شد که:
عمر طبق مصادر اهل سنت بدعت گذار هستند.
طبق مصادر اهل سنت بدعت گذار کافر است.
نتیجه: عمر کافر است.
۲) نزاع کننده در خلافت کافر است !
ابن مغازلی به سند متصل از ابوذر روایت کرده که پیامبر اکرم ص فرمودند: هرکه بعد از من با علی علیه السلام در خلافت منازعه کند کافر است. (۹)
در نزاع عمر و ابابکر با آقا امیر المومنین علیه السلام در رابطه با خلافت هیچ شکی وجود ندارد. فکر نکنم که نیاز به استدلال باشد. همان بس که به اعتراف بزرگان اهل سنت نزاع عمر و ابابکر با علی علیه السلام بر سر خلافت به جایی کشید که ابوبکر دستور حمله به خانه آقا امیرالمومنین علیه السلام را صادر کرد و عمر به پیروی از او به خانه وحی حمله کرد و این حمله باعث کشته شدن حضرت زهرا سلام الله علیها و حضرت محسن سلام الله علیه شد.
برای اطلاع بیشتر در این مورد میتوانید به مصادر (اهل سنت) زیر مراجعه فرمایید:
مصنف ابن ابی‌شیبه ۸/ ۵۷۲
میزان الاعتدال ۲/ ۴۹۰، شماره ۴۵۴۹
انساب الأشراف ۱/ ۵۸۶، ط دار معارف، قاهره
تذکره الحفاظ ۳- ۰۹۲، شماره ۸۶۰.
سیر اعلام النبلاء ۱۳/ ۱۶۲، شماره ۹۶.
البدایه والنهایه ۱۱/ ۶۵، حوادث سال ۲۷۹
الامامه و السیاسه، ص ۱۲، چاپ المکتبه التجاریه الکبری، مصر
عقد الفرید، ج ۴ ص ۲۶۸
تاریخ طبری، ج ۳ ص ۴۳۰
مروج الذهب، ج ۲ ص ۳۰۳.
و...
۳) گوینده: حسبنا کتاب الله کافر است !
إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذلِكَ سَبِيلًا أُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ حَقًّا وَ أَعْتَدْنا لِلْكافِرِينَ عَذاباً مُهِيناً
یعنی: آنان که به خدا و رسولان او کافر شوند و خواهند که میان خدا و پیغمبرانش جدایی اندازند و گویند: ما به برخی (از انبیاء) ایمان آورده و به پاره‌ای ایمان نیاوریم و خواهند که میان کفر و ایمان راهی اختیار کنند به حقیقت کافر اینهایند و ما برای کافران عذابی خوار کننده مهیا ساخته‌ایم. (۱۰)
از این آیه شریفه فهمیده می شود که کسانی که قصد دارند تا بین خدا و رسول جدائی بیاندازند کافران حقیقی هستند. و نکته جالب اینجاست که قران تنها درباره این نوع کافران فرموده است که این ها کافران حقیقی هستند !
اما ببینیم چگونه عمر سعی کرد تا بین خدا و رسولش جدائی بیاندازد:

پیامبر اکرم صلی الله علیه واله در لحظات آخر عمرشان فرمودند:
قلم و کاغذ بیاورید تا وصیتنامه ای برای شما بنویسم که بعد ازمن هرگز گمراه نشوید.
ولی عمر بن خطاب گفت: ان النبی غلبه الوجع و عندکم کتاب الله حسبنا کتاب الله !!! (۱۱) (این حدیث در اصح کتب اهل سنت موجود می باشد)
در قسمت اول جمله عمر توهین بسیار بزرگی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله می کند. اینقدر این توهین بزرگ است که حقیر خجالت میکشم آن را ترجمه کنم. ولی بحث ما بر سر قسمت دوم جمله است که گفت: "کتاب خدا ما را بس است"
عمر با گفتن این جمله همان کاری را کرد که در آیه شریفه مذکور در مورد آن صحبت میکند. یعنی او با این جمله قصد بر این داشت تا بین کلام خدا (قرآن) و پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله جدائی بیافکند. و در واقع او چنین گفت که خدا یک چیز می گوید و پیامبر ص چیز دیگر. و در میان این دو ما باید به کلام خدا تمسک بجوئیم !
در حالیکه خود قرآن درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه واله می فرماید:
وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى.
یعنی: وهرگز از روی هوای نفس سخن نمیگوید! آنچه میگوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست.
خلاصه این بحث:
عمر بن خطاب با گفتن "کتاب خدا ما را بس است" بین خدا و رسول جدائی افکند.
قران کریم کسانی که بین خدا ورسول جدائی می افکنند را کافر حقیقی می نامد.
نتیجه: عمر (طبق قران و روایت معتبر اهل سنت) کافر حقیقی می باشد.
۴) آزار دهنده حضرت زهرا سلام الله علیها کافر است !
خداوند میفرماید:
إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهِينا
یعنی: قطعاً آنان که خدا و پیامبرش را می‌آزارند، خدا در دنیا و آخرت لعنتشان می‌کند، و برای آنان عذابی خوارکننده آماده کرده است.
قال رسول الله صلی الله علیه و آله:
فاطمة بضعة منی من آذاها آذانی و من آذانی فقد آذی الله.
یعنی: فاطمه سلام الله علیها پاره تن من است. هر کس او را اذیت کند مرا اذیت نموده و هرکس مرا بیازارد خدا را آزرده است. (۱۲)
این حدیث بین شیعه و سنی متواتر و صحیح می باشد. البته ما اینجا به اقتضای بحث تنها اسناد سنی را آوردیم.
و اما عمر و ابابکر این قدر حضرت زهرا سلام الله علیها را اذیت و آزار نمودند که آن حضرت خطاب به آن دو نفر فرمود:
انی اشهد الله و ملائکته انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی و لئن لقیت النبی لاشکونکما الیه. (۱۳)
خدا و ملائکه اش را شاهد میگیرم که شما دو نفر مرا به خشم آوردید و رضایت مرا جلب نکردید و اگر پیامبر ص را ملاقات نمایم هر آینه شکایت شما دو نفر را به وی خواهم کرد.
در صحیح بخاری ح???? امده است:
فوجدت فاطمة علی ابی بکر فی ذلک فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت...فلما توفیت دفنها زوجها علی لیلا و لم یوذن بها ابابکر و

صلی علیها.
یعنی: فاطمه سلام الله علیها بر ابوبکر غضب نمودو با او قطع رابطه کرد و تا زمانی که زنده بود با ابوبکر سخن نگفت...هنگامی که از دنیا رفت. شوهرش علی علیه السلام وی را شبانه دفن کرد. و به ابوبکر خبر نداد و خودش بر جنازه وی نماز خواند.
ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه خود ج?ص?? می نویسد:
ان فاطمهٔ ماتت و هی واجدهٔ علی ابی بکر و عمر.
یعنی فاطمه سلام الله علیها از دنیا رفت در حالی که سخت از ابوبکر و عمر غضبناک بود.
با توجه به روایات مذکور آزار و اذیت حضرت زهرا سلام الله علیها توسط عمر از مسلّمات می باشد.

خلاصه بحث

عمر و ابابکر حضرت زهرا سلام الله علیها را آزرده اند. (طبق روایات معتبر اهل سنت)
آزرده شدن حضرت زهرا سلام الله علیها مساوی است با آزرده شدن خدا و رسول. (طبق روایت متواتر بین شیعه وسنی)
آزرده شدن خدا و رسول لعن و عذاب الهی را به دنبال دارد. (طبق ایه ای که ذکر شد)
۵) دشمن اهل بیت علیهم السلام کافر است !
در این رابطه احادیث فراوان و متواتری در کتب اهل سنت یافت می شود. که ما در اینجا تنها به گوشه ای از آن ها اشاره می کنیم:
قال رسول الله صلی الله علیه و اله:
یا علی لو ان احدا عبدالله حق عبادته ثم شک فیک و اهل بیت (فی) انکم افضل الناس کان فی النار.
ای علی اگر کسی آنچنان خدا را عبادت کند که حق عبادت او را ادا کرده باشد. پس درباره افضلیت و برتری تو اهل بیتت بر مردم شک نماید سرنوشتش آتش است. (۱۳)
قال رسول الله صلی الله علیه و آله:
یا علی لو ان امتی صاموا حتی یکونوا کالحنایا و صلوا حتی یکونوا کالاوتار. ثم ابغضوک لاکبهم الله فی النار.
ای علی اگر امت من آنقدر روزه بگیرند که (همانند قوس و کمان) کمر خمیده شوند و آن قدر نماز بخوانند تا چون زه کمان لاغر گردند و با تودشمنی نمایند خداوند آن ها را به رو در آتش افکند. (۱۴)
و اما اثبات دشمنی عمر و ابابکر با مولا علی و اهل بیت علیهم السلام برای اهل تحقیق و علمای غیر متعصب بسیار واضح و مسلم است. قطعا می توان به عنوان مثال به ظلم ایشان بعد از شهادت پیامبر صلی الله علیه وآله به آل رسول در غصب حق خلافت مولا علی علیه السلام و غصب فدک از حضرت زهرا سلام الله علیها و ....اشاره کرد.
البته روایات مذکور در بحث قبلی مبنی غضب حضرت زهرا سلام الله علیها بر عمر و ابابکر و همچنین ازار و اذیت حضرت زهرا سلام الله علیها توسط آن دو نفر به خوبی نشان دهنده عداوت و دشمنی عمر و ابابکر با اهل بیت علیهم السلام می باشد.
خلاصه بحث:
عمر و ابابکر (طبق روایات و مصادر تاریخی فراوان اهل سنت) دشمن اهل بیت علیهم السلام بوده اند.
دشمن اهل بیت علیهم السلام (طبق روایات اهل سنت) کافر است.

نتیجه: عمر وابابکر کافرند.

اثبات کفر عمر و ابابکر از کتب شیعه

?) امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند

هما الکافران علیهما لعنهٔ الله و الملائکهٔ و الناس اجمعین. و الله ما دخل قلب احد منهما شیء من الایمان...کانا خداعین مرتابین منافقین حتی توفتهما ملائکهٔ العذاب الی محل الخزی فی دار المقام. (۱۵)
یعنی: آن دو (ابابکر و عمر) کافرند نفرین خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنها باد. به خدا سوگند هیچگاه به دل ایمان نداشتند...همیشه حیله باز و اهل شک و ریب و نفاق بودند تا ملائکه عذاب آنها را قبض روح و به جایگاه خواری در دارالمقام (دوزخ) فرستادند.

?) ابوحمزه ثمالی می گوید

به حضرت امام علی بن الحسین علیه السلام عرض کردم:
أسألك عن فلان و فلان؟
حضرت فرمودند: فعلیهما لعنهٔ الله بلعناته کلها مات و الله و هما کافران مشرکان بالله العظیم (۱۶)
از شما درباره احوال ابابکر و عمر سوال میکنم؟
حضرت فرمودند: به عدد تمام لعنتهای الهی لعنت خدا بر آن دو باد و به خدا سوگند که آن دو مردند در حالی که نسبت به خدا کافر بودند و شرک می ورزیدند.

?) ابوعلی خراسانی از غلام امام سجاد علیه السلام نقل میکند

که او گفت:
کنت معه فی بعض خلواته. فقلت: ان لی علیک حقا الا تخبرنی عن هذین الرجلین عن ابی بکر و عمر؟ فقال کافران کافر من احبهما. (۱۷)
در خدمت حضرت تنها بودم به ایشان عرض کردم: همانا بر شما از برای من حقی است آیا مرا از احوال آن دو شخص ابوبکر و عمر خبر نمی دهید؟
پس حضرت فرمودند: آن دو کافرند و هرکس هم که محبت آنها را در دل داشته باشد کافر است.

?) ابوحمزه ثمالی گوید

از امام سجاد علیه السلام راجع به آن دو نفر (ابوبکر و عمر) سوال شد. حضرت فرمودند: کافران و کافر من تولاهما. (۱۸)
آن دو کافرند و هر کس موالی آنها باشد کافر است.

?) فضیل بن رسان از امام باقر علیه السلام نقل می کند

که حضرت فرمودند: مثل ابی بکر و شیعته مثل فرعون و شیعته و مثل علی و شیعته مثل موسی و شیعته. (۱۹)
مثل ابوبکر و پیروانش مثَل فرعون و فرعونیان است و مثل علی و شیعیانش مثل موسی و پیروانش است.

?) امام صادق علیه السلام می فرمایند

من شک فی کفر اعدائنا و الظالمین لنا فهو کافر. (۲۰)
کسی که شک کند در کفر دشمنان ما وکسانی که به ما ظلم کردند کافر است.

?) علامه شیخ سلیمان ماحوزی بحرانی آورده است

روی اصحابنا عن ائمتنا : ان ابابکر و صاحبه عمر لم یؤمنا قطّ . (۲۱)
اصحاب ما از ائمه و پیشوایان ما روایت کرده اند که ابوبکر و رفیقش عمر هیچگاه ایمان نیاوردند.
و علامه مجلسی رحمه الله هم فرموده است:
الاول و الثانی لم یؤمنا بالله طرفهٔ عین (۲۲)
اولی و دومی به اندازه چشم به هم زدنی ایمان به خدای متعال نیاوردند .

اسناد

۱) سنن ابن ماجه ج?ص??
۲) سنن ابن ماجه ج?ص??
۳) سنن بیهقی ج۸ ص ۳۰۰ و ۳۰۱- سنن نسائی ج۸ ص ۳۲۹- کنز العمال هندی ج ۳ص ۱۰۹و ۱۰۱- تیسیر الوصول ج۲ ص ۱۷۸- جامع مسانید ابوحنیفه ج۲ص ۱۹۱
۴) احکام القران ج۲ ص ۵۶۵
۵) سنن دارمی ج۲ ص ۱۱۳- سنن نسائی ج۸ ص ۳۰۱ - سنن بیهقی ج۸ ص ۲۹۶- مصابیح السنه ج۲ ص ۶۷- تاریخ خطیب بغدادی ج۳ ص ۳۲۷- صحیح ترمذی ج ۱ص ۳۴۲
۶) البیان و التبیین-جاحظ ۲/۲۴ --صحیح مسلم ۱/۲۴-۲۵ -- سنن بیهقی ۱۰/۱۵۰ -- شرح نهج البلاغه- ابن ابی الحدید ۱۲/۹۰-۹۱ -- عقدالفرید-ابن عبد ربه ۱/۸۶-۸۸ -- تاریخ دمشق-ابن عساکر (به نقل از کنز العمال). و بسیاری از کتب دیگر...
۷) صحیح البخاری ک التراویح ج ۲ / ۲۵۲، موطأ مالک ج ۱ / ۱۱۴، الطرائف لابن طاوس ص ۴۴۵ عن الجمع بین الصحیحین.
۸) تفسیر الرازی ج ۲ / ۱۶۷ وج ۳ / ۲۰۱ و ۲۰۲ ط ۱، شرح نهج البلاغهٔ لابن أبی الحدید ج ۱۲ / ۲۵۱ و ۲۵۲ وج ۱ / ۱۸۲، البیان والتبیان للجاحظ ج ۲ / ۲۲۳، أحکام القرآن للجصاص ج ۱ / ۳۴۲ و ۳۴۵ وج ۲ / ۱۸۴، تفسیر القرطبی ج ۲ / ۲۷۰ وفی طبع آخر ج ۲ / ۳۹، المبسوط للسرخسی الحنفی باب القرآن من کتاب الحج وصححه ج، زاد المعاد لابن القیم ج ۱ / ۴۴۴ فقال ثبت عن عمر وفی طبع آخر ج ۲ / ۲۰۵ فصل اباحهٔ متعهٔ النساء، کنز العمال ج ۸ / ۲۹۳ و ۲۹۴ ط ۱، ضوء الشمس ج ۲ / ۹۴،

سنن البیهقی ج ۷ / ۲۰۶، الغدیر للامینی ج ۶ / ۲۱۱، المغنی لابن قدامة ج ۷ / ۵۲۷، المحلی لابن حزم ج ۷ / ۱۰۷، شرح معانی الاثار باب مناسک الحج للطحاوی ص ۳۷۴، مقدمة مرآة العقول ج ۱ / ۲۰۰.

۹) مناقب ابن مغازلی ص??ح??- ینابیع المودة ص?? - کنزالعمال ج?ص??? ح???? - مناقب ابن شهر آشوب ح?ص???.

۱۰) سوره نساء ???-???

۱۱) صحیح بخاری باب کتابه العلم من کتاب العلم ?/?? و مسند احمد بن حنبل تحقیق احمد محمد شاکر حدیث ???? و طبقات ابن سعد ?/??? چاپ بیروت.

۱۲) صحیح بخاری ح????و ????- کنزالعمال ج?ص???- فیض القدیر ج?ص??? - مسند احمدبن حنبل ج?ص??? - حلیة الاولیاء ج?ص?? - صحیح مسلم ح???? - سنن ترمذی ج?ص??? - مستدرک حاکم ج?ص??? - اسدالغابة ج?ص???- الاصابة ج?ص??? - مسند ابن یعلی ج?ص???

۱۳) سند سنی: صحیح بخاری ج?ص?? - صحیح مسلم ج?ص??? - بخاری در صحیح خود مینویسد: پس از آن که دختر پیامبر میراث خود را از خلیفه خواست. و او گفت که از پیغمبر شنیدم که ما میراث نمیگذاریم . زهرا سلام الله علیها دیگر با او سخن نگفت تا مرد (صحیح بخاری . ۵/۱۷۷) سند شیعه:کتاب سلیم بن قیس حدیث ??

۱۳) مودة القربی موده هفتم ص?? ودر چ مندرج در ینابیع الموده ?/???

۱۴) تاریخ دمشق ابن عساکر بخش امام امیرالمومنین ج?ص??? شماره ??? به نقل از جابر بن عبدالله - مناقب ابن مغازلی ص??? شماره ??? - فرائد السمطین ج?ص?? شماره ?? - کفایة الطالب ص???و در چ دیگر ص???

۱۵) کافی ج?/??? ح??

۱۶) بصائر الدرجات ??? ح?. بحار ج?? / ??? و ج??/??

۱۷) حار الانوار ج??/??? ح ??

۱۸) بحارالانوار ج??/???

۱۹) بحارالانوار ج?/???. تقریب المعارف / ??

۲۰) رجال الکشی مع تعلیقة المیرداماد ج?/???. قم ???? . اعتقادات شیخ صدوق ?? و ??. وسائل الشیعه ج?? ص???. بحار ج?? / ??

۲۱) الاربعون حدیثا ???

۲۲) بحار ج??/???

مظلومیت حضرت فاطمه(علیهاالسلام) و ظلم شیخین

در مناظره‌ای که بین یکی از علمای شیعه(مرحوم آیت الله بطحایی گلپایگانی)، با رئیس آمرین به معروف حجاز رخ داد،مظلومیت حضرت زهرا علیهاالسلام و ظلم شیخین ثابت گردیده است . در این‌جا به قسمتی از آن توجه کنید:

رئیس: چرا شما کنار قبر رسول خداـ صلّی الله علیه و آله ـ در ضمن اذکار، می گویید

: اَلسَّلامُ عَلَیْکَ اَیَّتُهَا الْمَظْلُومَةُ: سلام بر تو ای بانوی ستمدیده، چه کسی به فاطمهـ سلام الله علیها ـ دختر پیامبرـ صلّی الله علیه و آله ـ ستم کرده است؟

دانشمند شیعی: ماجرای غم‌انگیز ستم به فاطمه ـ سلام الله علیها ـ در کتاب‌های خود شما، ذکر شده است.

رئیس: در کدام کتاب؟

دانشمند شیعی: در کتاب الامامهٔ و السیّاسهٔ تألیف ابن‌قُتَیبَه‌دینوری، در ورق سیزدهم، بیان شده است.

رئیس: چنین کتابی در نزد ما نیست.

دانشمند شیعی: من این کتاب را از بازار می‌خرم و برای شما می‌آورم.

رئیس، پیشنهاد مرا پذیرفت، من به بازار رفتم و کتاب الامامهٔ و السیّاسهٔ را تهیّه کرده و نزد او آوردم، جلد اوّل صفحه ۱۹ آن را گشودم و گفتم بخوان، در آن صفحه چنین آمده بود:

همانا ابوبکر در جستجوی جمعی گردید که با او بیعت نکردند و در خانهٔ علی ـ علیه السّلام ـ جمع شده بودند، عمربن خطّاب را نزد آن ها فرستاد، عمر کنار در خانهٔ علی ـ علیه السّلام ـ آمد و با صدای بلند علی ـ علیه السّلام ـ و آنان را که در خانه‌اش جمع شده بودند، طلبید و گفت: از خانه برای بیعت با ابوبکر، بیرون آیید، آن‌ها از بیرون آمدن امتناع کردند، عمر هیزم طلبید و گفت: سوگند به کسی که جان عمر در دست او است قطعاً باید بیرون بیایید وگرنه خانه را با اهلش به آتش می‌کشم.

بعضی از حاضران به عمر گفتند: حضرت فاطمه ـ سلام الله علیها ـ در خانه است، عمر گفت: گر چه فاطمه نیز در خانه باشد، ناگزیر آنان که در خانه بودند بیرون آمدند، جز علی ـ علیه السّلام ـ که بیرون نیامد.[۱]

و در ذیل همین صفحه ۱۹ کتاب مذکور، نوشته شده: وقتی که ابوبکر در بستر مرگ افتاد، می‌گفت: ای کاش متعرّض خانهٔ علی ـ علیه السّلام ـ نمی شدم، گرچه او اعلان جنگ با من می‌کرد.

در این‌جا بود که دانشمند شیعی به رئیس گفت: به گفتار ابوبکر با دقّت توجه کن، که چگونه هنگام مرگ اظهار تأسّف و پشیمانی می‌کرد!.

رئیس که در برابر این استدلال، در تنگنا قرار گرفته بود، گفت: صاحب این کتاب (ابن‌قُتَیبه) به شیعه میل دارد.[۲]

قابل ذکر است که: اگر ابن‌قُتَیبه به مذهب تشیّع تمایل دارد، دربارهٔ صاحب کتاب صحیح بخاری چه باید گفت که هر دو روایت می‌کنند که: فاطمه ـ سلام الله علیها ـ در آخر عمر، نسبت به ابوبکر خشمگین شد و از او دوری کرد، تا از دنیا رفت.

در این مورد به صحیح مسلم جلد ۵ صفحه ۱۵۳ چاپ مصر، و صحیح بخاری، جلد ۵ صفحهٔ ۱۷۷، چاپ الشعب (باب غزوهٔخیبر) مراجعه شود.[۳]

اسناد :

۱)و انّ ابابکر تفقّد قوماً تخلّفوا عن بیعته عند علیّ کرّم الله وجهه فبعث الیهم عمر، فجاء فناداهم و هم فی دار علیّ، فَاَبَوا ان یخرجوا، فدعا بالْحَطَب، و قال: والَّذی نفس عمر بیده لتخرجَنَّ اولا حرقنّها عَلی مَن فیها، فقیل له یا ابا حفص انّ فیها فاطمه؟. فقال: وَ اِن، فخرجوا فبایعوا اِلاّ علیّاً (الامامهٔ و السیّاسهٔ ط مؤسّسه حلبی، ص۱۹)

۲)مناظراتٌ فی الحرمین الشریفین(سماحه السید بطحائی الکلبایکانی)، مناظره ۹

۳) فَهَجَرَتْهُ فاطِمَهُ وَ لَمْ تکلّمهُ فی ذالک، حتّی ماتت (شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی الحدید، ج ۶، ص ۴۶)

رهنمون

گزیده ای از کلمات ارزشمند مرجع عالیقدر آیت الله العظمی وحید خراسانی

به مناسبت ایام فاطمیه

تضعیف شعائر فاطمیه ، خیانت به مذهب و خیانت به امیر المؤمنین علیه السلام است .

چه کسی صدیقه کبری را شناخته است ؟ به قدری ساحت بلند است به قدری مقام منیع است که حتی در عالم بقاء هم درک نمی‌شود زهراء کیست ؟

پرسید از امام ششم چرا فاطمه زهراء نامیده شده است ؟ جواب داد : چون قصری خدا برای او ساخته آن قصر نه از طرف بالا متصل به جائی است ، نه از این طرف اتکاء به استوانه‌ای دارد ، فقط آن قصر معلق است به قدرت پروردگار ، صد هزار باغ دارد . بر هر باغی هزار ملک است . این قصر آن اندازه با اهل بهشت فاصله دارد که اهل زمین به کوکب دری به آسمان نگاه می‌کنند ، اهل بهشت به قصر او این گونه می‌نگرند . این سرّ اسم زهراء است . این گوهری است که ستاره درخشان تمام اهل بهشت است .

آن وقت چنین کسی رفت از این دنیا چه جور از این دنیا رفت ؟ اگر کسی می‌خواهد بهفمد نمونه اش این است گفت :

لَقَدِ اسْتُرْجِعَتِ الْوَدِیعَةُ وَ أُخِذَتِ الرَّهِینَةُ وَ اخْتُلِسَتِ الزَّهْرَاءُ فَمَا أَقْبَحَ الْخَضْرَاءَ وَ الْغَبْرَاء ... وَ سَتُنَبِّئُکَ ابْنَتُکَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِکَ عَلَى ... فَاسْتَخْبِرْهَا الْحَال . (أمالی المفید ، ص: ۲۸۲)

امانتی که کسی می گیرد

إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها . النساء / ۵۸ .

این ودیعه‌ای بود از که پیامبر گرفت ؛ اما نگفت برگرداندم گفت : یا رسول الله بر گردانده شد . هر چه هست در این صیغه‌های مجهول است . وَ أُخِذَتِ الرَّهِینَةُ .

آن جمله‌ای که کمر شکن است : وَ اخْتُلِسَتِ الزَّهْرَاءُ ؛ زهرا ربوده شد .

جائی از بدنت شکسته شده ؟ اگر استخوان انگشت بشکند ، چه حالی داری ؟ حالا اگر استخوان سینه بشکند !!!

وقتی استخوان سینه بشکند ، نفس نمی‌شود کشید . نود و پنج روز ، سه روز بعد از پیامبر استخوان سینه‌اش شکست . نود روز نمی‌توانست نفس بکشد . جان داد ، نه یک مردن است ، در هر نفسی جان دادن است .

وقتی آمد کنار بستر پیامبر سنی و شیعه نوشته‌اند چه جور آمد . با آن مشیی که مشی پیامبر است با آن حال آمد ، أما وقتی از دنیا رفت ، کان کالخیال . یعنی بدنی نبود شبهی بود .

گفت یا رسول الله خودت از او استخبار کن . خودت از او سؤال کن خواست بگوید :

یا رسول الله آن چه کشید ، به من هم نگفت ، تو خودت از او بپرس که بر او چه گذشت .

وَ سَتُنَبِّئُکَ ابْنَتُکَ بِتَضَافُرِ أُمَّتِکَ عَلَى .

در این جمله فکر کنید ، حق فاطمیه را ادا کنید .

ای مردم ایران ! ای کسی که رهین بعثت پیامبرید ! چه سنی و چه شیعه ، همه باید اجر رسالت را بدهند .

قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبى . الشورى / ۲۳ .

روز سوم جمادی الثانیه ، برای این که اجر رسالت داده بشود ، به اقرب خاتم انبیاء اظهار مودت بشود ، باید مملکت یک پارچه یا زهراء بشود .
آن جنازه‌ای که آن گونه زیر خاک رفت ، باید آن روز هر کس دل به علی بن أبی طالب (علیه السلام) دارد آن چه در توان دارد ، انجام دهد .

این وظیفه شعائر فاطمیه است . تضعیف شعائر فاطمیه تضعیف مذهب است . سبک شمردن فاطمیه ، استخفاف به امیر المؤمنین (علیه السلام) است کوتاهی و تقصیر به حق خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله وسلّم) است .
خلاصه کلام : صاحب عصر ، ولی وقت و امام زمان ، از شما انتظار دارد که برای آن بازوی ورم کرده ، آن پهلوی شکسته ، آن قبر مخفی و آن جنازه نیمه شب دفن شده ، آن چه در قدرت دارید کار کنید .

بخش دوم :انحرافات اهل سنت

فتاوای زشت و شنیع اهل سنت

فتاوای زشت و شنیع اهل سنت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند:
إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمْ ثَقَلَیْنِ (کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی) مَا إِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا ابدا
همانا من ترک می کنم شما را در حالیکه دو چیز گرانقیمت در نزد شما باقی می گذارم. قرآن و عترت. تا زمانیکه به آن دو تمسک جسته اید هرگز بعد از من گمراه نمی شوید.
این حدیث شریف به صورت متواتر در کتب شیعه وسنی وارد شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله در این حدیث شرط استقامت در راه حق و عدم گمراهی را تمسک به قرآن و عترت می دانند. ولی متاسفانه کسانی که در طول تاریخ خود را "اهل سنت" و پیروان سنت نبوی خوانده اند به قرآن و عترت تمسک نجستند. و همین مساله موجب شده است که در لجن زار گمراهی و ضلالت غوطه ور شوند. فتاوای عجیب و غریب و مضحک ایشان دلیل و گواه روشن و واضحی بر ضلالت ایشان می باشد که ما بخشی از آنها را در اینجا بیان می کنیم:

مرد بزرگسال با خوردن شیر مَحرَم می شود !!

اهل سنت طبق روایت مضحک و دروغی که در کتب خود راجع به شیر دادن مرد بزرگسال نقل کرده اند فتاوای عجیب و غریبی داده اند. روایت جعلی که نقل کرده اند میگوید:
پس از نزول آیه چهارم و پنجم سوره أحزاب که در آن خداوند پسر خوانده را همانند فرزند واقعی ندانسته و فرمان می دهد که آنان را فرزندان پدران خودشان بدانید و باید حریم شرعی را رعایت کنید، مسلم و أبو داود ونسائی و ابن ماجه ودارمی وبیهقی ومالك وأحمد و طبرانی ودیگران از عائشه نقل کرده اند که گفت: زنی بنام سهله دختر سهل خدمت پیامبر(ص) آمد

وگفت: ای رسول خدا(ص) سالم فرزند خوانده أبو حذیفه است که در خانه ما است، و من با سر برهنه و بدون پوشش در برابرش ظاهر می شوم، احساس می کنم ابو حذیفه اینگونه دوست ندارد و ناراحت می شود، چکار کنم؟

رسول خدا(ص) فرمود: ازپستانت به او شیر بده تا مشکل حل شود، عرض کرد: او مردی بزرگ ودارای ریش ومحاسن است چگونه او را شیر دهم؟ پیامبر لبخندی زد وفرمود: می دانم او خرد سال نیست بلکه مردی بزرگ و دارای ریش و محاسن است، او را شیر بده با تو محرم شود و آنچه در ذهن أبو حذیفه است پاک می شود. سهله از خدمت پیامبر رفت و باز هم خدمت آن حضرت آمد وگفت: او را شیر دادم و خیال أبو خذیفه را راحت کردم. (۱)

ابن حزم و داود ظاهری تحت عنوان «مذهب عائشه» می گویند: اگر مردی بزرگسال از پستان زنی شیر بنوشد حکم طفلی را خواهد داشت که از پستانش شیر نوشیده است. (۲)

شافعی نیز این حدیث را پذیرفته است زیرا وی پس از نقل آن و طرح سؤالاتی پیرامون آن می گوید: بنا بر نقل أمّ السلمه این فرمایش رسول خدا(ص) مخصوص همان یک نفر یعنی سالم مولی أبو حذیفه خواهد بود، چون شیر دادنی که موجب محرمیّت می شود در باره طفل شیر خواره است که لاأقل باید پنج نوبت و بدون فاصله از پستان زنی شیر بنوشد و افراد بزرگتر از این قاعده خارج هستند. (۳)

بیست سال دوران بارداری

أبو حنیفه گفته است: اگر مردی بیست سال دور از همسرش زندگی کند و در این مدّت رابطه ای با وی نداشته باشد و افرادی هم شهادت دهند که در مدّت بیست سال از جمع آنان جدا نشده، سپس همسرش باردار شود فرزند در رحم متعلّق به همان مرد است. همچنین اگر پس از بازگشت از سفر بچّه ای یکساله یا بیشتر در آغوش همسرش دید، آن بچّه فرزند خود او خواهد بود. (۴)

داشتن نُه همسر

فخر الدین زیلعی حنفی فتوایی را با استفاده و استناد به آیه ای از قرآن کریم از قاسم بن إبراهیم نقل می کند که بر اساس آن هر مردی می تواند تعداد نهُ همسر در آن واحد داشته باشد.

وی می گوید: خداوند ازدواج با دو زن را با این جمله (مثنی) جایز دانسته است، و درادامه این جمله را (ثلاث ورباع) با واو عطف که به معنای جمع است ذکر فرموده است، پس در این صورت مجموع زنانی که برای انسان جایز است نُه زن می شود. (۵)

سپس می گوید: نخعی و ابن أبی لیلی نیز چنین فتوایی را صادر کرده اند. (۶)

از این مهمتر سخن کسانی است که حدّ و مرزی در تعداد همسران نمی شناسند، مانند شوکانی به نقل از ظاهریّهٔ، وابن صباغ وعمرانی و قاسمیّه از فرق زیدیّه ونظام الدین أعرج، او در تفسیر آیه: (فانكحوا ما طاب لكم من النساء) می گوید: گروهی از این آیه اینگونه استفاده کرده اند که در تعداد همسر هیچ محدودیّتی وجود ندارد زیرا آیه اطلاق دارد و خداوند عدد خاصّی را بیان نفرموده است. (۷)

چهار سال مدّت بارداری

أحمد حنبل معتقد است که دوران بار داری بیش از چهار سال نیست، پس اگر مردی همسرش را طلاق دهد یا بمیرد و آن زن با شخص دیگری ازدواج نکند وپس از گذشتن چهار سال از وفات شوهر و یا طلاق، فرزندی به دنیا آورد، آن بچّه متعلّق به همان پدر خواهد بود و عدّه طلاق هم تمام می شود. (۸)

یک بچّه و چند پدر!!!!!

أحمد حنبل در فتوایی عجیب و غریب در مورد بچّه ای که دو نفر در باره وی ادّعای پدری داشته باشند می گوید: اگر هیچ یک از آن دو نفر دلیل و مدرک قانع کننده ای نداشته باشند و یا دلیل و مدرک هر یک در تضادّ و مخالف دیگری بود باید آن کودک را بر کسی که قیافه شناس است عرضه کنند پس اگر او تشخیص داد که یکی از آن دو پدر آن کودک است به آن یک نفر ملحق می شود واگر تشخیص داد که هر دو نفر پدر کودک هستند به هر دو ملحق می شود و از هر دو ارث می برد و آن دو نفر هم از او ارث می برند.
همچنین اگر بیش از یک نفر ادّعا داشته باشند، با تشخیص قیافه شناس به همه آنان تعلّق خواهد داشت. (۹)

عجیب ترین فتوا

اگر شخصی دخترش را که در مشرق زمین است برای مردی که در مغرب زمین است عقد کند و پس از گذشت شش ماه این دختر صاحب فرزند شود. این فرزند از آن پدری است که در مغرب زمین زندگی می کرد. حتی اگر چند سال گذشته باشد و این مرد و زن هرگز به هم نرسیده و نزدیکی نکرده باشند.
و همچنین اگر کسی را از لحظه عقد ازدواج به مدّت پنج سال زیر نظر نگهبانان زندانی کنند، سپس آزاد شود و به منزلش برود و تعدادی فرزند در کنار همسرش ببیند همه آنان فرزندان وی خواهند بود اگر چه فرصت یک لحظه دیدار و ملاقات با همسرش را پس از عقد نداشته است. (۱۰)

فتوا به حلال بودن زنا !

اگر مردی آلتش را در پارچه ای به پیچد سپس با زنی نزدیکی کند ومنی اش را داخل رحم نریزد، نه غسل بر او واجب می شود و نه حدّ زنا، و ضرری به عباداتش هم نمی زند.
این سخن از شخصی است بنام عبد القاهر تمیمی که سُبکی نویسنده کتاب طبقات الشافعیّة او را پیشوایی بزرگ وجلیل القدر و دانشمندی که آوازه علمی اش گیتی را فرا گرفته و علوم ودانشش به خراسان حمل می شد معرّفی کرده است.(۱۱)
ابن نُجیم حنفی با یک درجه تخفیف همین فتوا را بگونه ای دیگر صادر کرده ومی گوید:
اگر مردی آلتش را در پارچه ای بپیچد و با زنی نزدیکی کند پس اگر احساس لذّت کند و حرارت و گرمای درون را لمس کرد حجّ او باطل می شود، و گر نه ضرری نخواهد داشت. (۱۲)
أبو حنیفه نیز گفته است: اگر مردی در برابر قرار داد ده درهم با مادرش ازدواج و نزدیکی نماید زناکار نخواهد بود و حدّ زناکار هم بر وی جاری نمی شود، و اگر مردی آلتش را در پارچه ای به پیچد و با زنی همبستر شود زناکار نیست و حدّ بر او جاری نمی شود. (۱۳)

ازدواج پدر با دختر

فتوای امام مالك و به تبع او شافعی در حلال بودن ازدواج پدر با دخترش که از طریق غیر مشروع یعنی زنا به دنیا آمده باشد و همچنین با خواهر و دختر پسر و دختر دخترش که به همین روش به دنیا آمده باشند از فتواهای نادر روزگار است و دلیلی که بر جواز آن نیز آورده است نادر تر از خود حکم و شنیدنی است.

وی می گوید: به این دلیل نکاح جایز است که این پدر و دختر شرعاً با یکدیگر نسبتی ندارند و بیگانه هستند و چون از راه غیر مشروع متولّد شده است ارث نمی برد و نفقه او هم واجب نیست. (۱۴)

ازدواج با محارم

از جمله فتواهای نادر روزگار که مخالف قوانین ودستورات شرع مقدّس است فتاوای ذیل است که ابن قدامه نویسنده صاحب نام آن را نقل کرده و می نویسد:

ازدواج با محارم مانند مادر و خواهر و خاله و عمّه وغیر آنان به اجماع علمای اسلام باطل است.

ولی دو تن از دانشمندان و فقیهان اهل سنّت یعنی أبو حنیفه وثوری گفته اند که اگر چنین ازدواجی همراه با عمل زناشویی صورت گرفت موجب حد نمی شود، چون ممکن است نزدیکی بجهت شبهه باشد یعنی خیال می کرده است همسر خودش است ولی اشتباه کرده است.

همچنین ازدواجی که حرمتش اجماعی است مانند: انتخاب همسر پنجم با وجود داشتن چهار همسر یا ازدواج با زنی که شوهر دارد یا زنی که در عدّه طلاق یا وفات بسر می برد یا زنی که سه دفعه طلاق داده شده است (بر مبنای فقه اهل سنّت) اگر هر یک از این موارد اتفاق افتاد ابوحنیفه می گوید حدّ جاری نمی شود. (۱۵)

مالك و شافعی فتوا داده اند: نکاح و ازدواج با دختر و خواهر و دختر فرزند و دختر برادر و دختر دختر جایز می باشد. (المغنی ابن قدامهٔ ۷/۴۸۵)

بازهم مجوّزی برای زنا

اگر کسی زنی را به خدمت (اجاره) گرفت تا با وی زنا کند یا از زنان محرم خودش کام بگیرد و بداند این عمل حرام است حدّ زنا بر وی واجب می شود.

ولی اگر از زنان محرم خودش یکی را به کنیزی بگیرد و با وی نزدیکی نماید فتوای درست آن است که حدّ بر وی واجب نمی شود. (۱۶)

همچنین در فتوای یک از فقهای بزرگ اهل سنت و مفتی وقت مدینه منوره متوفای ۲۱۲ ق, دوست و همنشین مالك رئیس فرقه مالکیه آمده است: اگر کسی پولی به زنی بدهد و با او زنا کند دیگر حدی بر او نیست ! (المحلی ابن حزم ۱۱/۲۵۱)

همین فتوا را ابوحنیفه داده است که: اگر زنی برای کاری اجیر شود و با او عمل زنا صورت گیرد و یا از اول برای زنا اجیر شود حدی بر هیچکدام از زن و مرد نیست ! (المحلی ابن حزم ۱۲/۱۹۶)

اقامه دو شاهد دروغ !

در کتاب الحیل از بخاری نوشته شده است که: بعضی گفته اذن ندهد دختر باکره خود را تا با او ازدواج نماید پس می تواند حیله (نقشه) بزند و دو شاهد دروغ اقامه کند بر اینکه آن دختر را با رضایت خود او عقد کرده است و به این جهت قاضی حکم کند به صحت نکاح او و حال آنکه شوهر می داند که شاهدان دروغ گفته اند. پس باکی برای او نیست که با آن دختر جماع کند و همین ازدواج صحیحی است. (صحیح بخاری۸/۶۲)

جواز زنا با زن خدمتکار

ابن ماجشون از فقیهان مالکی می گوید: اگر کسی با زنی که خدمتکار اوست زنا کند حدّ شرعی بر او جاری نمی شود. (۱۷)
ملحق شدن بچّه به پدر اگر چه با همسرش نزدیکی نکرده باشد
اگر مردی بازنی ازدواج کند و در همان مجلس عقد و در حضور شهود او را طلاق دهد سپس آن زن بعد از گذشتن شش ماه فرزندی به دنیا آورد أبو حنیفه گفته است آن بچّه متعلّق به همان مرد خواهد بود. (۱۸)

تعصّب بی رحمانه

مشاهده برخی از فتواها اعتقاد ما را به عدم صداقت مدّعیان پیروی از سنّت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) بیشتر می کند، از جمله فتوای بعضی از فقیهان پیرو مکتب فقهی أبو حنیفه است که در آن ازدواج مرد حنفی را با زن پیرو شافعی جایز نمی دانند و دلیل آن را این سخن امام شافعی دانسته اند که گفته است: إن شاء اللّه من مؤمن هستم.
از این سخن بوی شکّ و تردید به مشام می رسد و معلوم می شود که در عقیده اش محکم نبوده است. (۱۹)

شیر گاو و گوسفند و فتوای خواهر و برادری

به یاد داشته باشید که اگر چند نفر از شیر یک گوسفند استفاده کنند خواهر و برادر رضاعی می شوند و داستان محرمیّت و حرمت ازدواج دامنگیرشان خواهد شد !
شاید در آغاز از شنیدن و خواندن این مطلب تعجّب کنید و به دنبال گوینده و صاحب این فتوا باشید، و او را شخصی مجهول و بی اطلاع از احکام و دستورات شرع به نامید.
ولی وقتی که گوینده این سخن شخصی مانند محمّد بن إسماعیل بخاری صاحب و نویسنده معتبرترین کتاب صحیح اهل سنت باشد تعجّب شما بیشتر و بیشتر خواهد شد.
این فتوا را سرخسی در کتاب مبسوط از قول بخاری نقل کرده و خودش به جنگ وی رفته و می گوید: اگر دو پسر بچّه از گوسفند و یا گاوی همزمان شیر به خورند حرمت رضاع و شیر خوارگی محقّق نخواهد شد، زیرا در رضاع و شیرخوارگی نسب شرط است و بین انسان و حیوان نسبتی وجود ندارد. بنا بر این خوردن شیر حیوان موجب تحقّق رضاع و حرمت چیزی نخواهد شد.
سپس می گوید: همین فتوا سبب اخراج و تبعید بخاری از بخا را شد. (۲۰)

جواز استمناء (خود ارضایی)

از مجاهد نقل شده که گفته است: آنانکه پیش از ما می زیسته اند پسران جوانشان را به استمناء و همچنین دختران و زنان را به استفاده از وسیله ای برای خود ارضایی وادار می کرده اند تا از زنا دوری کنند. (۲۱)

ابن جریح از عمرو بن دینار نقل می کند که گفته است: مانعی در جایز نبودن استمناء نمی بینم. (۲۲)

ثوری از عبّاد از منصور از جابر بن زید أبی الشعثاء نقل کرده است که گفت: تو صاحب منی هستی هر کجا خواستی آن را بریز. (۲۳)

ابن حزم گفته است: استمناء مرد همانند بازی کردن زن با فرجش مباح است وحرام نیست، سپس به دو آیه از قرآن استدلال می کند ومی گوید: خداوند در این آیه فرموده است: (وقد فصّل لکم ما حرّم علیکم) و چون تفصیلی در باره استمناء نیامده است پس جایز است. و نیز در این آیه که فرموده است: (خلق لکم ما فی الأرض جمیعا). و در ادامه می گوید: چون از مکارم اخلاق و فضایل نیست گروهی از آن اکراه داشته و گروهی آن را جایز دانسته اند. (۲۴)

ابن مفلح (از علمای اهل سنت) می گوید: زن نیز مانند مرد می تواند چیزی شبیه آلت را برای خود استعمال کند. سپس ادامه می دهد: استمناء عبارت است از کاری که به واسطه آن منی از انسان خارج شود و امام احمد بن حنبل با وجود ورع و تقوایی که داشت این کار را جایز می دانست. چرا که اینکار خارج کردن مواد زائد از بدن است. لذا انسان می تواند هر وقت لازم بود اینکار را انجام دهد و اصل وریشه آن به حجامت و رگ زنی برمی گردد !!! (مغنی ابن قدامۀ ۳/۸۷)

پاک بودن منی !

شافعی (رئیس شافعیه) منی را پاک می داند. به سبب آنکه خداوند در قران می فرماید: "ما بنی آدم را گرامی داشتیم." پس چگونه او را گرامی دارد در حالی که منی که اصل اوست نجس باشد. (سراج الوهاج ص۶۰۳)

جواز نگاه کردن به عورت زن

نگاه کردن به عورت زن که در آیینه و یا آب منعکس شده باشد با انگیزه شهوت و لذّت بردن مانعی ندارد. (۲۵)

زناشویی با همسر در برابر نگاه دیگران

ابن حزم می گوید: اگر در سفر مردی با همسرانش در یک خیمه باشند و او با یکی از آنان نزدیکی کند در صورتی که عورتش پوشیده باشد این عمل مکروه است. ولی اگر عورتش مکشوف و در معرض دید باشد حرام. (۲۶)

جواز استفاده زن از آلت مصنوعی

ابن قیّم جوزی می گوید: اگر زنی شوهر نداشت و شهوت بر وی غلبه کرد بعضی از فقیهان ما گفته اند می تواند از آلت مصنوعی استفاده نماید. (۲۷)

حکم کسی که با تمام بدنش داخل فرج و عورت زن شود

أحمد بن محمّد صاوی از فقیهان گروه و فرقه مالکی فتوا می دهد: اگر شخصی با تمام بدنش داخل عورت زنی بشود نزد ما

نصی بر حکم ووظیفه او نیست، ولی جناب شافعی گفته است: اگر اوّل با آلتش داخل شود بر هر دو غسل واجب است و گر نه واجب نیست. (۲۸)

و از آن بدتر تراوشات فکری اسلام شناس سنّت پیشه دیگر است که گفته است: اگر مردی آلتش را در آلت مرد دیگری داخل نماید بر هر دو نفر غسل واجب می شود. (۲۹)

حکم کسی که داخل شکم همسرش شده باشد

اگر مردی از قسمت پایین بدن همسرش داخل شکمش شود آیا غسل بر وی واجب است، یا نه؟

جواب داده اند: اگر از پاهایش داخل شده باشد غسل واجب است و اگر با سرش داخل شده باشد واجب نیست. (۳۰)

مردی که آلتش را نصف کرده و هر کدام را داخل فرج زنی نماید !

اگر مردی آلتش را دو نیم نماید یعنی از وسط آن را با وسیله بزّنده ای نصف کند سپس هر کدام را داخل فرج زنی نماید بر آن مرد غسل واجب می شود ولی بر زنها واجب نیست. (۳۱) همچنین در همین مصدر آمده است که اگر یکی را در قبل و دیگری را در دبر داخل کند نیز غسل بر او واجب می شود.

همجنس بازی با مملوک

ابن سهل أبیوردی شافعی که او را یکی از امامان دنیای خود از حیث علم و عمل و از بزرگان فقهاء خود می دانند, در فتوایش گفته است: اگر کسی با مملوک خودش یعنی جوان و مردی که خریده است لواط کند حدّ شرعی بر وی جاری نمی شود ولی اگر با مملوک دیگری باشد حدّ جاری می شود. (۳۲)

جواز لواط !

ابن قیم جوزیه در کتاب اغاثـة اللهفان ۲/۵۱۵ نوشته است که: یکی از علمای اهل تسنن کتابی در حلال بودن لواط به فتوای مالك نوشته است! و نیز ابن شهر آشوب نقل کرده است که جاحظ نیز کتابی دارد به نام "دارئـة الحد عمن یتعاطی الغلمان" یعنی برداشته شدن حد از کسانی که با نوجوانان لواط می کنند. (مثالب النواصب ص ۵۰)

غاصب، مالك می شود

أبو حنیفه ودیگران گفته اند: اگر کسی انگور را غصب کرد سپس آن را به کشمش تبدیل نمود شخصی که انگورش غصب شده هیچ حقّی نسبت به کشمش ندارد و غاصب مالك آن است. (۳۳)

همچنین اگر گندم غصبی به آرد مبدّل شود و یا آهن تبدیل به شیء دیگری شود و یا چوب غصبی تبدیل به درب برای خانه شود شخص غاصب مالك آن خواهد بود و کسی که از او غصب شده است هیچ حقّی نخواهد داشت. (۳۴)

نبیذ پاك و خوردنش حلال !!

نویسنده و مؤلّف فتح القدیر می گوید: با اینکه نبیذ همانند خمر سکر آور است ولی نوشیدن آن مباح است. (۳۵)
زیرا آنچه که از خرما گرفته می شود نامش عصاره و جوشانده خرما است نه شراب که بنا بر نظر أبو حنیفه و أبو یوسف حلال است.
ابو حنیفه و ابو یوسف نیز فتوا بر حلیت نبیذ داده اند. (۳۶)
شریك بن عبدالله نیز گفته است که نبیذه مباح است. (۳۷)
همچنین روایت کرده اند از علقمه که عبدالله بن مسعود نیز نبیذ می نوشید. (۳۸)
نیم خورده سگ وخوک پاک و حلال است
اگر تا کنون شنیده بودید که این دو حیوان نجس و حرام گوشت هستند ولی بشنوید که رئیس فرقه مالکیها فتوا به پاکی و حلیّت داده است، و می گوید: سگها و خوکها طاهر وپاك هستند و نیم خورده آنان نیز پاك و می شود با آن وضو گرفت و آن را نوشید واگر پوزه آنان با غذا تماسّ پیدا کرد آن غذا حرام نیست و دستور به شستن ظرف غذا صرفاً از روی تعبّد است نه دلیل شرعی. (۳۹)

خوردن کرم و حشرات

إمام مالك رهبر و پیشوای مالکیها خوردن حشرات و حیواناتی مانند کرم و سوسک و موش و سوسمار ومار و غیر آن را جایز دانسته و بر اساس آن فتوا داده است. (۴۰)

گوشت حیواناتی که به روش غیر شرعی ذبح شده باشند حلال است

فقیه و پیشوای شافعیان فتوا به حلّیت گوشت حیوانی می دهد که به روش غیر شرعی ذبح شده باشد و می گوید: ذکر نام خدا مستحبّ است نه واجب. و دیگران مانند: فخر رازی و پیشوای حنبلیان نیز وی را تأیید وهمراهی کرده اند. (۴۱)
و همچنین عطاء و مجاهد و مکحول و اوزاعی و لیث فتوا داده اند که اگر حیوانی را مسیحیان برای کلیساهای خود ذبح کنند و یا با ذکر نام مسیح یا صلیب و یا با اسماء روحانیون و رهبانیون شان ذبح کنند حرام نمی باشد ! (۴۲)

جواز رقص و آواز

با کمال تأسّف کتابهای فقهی و روایی مدّعیان پیروی از سنّت و سیره اسلاف مطالبی را به دین و شرع در ارتباط با رقص و غنا و موسیقی نسبت داده اند که هر مسلمان با غیرت و متشرّع را شرمنده می کند.
ماوردی از علمای بزرگ اهل سنت ابتدا حلّیت غنا و رقص را به مردم حجاز نسبت داده سپس برای تأیید به سخن یا سخنانی از رسول اعظم(ص) استناد جسته اند.
در یک حدیث جعلی می گوید: رسول خدا(ص) کنیزی از کنیزان حسّان ثابت را دید که آواز می خواند فرمود: إن شاء اللّه گناه ندارد !
در روایت ساختگی دیگری از عائشه نقل می کنند که می گفت: دو کنیز از کنیزان من مشغول آواز خوانی بودند، ابوبکر وارد شد، گفت: از خانه رسول خدا(ص) صدای آواز شیطان شنیده می شود، پیامبر فرمود: ایّام عید و شادی است رهایشان کن !

و از عمر نقل شده است که گفت: آوازخوانی توشه مسافر است.

عثمان نیز دو کنیز داشت که شبها برای وی آواز می خواندند.

مردم حجاز که معاصر با صحابه پیامبر و فقیهان بزرگ بودند فراوان از رقص زنان و آوازخوانی آنان بهره می بردند و اگر منع شرعی داشت باید آنان را نهی می کردند که چنین نکرده اند.

نقل شده است که عبد اللّه بن جعفر زنان آوازخوان و رقّاصه زیادی داشت، معاویه از این خبر آگاه شد، به عمرو عاص گفت: مرا نزد عبد اللّه ببر، وقتی که بر وی وارد شدند، کنیزان مشغول رقص و آوازخوانی بودند، به آنان دستور داد تا ساکت شوند. معاویه گفت: آنان را باز گردان تا آواز به خوانند، کنیزان باز گشتند و به کارشان ادامه دادند، معاویه که بر تخت نشسته بود به وجد آمده بود و پاهایش را حرکت می داد، عمرو عاص او را از این عمل نهی کرد، معاویه گفت: رهایم کن، خداوند نیز بسیار شاد است. (۴۳)

تغییر سنّتها به بهانه ضدّیّت باشیعه

انگشتر

نویسنده کتاب هدایه که حنفی است می نویسد: انگشتر در دست راست سنّت و مشروع است ولی چون رافضیان (شیعه) اینگونه استفاده می کنند، ما اهل سنّت انگشتر را در دست چپ قرار می دهیم. (۴۴)

و اوّل کسی که این سنّت را تغییر داد و با سنّت مخالفت نمود معاویه بود. (۴۵)

تحت الحنک

در باره شیوه و نوع بستن و استفاده عمامه دستور و سفارش وجود دارد مخصوصاً رها کردن یک طرف عمامه و شال سر (تحت الحنك)، که آیا از طرف راست قفسه سینه باشد یا چپ آن.

حافظ عراقی در بیان کیفیّت آن گفته است:

آیا رها کردن آن از طرف چپ مشروعیّت دارد آنگونه که امروز رایج است یا طرف راست که شرافت در آن است؟

پاسخ می دهد: دلیلی که بر تعیین سمت راست باشد ندیده ام مگر حدیثی ضعیف که طبرانی نقل کرده است، و در صورت اثبات آن شاید به اینگونه باشد که از سمت راست رها شود سپس از روی قفسه سینه بگذرد و بر شانه چپ قرار گیرد همانگونه که عدّه ای چنین می کنند، ولی چون شعار و علامتی بین شیعیان شده است باید آن را ترک کنیم تا به آنان تشبیه نشویم. (۴۶)

ساختن قبور

غزالی و ماوردی که هر دو از فقیهان شافعی مذهب هستند گفته اند: هم سطح قرار دادن قبر مردگان دستور و سنّت شرع مقدّس است (یعنی کمی بلندتر از سطح زمین و صاف و بدون برآمدگی باشد) و چون شعار و از نشانه های رافضه (شیعه) قرار گرفته است ما اهل سنّت باید قبر هارا به حالت تسنیم در آوریم و بسازیم. (یعنی بر آمدگیهایی مانند کوهان شتر).

محمّد بن عبد الرحمن دمشقی می گوید: سنّت در ساختن قبر تسطیح (هم سطح) است و از تسنیم بهتر است، شافعی نیز همین

عقیده را بر گزیده است، ولی سه پیشوای دیگر اهل سنّت (أبو حنیفه، مالک وأحمد) تسنیم را اختیار کرده اند، چون تسطیح شعار شیعیان است. (۴۷)

نماز میّت

عبد اللّه مغربی مالکی گفته است: زید با پنج تکبیر بر جنازه ای نماز خواند، و رسول خدا(ص) نیز چنین می کرد، ولی این روش اکنون ترک شده و به چهار تکبیر اکتفا می کنند زیرا شعار شیعیان است. (۴۸)

عاشورا و عزاداری

اسماعیل بروسوی در کتاب تفسیرش آورده است: مستحب است در روز عاشورا اعمال و کارهای نیک مانند صدقه دادن روزه گرفتن و ذکر و یاد خدا را انجام دهید و سزاوار نیست که مؤمنان به یزید ملعون و شیعیان و خوارج شباهت پیدا کنند، یعنی نباید روز عاشورا را مانند یزید عید و یا مانند شیعیان روز عزاداری و غم و اندوه قرار دهید.
هر کس در آن روز سرمه به چشمش بکشد به یزید و پیروان او شباهت یافته است اگر چه برای سرمه در آن روز دلیل و مدرک داریم ولی ترک سنّت وقتی که شعار اهل بدعت شد خود سنّت است مانند انگشتر در دست چپ قرار دادن.
و کسی که روز عاشورا یا اوّل محرّم مقتل و داستان شهادت حسین را به خواند به روافض و شیعیان اقتدا کرده است مخصوصاً اگر با حزن و اندوه همراه باشد.
و اگر خواست مقتل خوانی کند باید همراه یاد و نام دیگر صحابه باشد.
امام غزالی گفته است: حکایت و نقل مقتل حسین بر واعظ و غیر او حرام است، زیرا موجب بغض و دشمنی و سرزنش صحابه که اعلام و بزرگان دین هستند می شود و آنچه بین آنان از اختلافات و قتل و اسارت پیش آمده است باید توجیهی صحیح برای آن بیان شود چون امکان دارد این حوادث به جهت اشتباه در اجتهاد باشد نه برای طلب ریاست و دنیا پرستی!!!!!. (۴۹)

مسافرت برای زیارت پیامبر (ص) سفر معصیت است!

ابن تیمیۀ در یکی از فتواهایش می گوید: مسافرت به قصد زیارت قبر رسول اللّه (ص) جایز نیست و سفر معصیت و گناه است، زیرا مسلمانان بر حرمت آن اتفاق دارند و چنین مسافرتی مشروع نیست. (۵۰)

مسافر در روزه گرفتن و نگرفتن آزاد است

رهبران و پیشوایان چهار مذهب فقهی اهل سنّت مسافر را در سفرش در صورتی که شرایطش محقّق باشد بین روزه و افطار آزاد می دانند.
ولی اینکه کدام بهتر است اتّفاق نظر ندارند.
أحمد و إسحاق روزه نگرفتن را بهتر دانسته اند اگر چه روزه برای مسافر بدون مشقّت و سختی باشد.
مالک و سفیان ثوری وابن مبارک روزه را در صورت توانایی بهتر می دانند.
شافعی و ابوحنیفه روزه را بهتر و آن را به نبودن مشقّت مقیّد کرده اند. (۵۱)

جواز وضو ساختن با شراب !

سید شریف مرتضی در کتاب الناصریات خود با ذکر اسناد عدیده می نگارد: ابوحنیفه و محمد فتوی به وضو گرفتن با شراب داده اند. (۵۲)
سفیان ثوری گفته است: وضو و غسل کردن با شراب خرما جایز است.
یکی دیگر از بزرگان اهل سنت, حمید صاحب الحسن بن حی می باشد که پا را فراتر گذارده و اینگونه فتوا داده است: با شراب خرما مخصوصا, می توان وضو و غسل واجب انجام داد. حال چه در سفر و چه در وطن, آبی برای وضو و غسل داشته یا نداشته باشد. (۵۳)
در جای دیگر اوزاعی گوید: وضو گرفتن با هرنوع شرابی برای نماز جایز است. (۵۴)

بطلان وضو با دست زدن به شیعه !

شافعی که جواز وضو با آب نیم خورده سگ را قائل است در جای دیگر اینگونه فتوی می دهد: بر ما واجب است هنگامی که وضو می سازیم با آن رطوبت, به رافضی (شیعه) دست نزنیم. در غیر این صورت باید مجددا طهارت حاصل کنیم. (قابل توجه این است که به عقیده وی, آب نیم خورده سگ برای وضو گرفتن اشکالی ایجاد نمی کند اما تماس با شیعه در حین وضو گرفتن وضو را باطل میکند.) (۵۵)

جواز سجده بر مدفوع سگ

بزرگان اهل سنت که شیعه را از سجده بر روی مهر و تربت منع می نمایند, سجده بر مدفوع و فضله سگ را جایز می دانند !
کتاب قواعد الاحکام نقل میکند: ابوحنیفه و یکی از بزرگان چهارگانه اهل سنت سجده نمودن در نماز بر فضله سگ را جایز دانسته است. (۵۶)

سجده با بینی به جای پیشانی !

در کتاب الصراط المستقیم آمده است که: ابوحنیفه جایز می دانست به جای سجده با پیشانی, سجده با بینی را ! (یعنی به جای اینکه پیشانی را روی زمین یا فرش یا مدفوع انسان یا مدفوع سگ بگذارد, نمازگزار می تواند بینی خود را بر زمین یا هر چیز دیگری بگذارد.) (۵۷)

در وضو "ترتیب" شرط نیست !

می دانیم که در وضو شرط اول صحت وضو, ترتیب است. یعنی اول باید صورت راشست, بعد دست راست و دست چپ و مسح سر و مسح دو پا. اما ابوحنیفه و مالک فتوی به عدم وجوب ترتیب بین اعضاء در وضو داده اند.

نماز جماعت به امامت هر فاسق و فاجر

بسیاری از راویان و محدثان اهل سنت این روایت را به دروغ به رسول خدا صلی الله علیه و اله نسبت داده اند که آن حضرت

فرمود: پشت سر هر نیک و بدی نماز بخوانید! (۵۸) از این رو, فقهای اهل سنت طبق این روایت فتوا داده اند که عدالت در امام جماعت شرط نیست. (۵۹)

ابن حزم اندلسی در کتاب الفصل فی الملل و النحل می گوید: گروهی بر این اعتقادند که نماز را جز به امامت شخص فاضل (کسی که جمیع شرایط امامت در نماز از جمله عدالت را دارا باشد) نمی توان برگزار کرد. این قول خوارج و زیدیه و رافضی ها است. و همه اصحاب پیامبرصلی الله علیه و آله بدون اختلاف و تمام فقهای تابعی و بسیاری از افراد بعد از آنها و همه اهل حدیث که این سخن احمد بن حنبل, شافعی, ابوحنیفه, داود و دیگران است نماز پشت سر فاسق را جایز دانسته اند. ما نیز به این معتقدیم و هر که خلاف آن را بگوید بدعتی گزارده است. (۶۰)

و تفتازانی در شرح عقائد نسفیه میگوید: نماز پشت سر هر شخص نیك و بدی میتوان گذارد به خاطر حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز به خاطر اینکه علمای اهل سنت پشت سر هر فاسق و اهل هر نوع هوی و هوس (اگرچه آن کس زناکار و یا لواط کننده ویا شرابخوار باشد) نماز گذارده اند. (۶۱)

خروج از نماز با خارج کردن باد معده !!

سلام نماز یعنی گفتن: السلام علیکم و رحمة الله و برکاته و خروج صحیح از نماز. حال ابوحنیفه فتوای دیگری دارد و آن اینکه نمازگزار میتواند به جای گفتن السلام علیکم و رحمة الله و برکاته با خارج ساختن باد از معده از نماز خارج شود.

صاحب کتاب قواعد الاحکام ۱/۱۱۸ و ارشاد الاذهان ۱/۱۳۸ و مختلف الشیعه ۱/۱۱۸ می نگارد: جایز است به جای سلام در نماز واجب بعد از تشهد, جایز است اخراج ریح (باد معده) کند و به جای خواندن حمد یک آیه کفایت حتی اگر به صورت ترجمه (نه لفظ عربی) باشد !

فرزند شوهر دوم فرزند شوهر اول می شود!

در کتاب مناظره حنفیه با شافعیه آمده است که: ابوحنیفه می گوید اگر شوهر زنی مدت زمان غایب گردد و مدتی از او خبری یافت نشود. و خبر مرگ او را بیاورند و او پس ازتمام شدن عده شوهرش ازدواج کند و فرزندی بیاورد آنگاه پس از مدتی شوهر اول پیدا شود و برگردد, فرزندهای حاصل از ازدواج دوم نیز از آنِ شوهر اول می شود ! (۶۲)

خدا را ببینید !

از حنبلی مشهور است که خدا را جسم می داند. (۶۳) و میگوید: خدا بر عرش نشسته و از عرش به مقدار چهار انگشت بزرگتر است, یا عرش از او به آن مقدار بزرگتر است و در هر شب جمعه در حالی که سوار بر خری می باشد از آسمان دنیا بر بام مسجدها فرود می آید و به شکل و شمایل پسری بی مو و خوش صورت که موهایی مجعد (پیچیده) و کاکل به سر دارد و دو نعلین در پا دارد که بندهای آن از مروارید آبدار است. (۶۴)

به همین سبب قبل از این علمای حنبلی, آخورهایی در پشت بام های منازل خود می ساختند و در آنها کاه و جو می ریختند که شاید مرکبی که خدا سوار بر آن است مشغول به خوردن آنها شود و به این جهت خدا قدری در آنجا توقف نماید ! (۶۵)

اسناد

(١) صحيح مسلم ٢ / ١٠٧٦ الرضاع ، ب ٧ ح ١٤٥٣ (ستة أحاديث)، سنن أبى داود ٢ / ٢٢٣ ح ٢٠٦١، صححه الألبانى فى صحيح سنن أبى داود ٢ / ٣٨٨ ح ١٨١٥، سنن النسائى ٦ / ٤١٣ - ٤١٥ ح ٣٣١٩ - ٣٣٢٥، صححه الألبانى فى صحيح سنن النسائى ٢ / ٦٩٨ ح ٣١١٢ - ٣١١٨، سنن ابن ماجة ١ / ٦٢٥ ح ١٩٤٣، صححه الألبانى فى صحيح سنن ابن ماجة ١ / ٣٢٨ ح ١٥٧٩، سنن الدارمى ٢ / ١٥٨، الموطأ ، ص ٣٢٣ ح ١٢٨٤، مسند أحمد بن حنبل ٦ / ٢٠١ ، ٢٥٥ ، ٢٧١، السنن الكبرى ٧ / ٤٥٩ ، ٤٦٠، المعجم الكبير للطبرانى ٢٤ / ٢٨٩ - ٢٩٢ ح ٧٣٧ - ٧٤٢ .

(٢) المحلى ١٠ / ٢٠٢، وراجع بداية المجتهد ٢ / ٣٦.

(٣) كتاب الأمّ: ٥/٣٠.

(٤) الايضاح - الفضل بن شاذان الأزدى ص ٩٢.

(٥) تبيين الحقائق: ٢/١١٢.

(٦) رمز الحقائق: ١/١٤٣، نفحات الأزهار: ٤/٢٤٨.

(٧) غرائب القرآن: ٤/١٧٢

(٨) المغنى لابن قدامة ٩ / ١١٧

(٩) المغنى لابن قدامة: ٦/٤٣٠-٤٣٢

(١٠) الفقه الإسلامى للزحيلى ٧ / ٦٨٣

(١١) طبقات الشافعية الكبرى لتاج الدين على بن عبد الكافى: ٥/١٣٦-١٤٥

(١٢) البحر الرائق: ٣/١٦

(١٣) الايضاح - الفضل بن شاذان الأزدى ص ٩٢.

(١٤) المغنى لابن قدامة ٧ / ٤٨٥ , المغنى لابن قدامة ٧ / ٤٨٥, مناقب الإمام الشافعى ، ص ٥٣٢

(١٥) المغنى:١٥٥/١٠-١٥٢. المبسوط: ٩/٨٥.

(١٦) المجموع - محيى الدين النووى / ج ٢٠ / ص ٢٠ / ط دار الفكر

(١٧) المحلى لابن حزم / ج١١ / ص٢٥١/ ط دار الفكر بتحقيق أحمد شاكر

(١٨) المغنى لابن قدامة / ج٨ / ص٦٤ / ط دار الفكر الأولى ١٤٠٥ هـ

(١٩) الكامل فى التاريخ: ٣٠٨٨/٣٠٧.

(٢٠) المبسوط ٣٠ / ٢٩٧ ، ١ / ١٣٩ .

(٢١) المصنف لعبد الرزاق / ج٧ / ص ٣٩١ / ط المجلس العلمى بتحقيق الأعظمى

(٢٢) المصنف لعبد الرزاق / ج٧ / ص ٣٩٢ / ط المجلس العلمى بتحقيق الأعظمى

(٢٣) المصنف لعبد الرزاق / ج٧ / ص ٣٩١ / ط المجلس العلمى بتحقيق الأعظمى

(٢٤) المحلى لابن حزم / ج١١/ ص٣٩٢ / ط دار الفكر بتحقيق أحمد شاكر

(٢٥) الفقه على المذاهب الأربعة للجزيرى / كتاب النكاح / مبحث فيما تثبت فيه حرمة المصاهرة / ص٨٤٨ / الطبعة الأولى لدار ابن حزم / بيروت

(٢٦) الفقه على المذاهب الأربعة للجزيرى / كتاب النكاح ج هل للزوج أن يجمع بين زوجاته فى بيت واحد وفى فراش واحد؟ / ص٩٤٧ / الطبعة الأولى لدار ابن حزم ج بيروت.

(٢٧) بدائع الفوائد لابن قيم الجوزية / ج ٤ / ص ٩٠٥.

(٢٨) حاشية الشرح الصغير على أقرب المسالك للصاوى / ج٢ / ص ١٦٤ / ط مصر١٣٩٢ ه / كذلك فى حاشية الدسوقى على الشرح الكبير / ج١ / ص٥

(٢٩) حواشى الشروانى – دار الكتب العلمية / ج١ / ص ٢٥٩ / كذلك فى حاشية السجا – دار الفكر / فصل فى موجبات الغسل .

(٣٠) الخلاف لعبد الجليل عيسى / صفحة ٩٠.

(٣١) حواشى الشروانى على تحفة المحتاج لعبدالحميد الشروانى / ج ١ / ص ٢٦٠ / كتاب الطهارة / ط دار إحياء التراث.

(٣٢) طبقات الشافعية الكبرى/ ج٤ / ص٤٣ الى ص٤٥ ت٢٦٣ / ط دار هجرالثانية ١٩٩٢

(٣٣) الفقه الإسلامى للزحيلى ٥/٧٢٦ و ٧٢٧

(٣٤) المجموع ١٤/٢٧٢

(٣٥) فتح القدير ٩ / ٣٠

(٣٦) الهداية ٨ / ٣١, الإستذكار ٢٤ / ٣٠٤، المبسوط ٢٤ / ١٢

(٣٧) فتح القدير ٨ / ٣١

(٣٨) حدثنا الأعمش عن إبراهيم عن علقمة أنه شرب عبد الله بن مسعود.شرح منهاج الكرامة – العلامة الحلى ص صفحة ١١١.

(٣٩) المغنى لابن قدامة: ١ / ٧٠.

(٤٠) المغنى لابن قدامة ١١ / ٦٥، رحمة الأمة فى اختلاف الأئمة ، ص ٢٥١

(٤١) المغنى لابن قدامة ١١ / ٣٤، المحلى ٦ / ٨٧، وذكر الفخر الرازى هـذا المسألة فى مناقب الإمام الشافعى ، ص ٥٣٥ وانتصر للشافعى فيها .

(٤٢) اقتضاء الصراط المستقيم ، ص ٢٥٤ .

(٤٣) الحاوى الكبير للماوردى ٢١ / ٢٢ – ٢٠٤ .

(٤٤) عن الصراط المستقيم ٢ / ٥١٠، ومنهاج الكرامة ، ص ١٠٨، الغدير ١٠ / ٢١٠ .

(٤٥) ربيع الأبرار للزمخشرى ٤/٢٤.

(٤٦) شرح المواهب للزرقانى: ٥/١٣.

(٤٧) رحمة الأمة فى اختلاف الأئمة ، ص ١٥٥ .

٤٨) عن الصراط المستقيم ٢ / ٥١٠ .

(٤٩) روح البيان: ٢/١٤٢.

(٥٠) قاعدة جليلة فى التوسل والوسيلة ، ص ٧٣، اقتضاء الصراط المستقيم ، ص ٤٣٠

(٥١) راجع أقوالهم فى سنن الترمذى: ٣ / ٩٠ ، الفقه على المذاهب الأربعة ١ / ٥٧٥ ، بداية المجتهد ١ / ٢٩٦ .

(٥٢) سنن كبرى بيهقى ١/٩, سنن ترمذى ١/١٤٧, سنن ابوداود ١/١٢١, سنن ابن ماجه ١/١٣٥, سنن دارقطنى ١/٧٨, مصنف ابن ابى شيبه ١/٢٥.

(٥٣) كتاب طهارت سيد خوئى ص٣٨

(٥٤) المجموع محيى الدين النووى ١/٩٣

(٥٥) الاربعين ص٦٥٢

(۵۶) قواعدالاحکام ۱/۱۱۸

(۵۷) الصراط المستقیم ص۹۹

(۵۸) کنزالعمال ۶/۵۴, جامع الصغیر ۲/۴۵, السنن الکبری ۴/۱۹, کشف الخفاء ۲/۲۹, سنن دارقطنی ۲/۴۴

(۵۹) کتاب الفقه علی المذاهب الاربعهٔ ۱/۴۰۹ آراء ائمه چهارگانه اهل سنت درباره شرایط امام جماعت ذکر شده و ابداً سخنی از عدالت به میان نیامده است.

(۶۰) الفصل فی الملل و الاهواء و النحل, ابن خرم اندلسی ۴/۱۷۶

(۶۱) شرح عقاید نسفیه, مسعود بن عمربن سعدالدین تفتازانی ۱/۱۸۶

(۶۲) مغنی ابن قدامه ۸/۶۶, انوار نعمانیه ۴/۱۵۸

(۶۳) منهاج السنهٔ ۱/۲۱۶

(۶۴) کامل ابن اثیر ۸/۳۰۸

(۶۵) کامل ابن اثیر ۸/۴۲۹

صحیح بخاری در نگاه علمای اهل سنت

صحیح بخاری در نگاه علمای اهل سنت

"این کتاب ها آن طوری که رجز خوانی شده از اعتبار و صحت برخوردار نیستند"
(دلائل الصدق علامه محمد حسن مظفر ج ۱ ص ۱۳-۷۱.)

مقدمه

کتاب صحیح بخاری یکی از مهمترین کتاب های اهل سنت است که تقریبا در بین کتب صحاح رتبه اول را داراست. اهل سنت که بیش از هر کتابی به این کتاب اعتقاد دارند آنرا بعد از قرآن کریم صحیح ترین تألیف می دانند. که معمولا این تاکید در اکثر چاپ های آن و در صفحه اول نمایان ست.

حتی در زاهدان ختم دوره ای این کتاب از اهمیت بالایی برخوردار است .. اهمیت این کتاب در نزد اهل سنت چنان است که گاهی برای وجود یک کلمه در یک روایت مقالات مفصلی را ترتیب داده اند.

این مقاله که به صورت کاملا علمی و به دور از هر تعصبی، این کتاب را فقط از دید علمای اهل سنت بررسی می کند - و به هیچ وجه ادعا نمی شود که این کار هم به صورت کامل صورت گرفته است - موقعیت این کتاب و اعتبار آنرا بر خود آن ها بیش از پیش روشن می کند. و طبق معمول جای هیچ اعتراضی را بر معتقدان این کتاب باقی نمی گذارد. چرا که نقد آن از نظر خود عالمان اهل سنت است و اگر انصاف داشته باشند می بینند که خودشان اینگونه گفته اند. و اگر ما می خواستیم آنرا از دید مکتب تشیع و علمای آن بررسی کنیم هرگز آنرا به عنوان یک سیاه مشق هم معرفی نمی کردیم.

۱) از نظر محمود ابوریه ۴۰۰ نفر از رجال بخاری متهم به ضعفند

محمود ابوریه می گوید: اما از رجال بخاری آن ها که متهم به ضعفند حدود ۴۰۰ نفر هستند که ابن حجر اسامی آن ها را در

مقدمه کتاب فتح الباری آورده است. (پاورقی کتاب اضواء علی السنه المحمدیه ص ۳۰۲.)

۲) از نظر برخی دیگر، ۸۰ نفر از رجال بخاری متهم به ضعفند

ابن حجر می گوید: از میان چهارصد و سی و چند نفر از راویانی که تنها در سلسله اسناد بخاری قرار گرفته اند ۸۰ نفر آن ها گفته شده که ضعیفند. (اضواء علی السنه المحمدیه ص ۳۰۲.)

۳) از نظر ابن حجر ۱۱۰ حدیث از صحیح بخاری مردود هستند

ابن حجر می گوید: حفاظ در ۱۱۰ حدیث صحیح بخاری که ۳۲ حدیث آن را مسلم نیز نقل کرده است. انتقاد و خرده گیری کرده و صحت آن ها را مردود دانسته اند. (اضواء علی السنه المحمدیه ص ۳۰۲.)
درباره اخباری که بخاری در صحیح خود آورده گفته انـد: کل من روی عنه البخاری فقد جازه القنطره. ترجمه: "هر کس که بخاری از او روایت کرده از پل گذشته است." با وجود این می بینیم که او از افراد فاسق و فاجری حدیث نقل می کند.
مانند: عمروبن العاص و مروان بن حکم و ابوسفیان و معاویه و مغیره بن شعبه و عبدالله بن عمرو بن عاص و نعمان بن بشیر که ملازم معاویه و فرزندش یزید بود. و ابوهریره و عبدالله بن عمر و ابوموسی اشعری و عبدالله بن زبیر و عمران بن خطان که از روسای خوارج بود و عروه بن زبیر و عکرمه که عامل انتشار مذهب خوارج و اباضیه در مغرب بود و . . . آیا به راستی این ها از پل (صداقت و اعتماد) گذشته اند؟

۴) آیا احادیث در صحیح بخاری کامل نقل شده اند؟

خطیب بغدادی در تاریخ بغداد می نویسد که بخاری گفته است: چه بسا حدیثی را که در بصره شنیده بودم در شام آن را نوشته ام و چه بسا حدیثی را که در شام شنیده بودم و در مصر آن را نوشته ام. آن گاه کسی از او پرسید: آیا (با این وضع) تمام آنرا نوشته ای؟ وی در پاسخ سکوت کرد!
و نیز والی بخاری می گوید: روزی محمدبن اسماعیل(بخاری) برایم نقل کرد که: چه بسا حدیثی را که در بصره شنیده بودم در شام آن را نوشته ام و چه بسا حدیثی را که در شام شنیده بودم در مصر آنرا نوشته ام. به او گفتم: آیا به طور کامل نوشته ای؟ او در پاسخم سکوت کرد. (همان کتاب.)

۵) تغییر عبارات حدیث توسط خود بخاری و نقل احادیث بر اساس حافظه خویش

یکی از جهات ضعف روایات و کم اعتباری احادیث کتاب بخاری، عدم نقل متن حدیث و نقل معنای آن است و بدیهی است که نقل به معنی، غالبا همه خصوصیات موجود در حدیث را شامل نخواهد بود و بخاری در نگارش صحیح خود بیشتر از این شیوه استفاده می کرد.
محمد بن ازهر سجستانی می گوید: در مجلس سلیمان بن حرب بودم که بخاری نیز با ما بود می شنید ولی نمی نوشت. به برخی از حضار گفته شد: چرا او نمی نویسد؟ او در جواب گفت: او هنگامی که به بخارا مراجعت کرد همه آن ها را از حفظ خواهد نوشت.

ابن حجر عسقلانی می گوید: از نوادر حوادثی که در کتاب بخاری واقع گردید، این است که یک حدیث تمام را با اسناد واحد ولی با دو لفظ روایت کرده است.

۱-اضواء علی السنه المحمدیه ص ۳۰۰ به نقل از هدی الساری ج ۲ ص ۱۹۴-۲۰۱.

۲-فتح الباری ج ۱ ص ۱۸۶.

۶) بخاری از خودش هم حدیث نقل می کند

در میان احادیث بخاری حدیثی وجود دارد که در میان سلسله روات آن خود محمد بن اسماعیل بخاری وجود دارد.

و اکنون متن حدیث همراه با سلسله راویان: "حدثنا محمد بن سلام: حدثنا محمد بن الحسن الواسطی، عن عوف، عن الحسن قال: لا بأس بالقرائه علی العالم. و اخبرنا محمد بن یوسف الفربری و حدثنا محمد بن اسماعیل البخاری قال: حدثنا عبیدالله بن موسی، عن سفیان، قال: إذا قرئ علی المحدث فلا بأس أن تقول: حدثنی. قال: و سمعت ابا عاصم یقول عن مالك و سفیان: القرائه علی العالم و قرائته سواء."

که این مطلب هم شاید عنوان بعدی این مقاله را تایید می کند که کتاب بخاری بوسیله دیگران تکمیل شده است. و نفر سومی این مطلب را به نقل از فربری و بخاری به کتاب بخاری اضافه کرده است.

۷) اصل نسخه صحیح بخاری، این کتاب موجود نیست بلکه ناقص تر است

کتاب موجود معروف به صحیح بخاری تماما به وسیله بخاری نوشته نشده بلکه نوشته هایی از او به جا مانده بود که دیگران به فراخور بینش و آگاهی مخصوص به خود به آن مطالبی را اضافه کرده اند.

قسطلانی می گوید: در نسخه هایی که از صحیح بخاری در دست ماست، بعضی از باب ها عنوان گردیده ولی حدیثی در آن باب نقل نشده است و به قسمتی از ابواب حدیثی اضافه شده که عنوان آن باب با آن حدیث تطبیق نمی کند، این وضع پراکندگی و جابه جا بودن مطالب و احادیث برای یک عده مورد انتقاد و اشکال گردیده بود که حافظ ابوذر هروی آن اشکال را حل و ایراد را برطرف نمود. زیرا ابوذر هروی از حافظ ابواسحاق و او نیز از ابوالولید باجی نقل کرده است که: من از روی نسخه اصل صحیح بخاری که در پیش "فربری" بود یک نسخه استنساخ نمودم. در آن نسخه چیزهایی دیدم که هنوز تمام نشده بود و چیزهایی دیدم که اصلا نوشته نشده بود. ما بعضی از این ها را به همدیگر اضافه و منظم کردیم تا صورت کتاب به خود گرفت و بدین وسیله بخاری تکمیل گردید. (ارشاد الساری ج ۱ ص ۲۳.)

و نیز ابوالولید باجی می گوید: از چیزهایی که صحت این قول را تایید می کند این است که: روایت ابی اسحاق و ابی محمد سرخی و ابی هیثم کشمیهنی و ابی زید مروزی از کتاب بخاری از لحاظ تقدیم و تاخیر و . . . با همدیگر فرق دارند با آنکه از یک اصل نسخه برداری شده اند و این به خاطر همان اضافاتی است که هر کس طبق سلیقه خود بر آن نموده است. (اضواء علی السنه المحمدیه ص ۳۰۱.)

۸) عدم نقل احادیث امام صادق(ع) برخلاف اعتراف علمای اهل سنت به دانش و مقام والای او

با این که علمای اهل سنت نسبت به مقام والای امام صادق(ع) و دانش او اقرار و اعتراف دارند با این حال بخاری از روی

عمد از نقل احادیث ایشان در کتاب خود خودداری کرده است.

در پایین اسامی برخی از علمای بزرگ اهل سنت را که به مقام والای امام صادق(ع) اعتراف کرده اند ذکر می کنیم:

علامه سید محمد عبد الغفار افغانی در کتاب ائمه الهدی ص ۱۱۷ چاپ مصر و همینطور علامه شیخ مصطفی رشدی دمشقی در کتاب الروضه المدیه ص ۱۲ چاپ مصر و نیز علامه شیخ ابومحمد زهره مصری مالکی در کتاب مالک حیاته عصره و آرائه و فقهه ص ۱۰۴ چاپ مصر و نیز علامه ابن حجر مکی در الصواعق ص ۱۲۰ و نیز علامه عبدالله بن اسعد الیافعی در کتاب روض الریاحین ص ۲۴۴ چاپ مصر و نیز علامه حافظ ابونعیم در کتاب حلیه الاولیاء ج ۳ ص ۱۹۲ چاپ مصر و نیز علامه سیوطی در کتاب تدریب الراوی ص ۳۶ چاپ مدینه و نیز علامه خطیب تبریزی و نیز علامه محمد بن طلحه شافعی و نیز علامه سخاوی و نیز علامه سید عباس مکی، بیانات عجیبی در مقام والای امام صادق(ع) و اعتراف به صحت احادیث او دارند.

و علامه خوارزمی و علامه شیخ محیی الدین ابی الوفاء و علامه ذهبی و عده ای دیگر نقل کرده اند که ابوحنیفه اعتراف و اذعان نموده که حضرت جعفربن محمد(ع) افقه زمان خود بوده است.

و علامه حافظ ابونعیم تعداد زیادی از بزرگان و پیشوایان اهل سنت را همچون مالک بن انس و شعبه بن الحجاج و سفیان الثوری و عبدالله بن عمر و سفیان بن عیینه و . . . نام می برد که از امام صادق(ع) حدیث نقل کرده اند.

این در حالی است که: ابن تیمیه حرانی در کتاب منهاج السنه می گوید: بخاری با علم به روایات حضرت جعفر بن محمد(ع) و مقام و منزلت او، روایات ایشان را ذکر ننموده است.

۹) دشمنی بخاری با امیرالمومنین علی (ع) و حضرت زهرا(س) و . . . در نقل احادیث آن ها

همانطور که در بند ۳ دیدیم بخاری از افراد ناصبی و دین به دنیا فروختگان زیادی حدیث نقل کرده اما از افراد راستگو و سرچشمه معارف اسلامی و معلم فرهنگ غنی اسلام یا اصلا حدیث نقل نکرده و یا اگر هم نقل کرده نسبت به دیگران بسیار ناچیز و کم بوده است.

مثلا از ابوهریره که ۳ سال مصاحبت پیامبر را درک کرده ۴۴۶ حدیث و از عبدالله بن عمر ۲۷۰ حدیث و از عایشه ۲۴۲ حدیث و از ابوموسی اشعری ۵۷ حدیث و از انس بن مالک بیش از ۲۰۰ حدیث نقل کرده ولی از امیرالمومنین (ع) که باب علم پیامبر بوده و به اعتراف خود علمای اهل سنت اعلم زمان خویشتن بوده است فقط ۱۹ حدیث و از حضرت زهرا(س) ۱ حدیث نقل کرده است.

و از دیگر افراد اهل بیت و علویین مانند امام حسن(ع) که هم سن عبدالله زبیر بوده و زیدبن علی صاحب مسند و امام فرقه زیدیه و امام صادق(ع) و امام هفتم و هشتم شیعیان که از لحاظ دانش و معرفت اسلامی شهره آفاق هستند و امام نهم و دهم و یازدهم که هم عصر بخاری بودند و مرجع علوم و معارف اسلامی به شمار می آمدند حتی یک حدیث هم نقل نکرده است.

۱۰) نقل احادیث خلاف قرآن و عقل

مهم ترین معیار نادرستی خبر مخالفت متن و محتوای آن، با کتاب و عقل است که متاسفانه با همه قداستی که اهل سنت برای بخاری قائل هستند احادیث این کتاب از این نقیصه به دور نیست. و روایات فراوانی در آن ها وجود دارد که متن و محتوای آن ها با کتاب خدا و عقل سلیم به هیچ وجه سازگاری ندارد.

در باب توحید از خدایی یاد می کنند که دارای جسم و اعضاء و جوارح و قابل رویت است همانند موجودات مادی.
در باب نبوت از پیامبرانی یاد می کنند که دروغ می گویند ، غذای حرام می خورند، زن بازنند، برای فرار از مرگ چشم عزرائیل را کور می کنند. با حال جنابت نماز می خوانند. اشتباه کار و فراموش خاطرند. در نبوت خود تردید دارند. مورد سحر ساحران قرار می گیرند.
و در ابعاد دیگر مباشرت با حایض را جایز می شمارند و غنا را مباح معرفی می کنند و . . . که احادیث آن را به طور تفصیل در آینده در وب درج خواهیم کرد.

۱۱) در صحاح سته توهمات راویان وارد شده و کتاب های زیادی در این زمینه نوشته شده

علامه سید انورشاه کشمیری درفیض الباری علی صحیح البخاری میفرماید: و أیّ اعتماد به- بالتاریخ- اذا لم یخلص الصحیحان عن الاوهام حتی صنفوافیهاکتبا عدیده فأین التاریخ الذی یُدَوَّنُ بافواه الناس وظنون المؤخرین لاسند لهاولا مدد . . .
ترجمه: وقتی صحیحین-بخاری ومسلم-از اوهام راوی خالی نیستند وعلما درباره اوهام راوی در صحیحین کتابها نوشته اند چگونه میشود به آنها اعتماد کرد.(مضمون دنباله عبارت: به کتاب های تاریخ بیش از این ها نمی توان اعتماد کرد.)

۱۲) بیان علامه محمد حسن مظفر درباره اعتبار صحاح سته

ایشان درباره بسیاری از رجال صحاح سته که کذاب، وضاع، مطعون، متروک، ناصبی، خارجی و . . . هستند کتابی نوشته تحت عنوان "الافصاح عن رجال احوال الصحاح" و حدود ۳۶۸ نفر از آن ها را که از راویان صحاح شش گانه هستند که حداقل دو نفر از بزرگان اهل سنت، اعتراف به شدت طعن و ضعف آن ها کرده اند، از کتاب های خود آن ها مانند میزان الاعتدال ذهبی و تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی، در مقدمه کتاب دلائل الصدق خود آورده و این تحقیق، به خوبی نشان می دهد که: این کتاب ها آن طوری که رجز خوانی شده از اعتبار و صحت برخوردار نیستند. (دلائل الصدق علامه محمد حسن مظفر ج ۱ ص ۱۳-۷۱.)

بخش سوم : شیعه می پرسد ؟

اگر حقّ امیر المؤمنین غصب نمی گشت ، چه می‌شد؟

پاسخ

پاسخ این سؤال در کتب اهل سنت به روشنی آمده است که با کوچکترین دقت معلوم می‌شود که اگر چنان که حضرت امیر علیه السلام خلیفه می شد چه اتفاقی می افتاد اینک به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

۱ – هدایت مردم به صراط مستقیم و بهشت :

به اقرار اهل سنت و طبق روایات ایشان در صورتی که امیر مومنان را به خلافت می‌رساندند ، مردم را به راه راست و به سوی بهشت هدایت می نمودند :

روایت معجم کبیر طبرانی :

حدثنا محمد عبد الله الحضرمی ثنا علی بن الحسین بن أبی بردة البجلی الذهبی ثنا یحیی بن یعلی الأسلمی عن حرب بن صبیح ثنا سعید بن مسلم عن أبی مرة الصنعانی عن أبی عبد الله الجدلی عن عبد الله بن مسعود ... قال وما أظن أجلی إلا قد اقترب قلت یا رسول الله ألا تستخلف أبا بکر فأعرض عنی فرأیت أنه لم یوافقه قلت یا رسول الله ألا تستخلف عمر فأعرض عنی فرأیت أنه لم یوافقه قلت یا رسول الله ألا تستخلف علیا قال ذاک والذی لا إله غیره لو بایعتموه وأطعتموه أدخلکم الجنة أکتعین

حدثنا إسحاق بن إبراهیم الدبری ثنا عبد الرزاق عن أبیه عن میناء عن عبد الله بن مسعود قال کنت مع النبی صلی الله علیه وسلم لیلة وفد الجن فتنفس فقلت مالک یا رسول الله قال نعیت إلی نفسی یا بن مسعود قلت استخلف قال من قلت أبو بکر قال فسکت ثم مضی ساعة ثم تنفس فقلت ما شأنک بأبی أنت وأمی یا رسول الله قال نعیت إلی نفسی یا بن مسعود قلت فاستخلف قال من قلت عمر فسکت ثم مضی ساعة ثم تنفس فقلت ما شأنک قال نعیت إلی نفسی یا بن مسعود قلت فاستخلف قال من قلت علی بن أبی طالب قال أما والذی نفسی بیده لئن أطاعوه لیدخلن الجنة أجمعین أکتعین

المعجم الکبیر ج۱۰/ص۶۷ ش ۹۹۶۹ و ۹۹۷۰

ابن مسعود از رسول خدا نقل کرده است که فرمودند : گمان می کنم که مرگ من نزدیک شده است ؛ عرضه داشتم : ای رسول خدا آیا ابو بکر را به جانشینی تعیین نمی کنید؟ پس از من روی برگرداندند و چنین به نظر من رسید که ایشان با این کار موافق نیستند ؛ پرسیدم :آیا عمر را تعیین نمی کنید ؟ باز روی از من برگرداندند و چنین به نظر من رسید که با این کار موافق نیستند ؛ گفتم : ای رسول خدا ، آیا علی را به جانشینی تعیین نمی فرمایید ؟ پاسخ دادند : همین است قسم به خدایی که جز او نیست ؛ اگر با او بیعت کنید و از او اطاعت نمایید همه شما را به بهشت رهنمون خواهد ساخت .

...عبد الله بن مسعود می گوید : در شب آمدن جنیان به حضور ایشان ، در کنار حضرت بودم ؛ پس حضرت نفس عمیقی کشیدند ؛ عرض کردم : چه شده است ؟ فرمودند : خبر رحلتم به من داده شده است ؛ گفتم : ای رسول خدا آیا جانشین تعیین نمی فرمایید ؟ فرمودند : چه کسی را ؟ پاسخ دادم : ابو بکر ؛ پس حضرت سکوت فرمودند ؛ مدتی گذشت ؛ دوباره حضرت نفس عمیقی کشیدند ؛ گفتم چه شده است ای رسول خدا ؟ دوباره پاسخ دادند به من خبر رحلتم داده شده است ای ابن مسعود ؛ عرض کردم : جانشین خود را تعیین بفرمایید ؛ فرمودند : چه کسی را ؟ گفتم : عمر ؛ پس مدتی سکوت فرمودند و دوباره نفس عمیقی کشیدند ؛ عرضه داشتم چه شده است ؟ پاسخ دادند : خبر رحلتم را به من داده اند ؛ گفتم ای رسول خدا جانشین خویش را تعیین بفرمایید ؛ فرمودند : چه کسی ؟ عرضه داشتم : علی بن ابی طالب ؛ فرمودند : قسم به کسی که جانم در دست اوست اگر او را اطاعت کنند همه ایشان را به بهشت خواهد برد .

روایت حلیة الاولیاء :

حدثنا جعفر بن محمد بن عمر ثنا أبو حصین الوادعی ثنا یحیی بن عبدالحمید ثنا شریک عن أبی الیقظان عن أبی وائل عن حذیفة بن الیمان قال قالوا یا رسول الله ألا تستخلف علیا قال إن تولوا علیا تجدوه هادیا مهدیا یسلک بکم الطریق المستقیم

رواه النعمان بن أبی شیبة الجندی عن الثوری عن أبی اسحاق عن زید بن یثیع عن حذیفة نحوه

حلیة الأولیاء ج۱/ص۶۴

به رسول خدا عرض کردند : ای رسول خدا ، آیا علی را به عنوان جانشین تعیین نمی‌فرمایید ؟ فرمودند : اگر علی را به عنوان سرپرست قبول کنید او را هدایت کننده و هدایت شده خواهید یافت که شما را به راه راست می کشاند .

روایت مسند حارث :

۵۹۴ حدثنا يحيى بن أبى بكير ثنا إسرائيل عن أبى إسحاق عن عمرو بن ميمون قال شهدت عمر بن الخطاب غداة طعن...فقال ادعوا لى عليا وعثمان وطلحة والزبير وعبد الرحمن بن عوف وسعد قال فدعوا قال فلم يكلم أحدا من القوم الا عليا وعثمان فقال يا على ان هؤلاء القوم لعلهم أن يعرفوا لک قرابتک من رسول الله صلى الله عليه وسلم وما أعطاک الله من الفقه والعلم فان ولوك هذا الأمر فاتق الله فيه ثم قال يا عثمان ان هؤلاء القوم لعلهم أن يعرفوا لک صهرک من رسول الله صلى الله عليه وسلم وشرفك فان ولوك هذا الأمر فاتق الله ولا تحملن بنى أبى معيط على رقاب الناس ... قال فلما خرجوا قال ان ولوها الأجلح سلك بهم الطريق قال فقال عبد الله بن عمر ما منعك قال أكره أن أحملها حيا وميتا قلت فى الصحيح طرف منه

مسند الحارث (زوائدالهيثمى) ج۲/ص۶۲۲

عمر را در صبح آن روزی که چاقو خورد دیدم... پس گفت : علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد را به نزد من بخوانید . پس همه را خواندند . پس هیچ کس غیر از علی و عثمان سخنی نگفت . پس عمر گفت : ای علی بدرستیکه ایشان شاید فامیلی تو را به رسول خدا و فقه و علمی را که خدا به تو داده بشناسند . پس اگر تو را در این امر سرپرست گردانیدند پس در آن از خدا بترس . سپس گفت ای عثمان : این قوم شاید بدانند که تو داماد رسول خدایی و شرف تو را بشناسند . پس اگر تو را بر این کار سرپرست کردند از خدا بترس و فرزندان ابی معیط را بر گردن مردم سوار نگردان!!!...

وقتی از نزد وی بیرون رفتند عمر گفت : اگر او را به دست شخص کم مو(علی) بسپارند ایشان را به راه خواهد آورد . پس عبد الله بن عمر گفت : چه چیزی مانع تو شد (که او را به جانشینی خود بگماری) ؟ پاسخ داد: بدم می آید که او را چه در دوران زندگی خویش و در دوران مرگ بر کاری بگمارم!!!

در المطالب العالية ج۱۵/ص۷۷۵ ش۳۸۹۸ همین روایت را آورده و آن را صحیح می داند.

روایت شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید :

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه سخنان عمر را برای ابن عباس نقل می کند که گفت :

أجرؤهم واللّه إن وليها أن يحملهم على كتاب ربهم وسنّة نبيهم لصاحبك ! أما إن ولى أمرهم حملهم على المحجة البيضاء والصراط المستقيم .

شرح نهج البلاغة: ۵۲/۱۲

با جرات ترین ایشان برای وادار کردن مردم بر کتاب خدا و سنت رسول خدا صاحب تو (علی) است ؛ آگاه باش که اگر حاکم شود مردم را به راه روشن هدایت و راه راست هدایت خواهد کرد .

۲ – رهنمود مردم به راه روشن هدایت

بعد از دور شدن مردم از انتخاب امیر مومنان به خلافت ، در مورد راه راست نظرات مختلفی پیش آمده و هر گروه خود را بر راه راست می پندارد ؛ در این زمینه اهل سنت روایات جالبی دارند :

روایت حلية الاولياء:

این مضمون در روایتی که از حلية الاولياء نقل گردید آمده است که :

يحملكم على المحجة البيضاء

حلية الأولياء ج۱/ص۶۴

شما را بر راه روشن و نورانی وادار می کند .
روایت أخبار المدینۀ:
عمر بن خطاب نیز می گوید اگر مردم علی را به عنوان خلیفه انتخاب می کردند ایشان را به راه روشن فرا می خواند :
۱۴۹۰ - حدثنا أبو بكر العلمی قال حدثنا هشیم عن داود بن أبی هند عن الحسن قال خلا عمر رضی الله عنه یوما فجعل الناس یقولون ما الذی خلا له فقال المغیرۀ بن شعبۀ أنا آتیكم بعلم ذاک فأتاه فقال یا أمیر المؤمنین إن الناس قد ظنوا بک فی خلواتک ظنا قال وما ظنوا قال ظنوا أنک تنظر من یستخلف بعدک قال ویحک ومن ظنوا قال ومن عسی أن یظنوا إلا هؤلاء علی وعثمان وطلحۀ والزبیر قال وكیف لی بعثمان فهو رجل كلف بأقاربه وكیف لی بطلحۀ وهو مؤمن الرضا كافر الغضب وكیف لی بالزبیر وهو رجل ضبس وإن أخلقهم أن یحملهم علی المحجۀ البیضاء الأصلع یعنی علیا رضی الله عنه
أخبار المدینۀ ج۲/ص۵۹
... روزی عمر با خود خلوت کرد ؛ پس مردم گفتند که چه شده است که عمر با خود خلوت کرده است؟ پس مغیره بن شعبه گفت من به شما در این مورد خبر خواهم داد . پس به نزد عمر آمده و گفت : ای امیر مومنان ! بدرستیکه مردم در مورد این خلوت کردن های تو گمان هایی دارند. عمر گفت :چه گمانی؟ پاسخ داد : گمان کرده اند که تو در مورد اینکه چه کسی را بعد از خود به خلافت بگماری نظر می کنی . گفت : وای بر تو ! و چه کسانی را گمان کرده اند؟ پاسخ داد : و چه کسانی را ممکن است گمان کنند غیر از ایشان – علی و عثمان و طلحه و زبیر؟
عمر گفت : من چگونه در مورد عثمان فکر کنم و حال آنکه او شخصی است که بستگان خود را به کار می گمارد . و چگونه در مورد طلحه فکر کنم و حال آنکه او در حال خوشنودی با ایمان و در حال خشم کافر است و چگونه در مورد زبیر فکر کنم و حال آنکه او فردی بد خلق است . و بدرستیکه سزاوار ترین ایشان که ایشان را بر راه سفید وادار می کند فرد اصلع (کم مو است) – یعنی علی –
روایت شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید :
روایت ابن ابی الحدید از ابن عباس نیز گذشت که عمر به او گفته بود :
! أما إن ولی أمرهم حملهم علی المحجۀ البیضاء والصراط المستقیم .
شرح نهج البلاغۀ: ۵۲/۱۲
آگاه باش که اگر حاکم شود مردم را به راه روشن هدایت و راه راست هدایت خواهد کرد .

۳ – رهنمود جامعه به سوی حق

در کتاب تاریخ مدینۀ دمشق ج۴۲/ص۴۲۸ همین روایت را با مضامین مختلف آورده است که در یکی از آنها آمده است :
قال عمر لأصحاب الشوری لله درهم إن ولوها الأصلع كیف یحملهم علی الحق وإن حملا علی عنقه بالسیف قال فقلت أتعلم ذلك منه ولا توله ...
عمر در مورد اصحاب شوری گفته است : خداوند ایشان را ... اگر این کار را به شخص کم مو بسپارند ایشان را به حق وادار می کند اگر چه بر گردنش شمشیر برگیرد . پس به او گفتم این را از او می دانی و او را خلیفه نمی کنی؟ ...
شبیه این مضامین در الكامل فی التاریخ ج۲/ص۴۶۰ و تاریخ الطبری ج۲/ص۵۸۰ و تاریخ الإسلام ذهبی ج۳/ص۶۳۹ و... و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۲۶۰ آمده است .

۴ – احیای سنت پیامبر اکرم (ص)

یکی از فوایـدی که بر انتخاب امیر مومنان مترتب می گشت ، احیا شدن تمامی سـنت های رسول خدا بود ؛ امیر مومنان بعد از به دست گرفتن خلافت ظاهری سـعی در از بین بردن بدعت های خلفا نمودند ، که این قضـیه با مخالفت مردم ناکام ماند ؛ اما اگر از همان ابتدا حق به حضرت داده می شد حضرت سنت رسول خدا را زنده می گردانیدند :

روایت تاریخ المدینهٔ :

عمر به ابن عباس گفت :

إنّ أحراهم إن ولیها أن یحملهم علی کتاب اللّه وسنّهٔ نبیّهم صاحبک، یعنی علیّاً.

تاریخ المدینهٔ المنورهٔ: ۸۸۳/۳، بتحقیق فهیم محمد شلتوت، ۱۴۱۰

سزاوار ترین شخص برای وادار کردن مردم بر کتاب خدا وسنت رسول خدا صاحب تو (علی) است .

روایت شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید :

روایتی که ابن ابی الحدید در این زمینه نقل می کند نیز گذشت که عمر می گوید :

با جرات ترین ایشان برای وادار کردن مردم بر کتاب خدا و سنت رسول خدا صاحب تو (علی) است

شرح نهج البلاغهٔ: ۵۲/۱۲

۵ – موجب اتحاد جامعه اسلامی

مهمـترین عامـل تفرقـه در بیـن مسـلمانان ، اختلاـف ایشـان در مـورد دین است ؛ و به همین جهت اگر کسـی می تـوانست این اختلاف را از بین ببرد همه مسـلمانان با یکدیگر متحد شده و همگی به ریسـمان محکم الهی چنگ می زدند و از تفرقه دوری می کردند .

در این زمینه در کتب اهل سـنت روایات بسـیاری نقل شده است که رسول خدا فرمودند : علی است که برای امت من آنچه را در آن اختلاف می کنند بیان می کند ؛ بنا بر این اگر به ایشان فرصت بیان دین داده می شد دیگر کسـی در دین اختلاف نمی کرد :

روایت مستدرک حاکم نیشابوری :

عن أنس بن مالـک رضـی اللّه عنه أنّ النبی صـلی اللّه علیه (وآله) وسـلم قـال لعلی: أنت تبیّن لأـمّتی ما اختلفوا فیه بعـدی. هـذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه.

المستدرک: ج ۳ ص ۱۲۲

از انس بن مالک روایت شـده است که رسول خـدا صـلی الله علیه وآله وسـلم به امیر مومنان فرمودند : تو هستی که بعد از من برای امتم آنچه را در آن اختلاف کردند بیان می کنی .

همین روایت در مصادر ذیل نیز نقل شده است :

تاریخ مدینهٔ دمشق: ۴۲ / ۳۸۷، کنز العمـال: ۶۱۵/۱۱ رقـم ۳۲۹۸۳، شواهـد التنزیل: ۳۸۳/۱، المنـاقب للخوارزمی: ۳۲۹، ینابیع المودهٔ: ۸۶/۲.

روایت بلاغات النساء (ابن طیفور):

فاطمه زهرا سلام الله علیها نیز در خطبه های خود که سنی و شیعه به آن اشاره داشته و آن را نقل کرده اند به برکات ولایت امیر مومنان اشاره فرموده اند . این خطبه ها را ابن طیفور در بلاغات النساء ذکر کرده است :

فرض الله الإیمان تطهیراً لکم من الشرک ... وامامتنا أمنا من الفرقة وحبنا عزاً للإسلام

خداوند ایمان را سبب پاک شدن از شرک قرار داد ... و امامت ما را سبب حفظ از تفرقه و دوستی ما را سبب عزت اسلام

آیا در صورت بیعت مردم با امیر مومنان کسی با ایشان مخالفت نمی نمود؟

روایاتی که گذشت نشان می دهد که اگر امامت امیر مومنان را قبول می کردند تمامی مسلمانان با هم متحد می شدند . و دیگر کسی برای خود ادعای خلافت نمی نمود . شاهد بر این مطلب کلامی است که اهل سنت از ابو بکر وعمر نقل کرده اند :

مرّ المغیرة بن شعبة بأبی بکر وعمر وهما جالسان علی باب النبی حین قبض فقال: ما یقعدکما؟ قالا: ننتظر هذا الرجل یخرج فنبایعه ـ یعنیان علیّاً ـ فقال: أتریدون أن تنظروا حبل الحبلة من أهل هذا البیت وسعوها فی قریش تتّسع.

شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید: ۶/۴۳.

مغیرة بن شعبه هنگام رحلت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از کنار ابوبکر و عمر گذشت در حالیکه ایشان در کنار در خانه علی نشسته بودند ؛ پس به ایشان گفت : برای چه اینجا نشسته اید؟ گفتند : منتظریم تا این شخص – مقصودشان علی بود – بیرون بیاید تا با وی بیعت کنیم ؛ پس گفت : آیا می خواهید بیعت این خرمای نرسیده (کنایه از جوان بودن امیر مومنان) از این خاندان را نگاه کنید که در قریش گسترش پیدا کرده ، پیش می رود؟

یعنی حتی مغیرة بن شعبة نیز می دانست که اگر کسی در ابتدا با خلافت امیر مومنان مخالفت نکند ، کار حضرت به سرعت پیش رفته و حتی تمام قریش با حضرت موافقت خواهند کرد .

و این مطلب با کمی تدبر نیز به دست می آید : زیرا اگر ایشان با علی بیعت می کردند ، مهاجر و انصار بهانه ای برای مخالفت نداشتند ؛ لذا همگی با ایشان بیعت می نمودند .

مهاجرین : زیرا اکثر ایشان با ابو بکر بیعت کردند و اگر او با علی بیعت می کرد با امیر مومنان بیعت می کردند . همانطور که این روایت اشاره بدان داشت .

انصار: زیرا ایشان از اصل با بیعت ابو بکر مخالف بودند و وقتی به زور با وی بیعت کردند باز هم در فکر بیعت با امیر مومنان بودند که ابوبکر ایشان را تهدید کرد .

فلمّا کان آخر النهار افترقوا إلی منازلهم فاجتمع قوم من الانصار وقوم من المهاجرین فتعاتبوافیما بینهم فقال عبد الرحمن بن عوف: یامعشر الانصار وان کنتم اولی فضل ونصر وسابقة ولکن لیس فیکم مثل أبی بکرلا عمر ولاعلی ولا أبی عبیدة.

فقال زید بن أرقم: انّا لاننکر فضل من ذکرت ... وانّا لنعلم أنّ ممّن سمّیت من قریش من لو طلب هذا الامر لم ینازعه أحد: علی بن أبی طالب .

و روی الزبیر بن بکار قال: روی محمد بن اسحاق أنّ أبابکر لمّا بویع افتخرت تیم بن مرّة، قال: وکان عامّة المهاجرین لا یشکّون أنّ علیاً هو صاحب الامر بعد رسول اللّه(صلی الله علیه وآله وسلم)

شرح نهج البلاغة لابن أبی الحدید: ۶/۲۱.

وقتی که روز به آخر رسید به خانه های خود رفتند ؛ پس عده ای از انصار و عده ای از مهاجرین با هم جمع شدند ؛ پس خود را مورد سرزنش قرار دادند ؛ پس عبد الرحمن بن عوف گفت : ای انصار اگرچه شما دارای فضل و یاری (رسول خدا) و

سبقت (در دین) هستید اما هیچ کس از شما مانند ابو بکر و عمر و علی و ابو عبیده نیست (مبادا به خیال خلافت برای خود باشید) پس زید بن أرقم گفت : ما فضیلت کسانی را که گفتی انکار نمی کنیم ، اما ما از قریشیانی که نام بردی کسی را می شناسیم که اگر این کار را بخواهد کسی نمی تواند (در جهت فضیلت) با او مقابله کند ؛ علی بن ابی طالب .
و زبیر بن بکار روایت کرده است که ... وقتی با ابوبکر بیعت شد ، قبیله تیم بن مرۀ افتخار کردند . و گفت : اکثر مهاجرین شک نداشتند که علی صاحب این امر بعد از رسول خدا بوده است .
بنا بر این بیعت ابتدایی با امیر مومنان به طور کامل شکل می گرفت و صدایی برای مخالفت به گوش نمی رسید ؛ وقتی در مدینه چنین حکومتی شکل می گرفت دیگر کسی جرات مخالفت با این حکومت قدرتمند مرکزی را پیدا نمی کرد ؛ در همین حال امیر مومنان لشکر اسامه را برای اجرای فرمان رسول خدا به سمت مرز روم و برای درگیری با ایشان می فرستاد ؛ (همان لشکری که ابوبکر ایشان را برای کشتار - به اصطلاح ایشان - مرتدین فرستاد) و همین سبب گسترش بسیار سریع اسلام در سراسر جهان می گردید .

۶- فزون شدن برکات الهی بر مردم

روایت بلاغات النساء:
وما الذی نقموا من أبی الحسن ، نقموا والله منه نکیر سیفه ، وشدۀ وطئه ، ونکال وقعته ، وتنمره فی ذات الله عز وجل . والله لو تکافوا عن زمام نبذه رسول الله (صلی الله علیه وآله) إلیه لاعتلقه ، ولسار بهم سیرا سجحا ، لا یکلم خشاشه ، ولا یتعتع راکبه ، ولأوردهم منهلا نمیرا فضفاضا تطفح ضفتاه ولأصدرهم بطانا ، قد تخیر بهم الری غیر متحل منه بطائل إلا بغمر الماء وردعۀ شرۀ الساغب ، ولفتحت علیهم برکات من السماء والأرض ، وسیأخذهم الله بما کانوا یکسبون .
بلاغات النساء باب کلام فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و[آله] وسلم
و چه چیزی را بر ابو الحسن عیب گرفته اند؟ قسم به خدا ترسناک بودن شمشیرش را و قدرت قدم هایش را و مصیبت ضربت شمشیرش را و دلاوری او را در راه خدا اشکال گرفته اند !! قسم به خدا اگر دست خود را از زمامی که رسول خدا به او داده بود بر می داشتند ، آن را با دست خود می گرفت و ایشان را به راهی آرام می برد که مرکبش آزار نبیند و سوارش اذیت نشود ؛ و ایشان را به نزد آبشخوری پر آب و جوشان می برد که هر دو سوی آن پر باشد (از آب) و ایشان را از آن سیراب بیرون می آورد ؛ او سیرابی ایشان را خواسته بود و برای خود چیز زیادی نمی خواست مگر ظرف کوچکی آب و مقداری غذا که تنها سختی گرسنگی را مانع شود . و برای ایشان برکاتی از آسمان و زمین گشوده می شد . اما خداوند ایشان را به (گناهانی) که کسب کرده اند خواهد گرفت (عذاب خواهد کرد).
در این خطبه که اهل سنت نیز آن را نقل کرده اند فاطمه زهرا علیها السلام به خوبی وضعیت جامعه را در صورتی که خلافت به امیر مومنان می رسید بیان نموده اند .
خداوند متعال می فرماید :
وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
(آیه ۹۶ سوره اعراف)
اگر اهل شهرها ایمان آورده و پرهیزکاری می نمودند بر ایشان برکاتی از آسمان و زمین می گشودیم ولی دروغ پنداشتند پس ما ایشان را به سبب آنچه کسب کردند گرفتیم (عذاب کردیم).

و فاطمه زهرا علیها السلام این آیه را به عنوان نمونه ای از اثرات قبول همگانی خلافت امیر مومنان مطرح نموده اند . همان مضمونی که در روایت رسول خدا و کلام عمر نیز بدان اشاره شده بود ؛ زیرا اگر علی را انتخاب می کردند همگی ایشان را به راه راست هدایت می کرد اما چنین نکردند .

سولاتی که باعث هدایت جوانان سنی می شود

سولاتی که باعث هدایت جوانان سنی می شود

در کتاب‌های معتبر اهل سنت غضب و رضای فاطمه زهرا معادل با غضب و رضای خدای متعال قرار گرفته است المستدرک ، با سند صحیح ، ج۳ ، ص۱۵۳

یا فاطمه ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک همچنین خود بخاری در صحیحش از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده که "فاطمة بضعة منی ، فمن اغضبها اغضبنی" فاطمه پاره تن من است ، هرکس او را به غضب بیاورد ، مرا به غضب آورده یاصحیح مسلم دارد که "فاطمة بضعة منی ، یؤذینی ما آذاها "هرکسی که زهرا را اذیت کند ، مرا اذیت کرده است این‌ها نشان می‌دهد که فاطمه زهرا سلام الله علیها جایگاه ویژه‌ای در نزد رسول اکرم وخدای عالم داشته و ما بر این عقیده هستیم که نبی مکرم صلی الله علیه وآله وسلم ، از بیان این روایات و احادیث این بود که الگویی برای امت اسلامی معین کند ، یعنی اگر بعد از نبی مکرم جامعه اسلامی دچار تلاطم شد دچار فتنه شد ، دچار اختلاف شد ، تنها یادگار نبی مکرم ، فاطمه زهرا سلام الله علیها به هر سو رو کرد حق هست و رضای خداوند در آن سو است و اگر نسبت به هر طرفی و هر فردی غضب کرد ، ناخشنود شد ، قطعاً خدا و پیامبر هم از او غضبناک و نا خشنود است ولذا قضیه فاطمه زهرا سلام الله ، یک قضیه طبیعی نیست و این روایات متعدد روایاتی نیست که نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم فقط به خاطر این که فاطمه زهرا دختر او هست و نسل او هست ؛چون پیامبر اکرم فرزندان دیگری هم داشته‌اند ، چه پسر و چه دختر و ما بر این عقیده هستیم که قضیه حضرت زهرا سند حقانیت عقیده شیعه است

شیعه می پرسد

روایات صحیحی که گفته شد ومثل این روایت، از عائشه که "ما رأیت احداً قد اصدق من فاطمه"؛یعنی ندیدم احدی از مردم را راستگوتر از فاطمه، حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بعد از رحلت نبی مکرم صلی الله علیه و آله و سلم مطالباتی از خلیفه اول داشتند ؛ ولی خلیفه اول پاسخ منفی داد ، آیا این خود نشانگر تکذیب سخن پیامبر اکرم نیست ؟

شیعه می پرسد

شما می گویید ما به همان نسبتی که حضرت زهرا و حضرت علی را دوست داریم ، ابوبکر و عمر را دوست داریم طبق روایت صحیح بخاری ، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند " فاطمه غضبش ،غضب من و رضایتش رضایت من است" و در همان صحیح بخاری و صحیح مسلم صراحت دارد که فاطمه زهرا از ابوبکر وعمرغضبناک از دنیا رفتند" " فلم تزل مهاجرته حتی توفیت"واین نشانگر این است که وقتی فاطمه زهرا سلام الله علیها از آن‌ها راضی نیست ، پیامبر هم از آن دو نفر

راضی نیست ، خدا هم راضی نیست محبت کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خدا ازاو راضی نیست، خلاف شریعت، و خلاف شرع و خلاف عقل است جواب بدهید ؟؟

شیعه می پرسد

شما در روایات، درصحیح بخاری و مسلم آورده‌اید"من مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة "صحیح مسلم ، ج۶ ، ص۲۲وهمچنین "من مات ولیس علیه امام مات میتة الجاهلیة"

از طرف دیگر در صحیح بخاری وصحیح مسلم هست که : ماتت ابی‌بکر وهی واجدة علی ابی بکر یعنی نه تنها حضرت زهرا بیعت نکردند بلکه نسبت به ابابکرغضبناك نیز از دنیا رفتند "فلم تزل مهاجرته حتی توفیت "در این جا مسأله اینست فاطمه زهرا سلام الله علیها که در برابر خلیفه اول بیعت نکردند و او را به عنوان امام قبول نکردند ، آیا فاطمه زهرا به مرگ جاهلیت وفات کردند و یا خلافت ابوبکر ، خلافت مشروع نیست ؟؟

شیعه می پرسد

حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها از ابوبکر و عمر به ویژه از ابوبکر غضبناك شد

"فغضبت فاطمه بنت رسول الله فهجرت أبابکر"؛ از ابابکر قهر کرد با این که قهر کردن یك امر منفی است " فلم تزل مهاجرته حتی توفیت " تا آخرین لحظه حیات هم حضرت زهرا سلام الله علیها از ابوبکر راضی نشدند آیا این غضب فاطمه دلیل برعدم مشروعیت آن‌ها نیست ؟ آیا این دلیل برآن نیست که آن‌ها بر یک مسندی نشسته بودند که مرضی حضرت زهرا نیست و مرضی حضرت زهرا نباشد،مرضی نبی مکرم نیست و مرضی خدا نیست؟ آیا این غضب و این هجرت و آن‌چه در الإمامة و السیاسه ۱/۲۰ هم آمده که حضرت زهرا فرمودند " والله لأدعونکما فی کل صلاة اصلیها "« به خدا قسم در هر نمازم بر شما دو نفر نفرین می کنم » آیا این مشروعیت خلافت شیخین را زیر سؤال نمی‌برد ؟

در روایت دارد که خلیفه دوم گفته است که "من دستور می‌دهم که خانه را به آتش بشکند" تهدید می کند حضرت زهرا،حضرت امیر،حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام را به سوزاندن

شیعه می پرسد

آیا خلیفه چنین حقی دارد که اگر کسی ممانعت از بیعت کرده و حاضر نشده که بیعت کند ، آیا بیعت کردن از قبول دین بالاتر است قرآن صراحت دارد نسبت به قبول دین که اجبار و زور نباید در بین باشد«لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی» و همچنین نسبت به خود رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم صراحت دارد بر این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اگر چنانچه مردم از تو روی گردان شدند «انما علیك البلاغ » تو وظیفه‌ات فقط ابلاغ است ، خلیفه دوم وقتی می‌آید تهدید می کند ، این اصلاً خلاف سنت و خلاف قرآن است ؟

شیعه می پرسد

شما که در روی کار آمدن ابوبکر اجماع امت را حجت می دانید این هجوم که در معتبر ترین کتب اهل سنت یافت می شود نشان می‌دهد که اجماعی در کار نبوده وحداقل این است که امیر المؤمنین علیه السلام وعده‌ای از بنی هاشم از بیعت با ابوبکر خارج شده بودند, ابن حزم اندلسی در المحلی که از علمای اهل سنت است در کتابش ،ج۹،ص۳۴۵ می گوید"ولعنة الله علی کل اجماع یخرج عنه علی بن أبی طالب و من بحضرته من الصحابة "یعنی لعنت خدا به آن اجماعی باد که حضرت علی و اصحابش در درون آن اجماع نباشند

شیعه می پرسد

شما که مدعی هستید که خلفاء با حضرت امیرالمومنین رابطه خوبی داشتند چه می گویید در رابطه با فرازهای مختلفی از نهج البلاغه به عنوان مثال در،خطبه ۲۰۲ امیر المؤمنین سلام الله علیه هنگام دفن حضرت زهرا خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید "ستنبئک ابنتک بتضافرامتک علی هضمها "یعنی : یارسول الله ؛دخترت به تو خبر خواهد داد که امت تو درحق فاطمه زهرا ظلم کرده‌اند ، بزرگان اهل سنت همین تعبیر را از امیرالمؤمنین نقل کرده‌اند به عنوان مثال عمر رضا کحاله ،که ازعلمای معاصراهل سنت است ، در کتاب اعلام النساء ج۳ ص۲۱ نقل می کند فاضل معاصر مصری ،مأمون غریب درکتاب خلافة علی بن أبی طالب ، ص۳۳ نقل می کند عبد العزیز شناوی ، فاضل مصری در کتاب سیدات نساء اهل الجنة ص۱۵۱نقل می کند .

شیعه می پرسد

در جریان بیعت گرفتن و هجوم به بیت وحی و آتش زدن خانه حضرت زهرا،چرا خلیفه دوم برای سعد بن عباده که تا آخرعمر بیعت نکرد ، به خانه او هجوم نبرد ؟ تهذیب الکمال ج۱۰ ص۱۸ وهمچنین ابان بن سعید بن عاص جزء کسانی است که ازبیعت تخلف کردند،چرا به خانه او هجوم نبرد ؟ اسد الغابه ج۱، ص۳۷ ،ابی بن کعب از بیعت کردن تخلف کردند ، تاریخ یعقوبی ، ج۲ص۱۲۴خالد بن سعید بن عاص،زبیر بن عوام،سلمان فارسی ،عباس بن عبد المطلب ،عتبة بن ابولهب ،عمار یاسر همه از بیعت خودداری کردند ، چرا خلیفه دوم دو گانه برخورد کرد ؟

شیعه می پرسد

شما که قائل هستید که"اَصْحابِی کَالنُّجُومِ بِاَیِّهِمْ اِقْتَدَیْتُمْ اهْتَدیْتُمْ "اصحاب من همانند ستارگانند، از هر کدام از آنها پیروی کردید،هدایت شده‌اید صحیح مسلم ، کتاب فضائل الصّحابه، مسند احمد، ج۴، ص ۳۹۸، در کتاب صحیح بخاری ج۷ ، ص۲۰۷ ،ح ۶۵۰۷ در روایتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید" تمام صحابه من بعد از من مرتد می‌شوند"انه ارتدوا بعدک علی ادبارهم القهقری " و این‌ها وارد آتش جهنم می‌شوند " فلا اراه یخلص منهم الا مثل همل النعم " جز تعداد

اندکی از صحابه من از آتش جهنم خلاص نمی‌شوند . درباره این حدیث چه می گویید

و اینک متن کامل حدیث

حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ فَقَالَ هَلُمَّ فَقُلْتُ أَيْنَ قَالَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ قُلْتُ وَمَا شَأْنُهُمْ قَالَ إِنَّهُمْ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى ثُمَّ إِذَا زُمْرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتُهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنِهِمْ فَقَالَ هَلُمَّ قُلْتُ أَيْنَ قَالَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ قُلْتُ مَا شَأْنُهُمْ قَالَ إِنَّهُمُ ارْتَدُّوا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى فَلَا أُرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعَمِ

و همچنین روایت خود عائشه صراحت دارد که " لما قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم ، ارتدت العرب قاطبة ؛ همه عرب ؛ یعنی همه مسلمان‌ها مرتد شدند

اگر در بعضی از روایت‌های شیعه هست که ارتد الناس الا ثلاثة او اربعة ، در روایت عایشه این استثنا هم نیست این روایت را ابن کثیر دمشقی درکتاب البداية والنهایه ج۶ ص۳۳ نقل می کند

به جای سکوت کردن ومظلوم نمایی کردن پاسخ منطقی و مستدل بدهید

شیعه می پرسد

اگر از پیامبر صلى الله علیه و آله و سلم ارثی نمی ماند ، پس چرا استر وعمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امیرالمومنین و برد و قضیب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دست اولاد عباس دست بدست به ارث می گشت ؟

وصیت ازمنظر قرآن کریم

کتب علیکم اذاحضراحدکم الموت ان ترک خیراً الوصیه للوالدین والاقربین

و وصّی بها ابراهیم بنیه و یعقوب

وصیت از نظر اهل سنت

حدیث نبوی "من مات بغیر وصیه مات میته جاهلیه "

وعن سلمان قلت من وصیک یارسول الله فقال"هل تدری من کان وصی موسی ،قلت یوشع بن نون قال وهل تدری لما کان اوصاه ؟انما کان اوصاء لاءنه کان اعلم بعده و وصییی اعلم امتی بعدی علی بن ابیطالب "کامل بهائی ج۱ ص ۱۱۶

وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

و لما مات رسول لله صلی الله علیه و آله و سلم قال قبل وفاته :ایتونی بدواه بیاض لاء زیل عنکم الاشکال فی الامر واذکرلکم من المستحق لها بعدی قال عمر: دعوا الرجل فانّه لیهجر و قیل یهذو "سر العالمین غزالی صفحه ۲۱ ط ۴/نجف

شیعه می پرسد

اگر فدک ارث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به فاطمه است چرا گرفتند؟ و اگرنیست چرا چند نوبت ،پس داده اند ؟

ارث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت فاطمه نمی رسید اما به اولاد مروان رسید

و اینک خلاصه ماجرا

عثمان "فدک"را به عنوان خالصه دولت اسلامی به مروان بخشید وبعد از مروان ، فدک به عنوان ارث به فرزندان مروان منتقل گشت بدین ترتیب سرزمینی که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به دخترش رسیده بود ،نه به عنوان ارث به او دادند،و نه به عنوان بخشش پیامبر ولی عثمان آن را به مروان بخشید و نسل مروان یکی پس از دیگری، آن را به عنوان ارث تصاحب نمودند با آنکه پس از هفتاد سال«عمربن عبدالعزیز»آن را به فرزندان فاطمه زهرا بازگردانید

قبور شیخین ، زوجات النبی و اصحاب پیامبر و سایرین اینجا و آنجا معلوم است وهمه می دانند،سلمان فارسی وحذیفه الیمان نزدیک ایوان مدائن، ابن عباس در ماوراء النهر، بلال در شام ،حتی قبور انبیاء سلف چون موسی در فلسطین حضرت یحیی در دمشق است ما از همه مباحث و گفته ها و نوشته ها می گذریم و لذا

شیعه می پرسد که

چرا قبر فاطمه زهراء یگانه دختر آخرین پیامبرخدا صلی الله علیه و آله و سلم گرامی پنهان است ؟

ابن ابی الحدید دانشمند معتزلی که در قرن هفتم هجری و زمان غلبه ی مطلق همکیشان خود می زیسته و پیش از انقراض حکومت عباسی به سال «۶۶۵ هـ»وفات یافته راجع به اختفای قبر بضعه الرسول اینگونه مینویسد "و اما اختفاء القبر وکتمان الموت وعدم الصلوه " أی اخفاء قبر الزهرا عن ابی بکر و عمر ومن تبعها فی امحاء حقوقها وحقوق زوجها وکتمان الموت عنهم و لاجرم عدم صلاتهم علیها بعد ممات لعدم اطّلاعهم عن وفاتها و عدم رضاها عنهم بما فعلوا وبئسما فعلوا ضلّوا و أضلّوا کثیرا من الامه" و کل ما ذکره المرتضی فیه هو الذی یظهر و یقوی عندی لانّ الروایات به اکثر و أصح من غیرها

شیعه می پرسد

چه شد دختر پیغمبرصلی الله علیه و آله و سلم چون از مردم برای احقاق حق خود فریادرسی کرد حتی یک نفر جوابش را نداد ، اما به ندای عایشه برای جنگ با حضرت علی همه لبیک گویان شتافتند ؟ مگر بگوئید چون این دختر ابابکر بود و ضد علی برخاست ، اما آن دختر پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم بود و بر ضد ابابکر آمده بود لهذا تنها بماند ؟

شیعه می پرسد

این مطلب که "عمر در گور گریبان نکیرین را گرفت "راست و صحیح است یا دروغ؟

اگر دروغ است که هیچ واگر صحیح است کسی که در قبرگریبان" ملک موکل من عندالله" را بگیرد ،چه می شود که در دنیا به خانه ی فاطمه وعلی علیهماالسلام حمله کند و آن خانه را آتش بزند ؟همان کسی که معتقد است عمر در قبر گریبان فرشتگان خدا را گرفت و رها نکرد ، ببینید درباره فاطمه زهرا که جزو آیت تطهیر، و مباهله، و آیات سوره هل اتی وبضعه الرسول صلی الله علیه و آله و سلم است چه می گوید ؟

شیعه می پرسد

این سخن راست است یا دروغ ؟ که نوشته اید" فاطمه زهرا را شب دفن کردند تا چشم نامحرم به وی نیفتد" اگر دروغ است صحیح و راست آن چیست ؟
و اگر راست در واقعه جمل که عایشه به وسوسه معاویه به جنگ امیرالمومنین علی سلام الله علیه شتافت چرا از چشم نامحرم نترسید ؟ آیا حکم خدا تبعیض دارد ؟

شیعه می پرسد

همه زنان را در شب با همراهی چهارنفربه خاطر دوری از چشم نامحرم دفن می کنند ؟ و یا فقط در مورد حضرت زهرا اینطور شد ؟ و اگر فقط فاطمه زهرا است سبب چیست ؟

شیعه می پرسد

اگرصحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقط بعنوان«صحابی»بودن محترم خواهند بود،درباره منافقین اصحاب که سوره "المنافقون"و سوره"الاحزاب"قرآن اندکی از بسیاری حالشان را بیان داشته چه میگویید ؟

شیعه می پرسد

از زمان معاویه تا زمان عمربن عبدالعزیز که به امر معاویه امام برحق معصوم و منصوص از طرف رسول خدا و انتخاب شده از طرف اجماع مسلمین یعنی علی بن ابیطالب را لعن میکردند، آیا این لعن جایزه بود ؟ اگر جایز نبود پس چرا معاویه را بدین کار لعن نمیکنید ؟
غزالی می گوید "اسلام یزید صحیح است،کشتن حسین صحیح نیست، یزید به کشتن حسین امر نکرد"

شیعه می پرسد

به عقیده شما یزید مسلمان است وگمان بد به وی روا نیست ،امام حسین چطور؟ هست یا نیست ؟ آیا آب ندادن ، وکشتن و اسارت و غارت و سوختن این خاندان جایز است ؟؟
یا ایها الذین آمنوا اتقوالله و قولوا قولا سدیداً سوره احزاب /??

غزالی دراین فتوای می گوید"هرکه گمان کند یزید به قتل حسین فرمان داده سزاست که وی را بسیار احمق بدانند" !
شیعه می پرسد
به غیر از خود غزالی از مورخین ومحدثین وحتی مفسرین فریقین کدام کس یزید را از خون امام حسین تبرئه کرده است ؟

اینها همه احمق بوده اند ؟ آری اگر کسی «گمان کند» اما همه یقین داشته و دارند که یزید سبب قتل امام حسین است

شیعه می پرسد

شما درباره لعن خدای متعال چه می گویید ؟ آیا این آیات را باید از قرآن حذف کنیم تا به ساحت خلفاء احیانا اهانت نگردد ؟

لعن الله لعن الکافرین و اعدلهم سعیراً "احزاب، ۶۴"

آیا نباید این آیات را از قرآن بخوانیم ؟

فبما نقضهم میثاقهم لعناهم وجعلنا قلوبهم قاسیه "مائده ـ ۱۳"

وغصب الله علیه و لعنه واعدله غذابا عظیماً "نساء ـ ۹۳"

«غزالی گفته که شیطان را لعن نکردی نکردی»

اما خداوند فرمود است :

لعنه الله و قال لاء تخذون من عبادك نصیباً مفروضاً "نساء ـ ۱۱۸"

فاخرج انک رجیم و ان علیك لعنتی الی یوم الدین

فتوای غزالی است«لعن نکن ساکت باش»و برخی از مسلمان نمایان امروزهم ازغزالی پیروی می کنند

اما قرآن کریم میگوید "انّ الـذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الـدنیا و الاخره "احزاب ـ۵۷"یا در جای دیگر می فرماید" الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد مابیّناه الناس فی الکتاب اولئك یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون "بقره ـ ۱۵۹"

ربنا آتهم ضعفین من العذاب و العنهم لعناً کبیراً "احزاب ـ۳۳"

شیعه می پرسد

آیا عقل سلیم و به دور از تعصب می پذیرد که پیامبر گرامی اسلام که اشرف و افضل از انبیاء گذشته و تمام انسانها بودند تمام همراهانشان را و مردم بیچاره را در آن شرایط خیلی سخت ساعات بسیار زیادی نگه دارند که فقط بگویند که هر کسی مرا دوست دارد علی را هم دوست بدارد ،این کار از افراد عاقل غیر ایشان بعید است چه رسد به حضرت خیر البشر که خدا درباره اش فرمود«و انّک لعلی خلق العظیم»وفرموده "و ماینطق عن الهوی ان هو الاّ وحی یوحی "

شیعه می پرسد

اگر به فرض اینکه معنی مولاـ را در این حدیث دوست بگیریم شما مخالفین و اربابانتان که این معنا را هم جامه عمل نپوشانیدید و هر کاری که خواستید انجام دادید ؟

به نظر شما غصب نمودن حق امیرالمومنین از مظاهر دوستی با ایشان است؟ آیا به قتل رساندن دختر رسول خدا و همسر علی

مرتضی و فرزند نشکفته ایشان از مصادیق دوستی و محبت به خاندان رسالت می باشد اگر هست پس دشمنی با این خاندان چیست ؟

شیعه می پرسد

قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم "من کنت مولاه فهذا علی مولاه " مولی را دوست و یاور تفسیر میکنید ! چرا قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به قول خدا تفسیر نمیکنید " النبی اولی باالمومنین من انفسهم و اموالهم الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور" و " انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یوتون الزکاه و هم راکعون " آیا در این آیات ولایت فقط به معنی دوست است ؟

شیعه می پرسد

از ابوبکرو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کدامیک به نزد خدا و به نزد شما مسلمانان افضل اند ؟ دو پاسخ بیش ندارد یا ابوبکر افضل است یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم .اگر ابوبکر افضل است چرا تابع رسول باشیم و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افضل است (و اگر ندارد همین طور است) پس چرا حضرت را به خاطر دوست داشتن و رجحان حضرت علی سلام الله علیه بر دیگر صحابه اذیت نمودند وآخر الامر,پیامبری که معصوم بود و کلامش جز وحی الهی نبود را به هذیان متهم نمودند ولی تمام افعال ابوبکر را حجت می دانید و می گویید اجتهاد نمود و مأجور است ؟؟؟

دشمنان اسلام بدست وهابیان و نوخواستگان وهابی زده ما میخواهند بگویند پیدایش شیعه علت و اسباب سیاسی داشته است ؟
شیعه می پرسد
اگر اسباب سیاسی باعث شده که مردم ایران مذهب شیعه را اختیار کنند ، درباره شیعه ی عراق و شیعه ی شام مرکز قدرت وسلطنت«اموی»وشیعه یمن که همه عرب خالص و از نژاد عرب هستند چه می توانند گفت ؟

شیعه می پرسد

اگر تشیع را ایرانی ها روی اغراض سیاسی بوجود آورده باشند، چرا ابوحنیفه ایرانی که امام اعظم اهل سنت است را رها کردند و حضرت جعفر بن محمد الصادق علیهماالسلام عرب را پیروی می کنند ؟

شیعه می پرسد

آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دانسته تکلیف مردم را روشن نفرمود یا العیاذبالله نمیدانست و وصی خود را معین

نفرمود ؟ از این دو حالت خارج نیست ؟؟؟

شیعه می پرسد

آیـا خلیفه یـا امام ، به نصّ و نصب رسول خـد ا صـلی الله علیه و آله و سـلم به خلافت و امامت می رسـد یا به اختیار و انتخاب امت ؟

اگر به نص و نصب رسول است ، چرا در سقیفه انتخاب کردید ؟

و اگر به انتخاب امت است ، چرا خلیفه اول، خلیفه ی دوم را به وصیت و نص و نصب خود معین کرد و شما پذیرفتید ؟

آیا وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پذیرفته نیست و از خلیفه پذیرفته است ؟

شیعه می پرسد

داستان عظیم غدیر خم ، راست است یا دروغ ؟ اگر دروغ است چرا از طرق حدیث و رجال شما اهل سنت به یکصدوده نفر از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم می رسد ؟ و اگر راست است چرا محتوای غدیر خم نادیده گرفته شد ؟

شیعه می پرسد

آیا رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم ارثی گذاشت یا نه ؟ اگر از پیامبر ارث باقی ماند ، چرا به یگانه دخترش فاطمه زهرا ندادنـد ؟ و اگر چنانچه می گوئیـد، از پیامب ارثی نمی ماند بر چه مبنا و قاعده اسـلامی، شـیخین در حجره پیامبر دفن شدند ؟ مگر نه اینکه خـدا فرمود "لاتـدخلوا بیوت النبی حتی یؤذن لکم "بعد از رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم این اذن را به چه کسی داد ؟

شیعه می پرسد

عمر در برابر امر و دسـتور نبی اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم که فرمود "قلم و دوات را بیاورید " به خاطر اینکه تب داشـتند گفت :«ان الرجل لیهجر»یعنی این مرد هـذیان می گویـد "که این منتهای بی ادبی و بی ایمانی گوینده این سـخن است چرا که مثلا می توانست بگوید ان النبی ...... ولی گوینده سخن گویا حضرت را به نبوت هم قبول ندارد و در نهایت بی ادبی حضرت را خطاب به این مرد می کند " اما زمانی که ابوبکر در حال دو اغماء خواست او را جانشین کند گفت چرا خاموشی ؟؟؟

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که درباره اش قرآن «ماینطق عن الهوی»فرموده است

با یک تب هذیان گفته است و اما ابوبکر بین دو اغما بهتر از زمان سلامت می فهمد ؟

شیعه می پرسد

بطوری که همه می دانند در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آلیه و سلم رتق وفتق و مشورت و تصمیم درکارها، درس و بحث و تعلم ،عزم به جنگ و آمادگی به صلح مسلمین و هر چه می شد رسول خدا همه را در مسجد انجام می داد و تمام مسلمانان ناظر بودند ، چه شد که تعیین و نصب خلیفه را در مسجد انجام ندادند ؟ آیا خلافت از اسلام و مسلمین نیست ؟ آیا سقیفه چون «مسجد ضرار» کفر و تفریق در پی نداشته است ؟

شیعه می پرسد

در شورای شش نفری که بر اثر نقشه خلیفه دوم عثمان برنده شد ،عبد الرحمن بن عوف به علی بن ابیطالب بیعت می کرد به شرط اینکه علی به قرآن و سنت و «سیره شیخین» ابوبکر وعمر عمل کند ، آیا سیره شیخین موافق قرآن و سنت بود یا مخالف ؟
اگر موافق بود چرا پس از قرآن و سنت «سیره شیخین» را جزو شروط انتخاب آوردند ؟
و اگر مخالف قرآن و سنت است و امام علی هم برای همین آن شرط را نپذیرفت این چطور خلفاء و جانشینانی برای رسول خدا صلی الله علیه و آلیه و سلم بودند که سیره و کارها و نظرتشان با قرآن و سنت نبوی مخالفت می کرد؟
آیا جز پیروی از کتاب خدا و سنت ناب نبوی وظیفه دیگری داریم ؟

شیعه می پرسد

خلیفه دوم مضروب در بستر بیماری راجع به جانشین خود به مجلس شش نفری وصیت کرد و عمل شد وعثمان به وصیت او روی کار آمد ، اما هم او با وصیت پیامبرصلی الله علیه و آله و سلم به عنوان اینکه رسول خدا بیمار است اینگونه برخورد کرد «ان الرجل لیهجر»
آیا به منطق شما عمر اگر بیمار باشد درست حرف می زند و رسول خدا صلی الله علیه و آلیه و سلم نه ؟

شیعه می پرسد

آیا تمام زنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مورد احترام و ام المومنین اند ، یا خیر ؟
اگر همه مورد احترامند ،چرا« خدیجه و امّ سلمه» را به اندازه«عائشه» حرمت نمی کنید که به جنگ علی نیامده اند ؟ و آیا خدیجه بر اسلام و مسلمین بیشتر حق دارد، یا عایشه !؟

شیعه می پرسد

اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان فرستاده خدا و آورنده دین پذیرفته اید و تنها حضرتش را واضع احکام

الهی میدانید مگرهر آورنده قانون و موسس مکتبی نباید صلاحیت کسی را که ازدیگران مکتبش را بهتر درک نموده تصدیق و به مردم معرفی کند ؟ اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین کرده به جز علی و بهتر از ایشان چه کسی را معرفی کرده است ؟

و اگر کسی را شایسته این مقام ندانست شما چرا همه صحابه را خوب میدانید ؟

ومی گوئید پیامبر فرمود ابوبکر بجای وی نماز بخواند و این نماز است که میرساند ابوبکر پیشوای مردم باشد

شیعه می پرسد

اگر این عقیده شماست که با هرمیخواره و زانی و فاسقی می توان نماز خواند و نماز قبول است پس نماز ابوبکر را چه فضیلتی باشد که به قول شما این را دلیل خلافتش می گیرید ؟

شیعه می پرسد

اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بستر بیماری ابوبکر یا عمر را به جانشینی خود معرفی می کردند و قلم کاغذ می خواستند آیا باز هم گفته میشد «وفینا کتاب الله حسبنا»" آیا باز هم می گفتند« انّ الرجل لیهجر»! و حال که درمورد تعیین حضرت علی به خلافت چنین شد و اینطور گفتند ، اگر رسول خداصلی الله علیه و آلیه و سلم از این بیماری به سلامت وعافیت برمی خواستند چه می شد هیچ فکر کرده اید و فردای قیامت در حضور حضرت حال شما چگونه خواهد بود ؟

شیعه می پرسد

آیا باید خلیفه وجانشین رسول خدا ، اینگونه باشد ؟

شراب خواری خلیفه رسول خدا ((قالَ انس بن مالک رضی الله تعالی عنه ما کانَ لَنا خمرغیرُ فضیخکم هذا الذی تسمونه الفضیخ فاِنّی لقائمُ اِسقِی اَبا طلحهَ و فلانا و فلانا اذ جاءَ الرَجل فقالَ و هل بلغکم الخبر فقالوا و ما ذاک قال حرمت الخمر قالوا اهرق هذه القلال یا انس ،در خانه ابوطلحه میهمانی برقراربودکه من و فلانی و فلانی هم در آن حضور داشتیم در آن مجلس باشراب از میهمانان پذیرایی شدو من ساقی مجلس بودم (صحیح بخاری ج ۵ باب قوله انما الخمر و المیسر.../صحیح مسلم باب تحریم الخمر / مسند احمد بن حنبل ج ۳) ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری کتاب الاشربه باب نزل تحریم الخمر پس از ذکر این روایت نام شرکت کنندگان در این مجلس را را ذکر میکند : ابوبکر بی ابی قحافه (در آن وقت ۵۸سال سن داشت)- عُمربن الخطاب (در آن وقت ۴۵سال سن داشت)- ابوعبیده جراح – انس بن مالک (ساقی مجلس)– ابو عبیده جراح – سهل بن بیضاء - ابوایّوب انصاری و دیگر منافقین صحابه

خلیفه رسول خدا ،جاهل به احکام اسلام

((در کتاب صحیح مسلم باب حد الخمر آمده :(اِن النّبی اَتی بِرَجل شُرب الخمر فَجلدهُ بجَریدتین نحوُ اربعین قال و فَعَلَهُ

ابوبکر، فَلَمّا کانَ عُمَر اِستشارَ النّاس فقالَ عبدالرّحمن اَخفّ الحدّ ثمانین،فَأمَرَبه عُمَر)یعنی روزی پیامبر بر مردی که شارب خمر بود حدّچهل شلاق حکم نمود و در دوره ابوبکر هم همین طور بود تا اینکه در دوره عمر علاوه بر عدم آگاهی از حد شرب خمر از یک جاهل دیگر مشورت می گیرد و هشتاد ضربه شلاق حکم می کند.

از جهالت خلیفه رسول خدا تا امر به ترک نماز !!!

((درکتاب صحیح مسلم باب تیمم آمده :(اِن رجُلاـ اتی عُمر فقال اِنّی اجنبتُ فلم أجدماء فقال لاـ تُصّ لِ) یعنی مردی نزد عمرآمد وگفت که من جنب شدم وآب برای غسل نیافتم عمرگفت: نماز نخوان .

در اینجا عرض میشود که آقایان اهل سنت از ارباب خود با سواد ترند چرا که آنها در نبود آب تیمم می کنند و خلیفه، ترک نماز .

عمر بن الخطاب به رسول خدا درس ناموس داری می دهد

((طبق روایات در صحاح از جمله صحیح بخاری باب قوله لا تدخلوا بیوت النبی اِلا ان یوذن لکم از عمر نقل شده که می گوید :(قلتُ یا رَسول الله یَدخُلُ عَلَیکَ البرّ و الفاجرِفَلَو أمَرتَ اُمّهاتُ المومنینَ بالحِجابِ فَأنزلَ الله آیهَ الحجاب)(صحیح بخاری /باب آیه الحِجاب) یعنی : عمر گفت : ای رسول خدا در منزل تو خوب و بد عبور و مرور دارندو ناموس تو در دید آنهاست چرا امهات المومنین (همسران خود) را امر به حجاب نمی کنی ؟و بدین ترتیب حق تعالی آیه حجاب را نازل نمود.

مناظره حضرت زهراسلام الله علیها با ابوبکر راجع به غصب فدک

اشاره

پیغمبر اکرم ـ صلیالله علیه و آله ـ به امر خداوند متعال، فدک را به دخترش فاطمه ـ علیهاالسّلام ـ بخشید و لذا به علی ـ علیهالسّلام ـ دستور داد تا اینکه قبالهای در این مورد بنویسد و آن نوشته را علی ـ علیهالسّلام ـ و امام حسن ـ علیهالسّلام ـ و امام حسین ـ علیهالسّلام ـ و امّ ایمن و امّ سلمه (دو تن از زوجات صالحه پیامبر ـ صلیالله علیه و آله ـ) امضاء نمودند و قباله فدک به حضرت زهرا ـ علیهاالسّلام ـ سپرده شد و از سال هفت تا اواخر سال دهم هجری که سال رحلت رسول گرامی اسلام ـ صلیالله علیه و آله ـ است به مدت سه سال در آمد این اراضی را برای فاطمه زهرا ـ علیهاالسّلام ـ میآوردند و او به میل خود بین فقرا و مستمندان تقسیم میکرد.

چون سقیفه بنی ساعده ایجاد شد و ابوبکر بعنوان خلیفه تراشیده شد، مسلمین اختلاف کردند و چند فرقه شدند، و یک دسته که حاضر به بیعت با ابوبکر نبودند زکات نمیدادند؛ ابوبکر پس از تسلّط بر اوضاع متوجه شد که درآمد او کفاف مخارج اداره مسلمین را نمیدهد، از طرف دیگر دیدند که از فدک همه ساله عائدات زیادی نصیب حضرت زهرا ـ علیهاالسّلام ـ و علی ـ علیه السّلام ـ میشود و آن مخدّره هم مازاد از نفقه خودشان را به مساکین و فقراء تقسیم میکند و از باب اینکه گفتهاند: «النّاسُ عبیدُ الدنیا»لذا جمع زیادی از اهل مدینه که غالباً هم فقیر بودند به منزل علی ـ علیهالسّلام ـ آمد و شد داشتند.

ابوبکر به تحریک عمر بیم آن یافت که اگر فدک در دست فاطمه باشد ممکن است کم کم مردم به دور علی» ـ علیهالسّلام ـ گرد آیند و خلافتی که با زحمات بسیاری بدست آوردهاند بخطر افتد و لذا عاملین زهرا را که در فدک کار میکردند بیرون

نمودند و فدک را تصرف کردند.

سید شرف الدین عاملی در فصول المهُمّه مینویسد

«طرفداران علی ـ علیهالسّلام ـ و هواخواهان اهل بیت ـ علیهمالسّلام ـ که تعداد آنها از ۲۷۰ نفر تجاوز میکرد حاضر به بیعت با ابوبکر نبودند، ابوبکر ترسید که چون اهل بیت ـ علیهمالسّلام ـ درآمد سرشاری از خمس و نخلستانهای فدک دارند، یک روزی بر او بشورند و لذا در وهله اول تصمیم گرفت دست آنها را تهی نگاه دارد تا قدرت قیام نداشته باشند و دنیا پرستان از اطراف آنها پراکنده شوند.»

عماد زاده در چهارده معصوم مینویسد

«چون عمر در حمایت از ابوبکر زمینه خلافت رابرای خود استوار میساخت به ابوبکر گفت: جز از راه علی کسی در کار تو خللی نمیتواند بنماید، این مردم بنده پول ومال دنیا هستند، باید علی و خاندانش را تهی دست نگاه داشت تا مردم دنیا پرست از دور آنها متواری شوند و تا فدک در دست آنان است درآمد سرشاری خواهند داشت، ومردم اطراف آنان را میگیرند و شاید روزی بر حکومت تو قیام کنند بهتر است حق خمس و فدك را از آنها برگردانی تا پیروانشان از آنها روی بگردانند.»
ابوبکر بیدرنگ این پیشنهاد را به مرحله اجرا گذاشت و عُمّال فاطمه ـ علیهاالسّلام ـ را از فدک بیرون کرد.[۱] بخاری در صحیح خود از عایشه نقل میکند:
«فاطمه چند نفر را فرستاد نزد ابوبکر و شکایت از عُمّال او کرد و پیغام داد فدک میراث من است و آنچه از خمس خیبر باقی مانده بهره ما میباشد، دستور بده تا فدک را برگردانند.»

ابوبکر به نمایندگان دختر پیغمبر گفت: «من از پیغمبر شنیدم که فرمود

«نحنُ معاشرَ الانبیاء لا نُورَثْ» یعنی ما جماعت پیغمبران ارث نمیگذاریم.»[۲]
ابن ابی الحدید معتزلی میگوید: «من از این حدیث و جواب ابوبکر در شگفتم زیرا فاطمه در احتجاج خود با ابوبکر بر سر فدک گفت: تو وارث پیغمبری یا اهل او؟»
ابوبکر جواب داد: «اهل او.»
فاطمه ـ علیهاالسّلام ـ فرمود: «اگر چنین است که اهل او ارث میبرند این خلاف حدیثی است که از پدرم نقل میکنی[۳]»
باری چون خبر برای فاطمه ـ علیهاالسّلام ـ آوردند که ابوبکر چنین میگوید، دختر پیغمبر چادر و مقنعه خواست و زنان بنی هاشم را خبر کرد و خویشان و نزدیکان را طلبید و به اتفاق همه آنها به مسجد رسول خدا ـ صلیالله علیه و آله ـ وارد شد. نکته قابل تأمل اینکه: بانویی که در حیات پدر بزرگوارش حتی یکبار هم به مسجد نرفت و بلکه از باب«مسْجِدٌ المرءهِ بیتها» همواره در منزل نماز میخواند و از طریق دو فرزندش حسن و حسین ـ علیهماالسّلام ـ از منبر و سخنان پدرش در مسجد مطلع میگشت اینک باید عازم مسجد گردد تا حق مسلّم خود را از غاصبان و دشمنانش طلب کند.

خطبه حضرت زهرا ـ علیهاالسّلام ـ در مسجد و احتجاج او با ابوبکر

خطبه حضرت زهرا ــ علیهاالسّلام ــ در مسجد و احتجاج او با ابوبکر

در کتاب ناسخ التواریخ در این مورد چنین آمده است:

«فاطمه زهرا ـ علیهاالسّلام ـ پس از کسب اجازه از علی ـ علیهالسّلام ـ در حالی که جمعی از زنان بنی هاشم آن مخدّره را همراهی مینمودند وارد مسجد گردید و در پشت پرده قرار گرفتند.» چون چشم آن حضرت به قبر پدر افتاد و ملاحظه نمود که ابابکر در عرشه منبر به جای پدر بزرگوارش نشسته است، «أنَّتْ أنَّةً أجهَشَ القومُ لها بالبُکاء» نالهای از دل پر درد کشید و ناله آن مخدره را چون اهل مجلس شنیدند، و دانستند که فاطمه ـ علیهاالسّلام ـ است که با آنان قصد صحبت دارد، بی اختیار صدا به ناله بلند کردند؛ حضرت قدری مکث کرد تا اینکه صدای گریه مردم فرونشست، سپس شروع نمودند به انشاء این خطبه شریفه که ما به قدر حاجت از آن بیان میکنیم:

«فقالت (ـ علیهاالسّلام ـ): الحمدُلله علی ما اَنْعَمَ و له الشُّکْرُ بما اَلْهَمَ مِن عموم نِعَم إبتلاها و مَسبوغ آلاءٍ أسْلاها»

حمد خداوند راست که، ابر رحمت بی منتهای او بر ما ریزش دارد و سپاسگزاری مینمایم از نعمتهای او که شامل حال ما گردیده و هرگز نعمتهای او به بنبست منتهی نخواهد گردید.

«و أشهدُ اَنْ لا إله إلاَ اللّهُ وحده لا شریک له کلمةٌ جَعَلَ الاخلاصَ تأویلُها و ضَمّنَ القلوبَ موصولُها و أنارَ فی الفکرِ مَعقولُها»

شهادت میدهم که خداوند یگانه و بیشریک است و دلهای ما را به خلوص عمل و توحید و یگانگی خویش متصف نموده است و عقول بندگان خود را به صفت توحید و پرستش خویش منّور نموده است.

«و أشهد أنَّ أبی محمداً عبدُه و رسولُه، اِختارَهُ و اصْطفاهُ قَبْلَ أن بَعَثَهْ»

و شهادت میدهم که پدرم بنده و فرستاده خداست و خداوند قبل از تفویض رسالت به او، شخص برازنده و منزّه از هر عیب و نقص اخلاقی بود و لذا منتخب خدا بود.

«فلّما اختارَ اللهُ لِنبیّه دارَ أنبیائه و مَأوی أصفیائِه، ظهَر فیکم حَسیکةُ النفاق. هذا و العَهْدُ قریبٌ و الکَلِمُ رحیبٌ و الجرحُ لمَا یندمل و الرَّسول لمّا یقبر، کیف بکم أنّی تؤفکون؟ أم بغیر الله تحکمون؟ بئسَ للظالمین بَدَلاً، و مَنْ یَبْتَغِ غیرَ الاسلامِ دیناً فلَن یُقبلُ منهُ و هو فی الاخرهِ من الخاسرینَ»

و چون حضرت سبحان اختیار نمود از برای پیغمبر خود خانهای را که از برای تمام پیغمبران و برگزیدگان از عباد خویش تهیه نموده بود، (شما ای مردم آتش فتنهای را که در سینهیتان نهفته بود ظاهر ساختید) و نفاق اندرونی خویش را بروز دادید و لذا از مرگ پیغمبر چیزی نگذشته بود و جرحه سینهها از مصیبت آن جناب التیام نیافته بود و طولی از دفن پیغمبر نگذشته بود که اظهار نفاق کردید، به کجا میروید؟! آیا به غیر از حکم خداوند میخواهید حکمی را اجرا نمائید؟ بد راهی را انتخاب نمودهاید و بد جایی از برای خود تهیه کردهاید، کسی که به غیر از راه دین اسلام راهی را بپیماید، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و اعمال او قبول نخواهد گشت و در روز قیامت از زیانکاران خواهد بود.

پس خطاب به ابوبکر فرمود

«یابنَ أبی قحافه، أفی کتابِ الله أن ترِثَ اَباکَ ولا اَرِثُ أبی، لقد جئتَ شیئاً فرّیاً، افعلی عمد ترکتم کتاب الله و نَبَذْ تُمُوهُ وراءَ ظهورِکم اذ یقول عزَّ اسْمُه «و وَرثَ سُلیمانُ داودَ» و قال فیما اقتصّ من خبر یحیی ابن زکریّا اذ قال «ربِّ هب لی مِن لَدُنْکَ وَلیّاً یَرِثُنی و یَرِثُ مِن آلِ یعقوبَ «و قال عَزَّ اسْمُه: «و اولو الأرحامِ بعضُها أولی ببعضٍ فی کتاب الله» وقال عزّ اسْمه: «یوصیکم اللهُ فی

لولادکم للذّکر مثلُ خطّ الأُنثیینِ و قال عزّ اسمه «إنْ تَرَکَ خیراً الوصیّهُ لِلوالدیْنِ و الأقربینَ بِالمعروفِ حقّاً علی المتقینَ» و زَعَمْتُم انْ لاـ خُظْوَهَ لی ولاـ أرِثُ من أبی و لاـ رَحِمَ بیننا، اَفَحُکْمُ الله بآیه أخرج منها أبی. أم هل تقولون أهل یقین لا یتوارثان و لستُ أنا و أبی من أهلِ مِلَّهٍ واحدَهٍ أم أنتم أعلَم بخصوصِ القرآنِ و عمومِهِ مِن أبی و ابْن عَمّی، تلقاکَ یوم حشرک، فنِعْمَ الحَکَمُ اللهُ و الزّعیمُ محمد ـ صلیالله علیه و آله ـ و الموعد القیامه و عند الساعه ما یخسرون و لا نفعکم اذ تندمون و لِکُلِّ نَبَاءٍ مُسْتَقَرٌ و سوف تعلمون مَن یأتیه عذاب یُخزیه و یَحِلُّ علیه عذابٌ مقیمٌ»

چه کسی گفته فاطمه از میراث پدر محروم است؟ آن کیست که حصار قانونی ارث را شکسته و آیات قرآن را طبق میل خود تفسیر کرده است، من از گفتار این پیرمرد غرق حیرتم، او فکر میکند که خود میتواند میراث ابوقحانه (پدرش را) را در اختیار گیرد اما میراث محمد ـ صلیالله علیه و آله ـ بر فاطمه حرام است؟!

این قرآن است که بر هر چه مخالف حق است خط بطلان کشیده است، اکنون آیاتی از قرآن کریم را بر شما میخوانم تا بنگرید که روایت ابوبکر که میگوید «نحن معاشرَ النبیاء لا نُورِّث» با قرآن موافق است یا مخالف.

آنگاه از سوره نمل (آیه ۱۵)خواند: «وَ وَرِثَ سُلیمانُ داودَ»، که قرآن از میراث خواری سلیمان و میراث گذاری داود سخن میگوید و آیه ۵ و ۶ از سوره مریم که در مورد زکریّا ـ علیهالسّلام ـ میفرماید: آنجناب به خداوند عرضه داشت: «پروردگارا؛ به من فرزندی عنایت کن تا از من و اولاد یعقوب ارث ببرد» و در سوره انفال آیه ۷۵ میفرماید: «اقارب و ارحام میّت بعضی در ارث بردن بر برخی دیگر مقدماند» و در سوره نساء آیه ۱۱ میفرماید:

«ارث و سهم پسر را دو برابر دختر بدهید» و در سوره بقره آیه ۱۸۰ میفرماید: «هر گاه کسی از دنیا رفت ارث او را در ما بین پدر و مادر و منسوبین او بدرستی تقسیم نمائید.» با چنین آیات روشنی که خداوند راجع به ارث میفرماید چطور میگویید من از پدرم ارث و نصیبی ندارم؟ آیا بین ما رابطه پدر و فرزندی وجود ندارد؟ آیا من دختر او نیستم؟ یا اینکه میخواهید بگویید من با پدرم از یک ملت نیستیم و از این جهت ارث او را به من نمیدهید؟ یا میخواهید بگویید من از دین پدرم بیرون رفتهام و کافر از مسلمان ارث نمیبرد؟ یا میخواهید بگویید شما به احکام قرآن از عموم و خصوص آن بهتر از پدرم و پسر عمویم علی ـ علیهالسّلام ـ اطلاع دارید؟

آنگاه با نگاه تندی به ابوبکر گفت:

«من در روز رستاخیز گریبان ترا خواهم گرفت و حق خویش را از تو باز خواهم ستاند، در آن روزی که حاکم خداست و شاهد محمد ـ صلیالله علیه و آله ـ است، روزی که ندامت و پشیمانی بیفایده خواهد بود، زود است که متوجه شوید، چه کسی را عذاب آخرت خوار و ذلیل میکند.» پس از این احتجاج محکم باز خطاب به انصار فرمود:

«یا معشرَ الفتیه و أعضادَ المِلّه و أنصارَ الاسلام! ما هذه الغمیزهُ فی حقّی؟ أما کانَ رسولُ الله ـ صلیالله علیه و آله ـ یقول «المرءُ یُحْفَظُ فی وُلْده» أأُهْضَمُ تُراثُ أبی و انتم بمَرْیءً منّی و مُسْمِعٌ و انتم ذوالعدد و العده و عندکم السّلاحُ و الجُنَّه و تأتیکم الصّرخه، فلاـ تغیثون «ألاـ تُقاتِلونَ قَوْماً نَکَثُوا أیمانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإخراجِ الرَّسولِ وَ هُمْ بَدَؤُکُمْ اَوَّلَ مَرَّهٍ، أتَخْشَوْنَهُمْ؟ فاللهُ اَحَقُّ أنْ تَخْشَوْهُ إن کُنْتُمْ مؤمِنینَ»[۴] و أنا إبنهَ تذیر لکم بین یَدَیْ عذابٍ شدیدٍ.»

ای گروه مسلمین و ای بازوهای اسلام! این چه سستی است که درباره من اعمال میکنید؟ مگر از پیامبر ـ صلیالله علیه و آله ـ نشنیدید که میفرمود: «مقام عظمت پدر، درباره اولادش باید رعایت گردد.» آیا ارث پدر را از من میگیرند و شما متوجه هستید و صدای مرا میشنوید و با اینکه صاحب قدرت و نفوذ میباشید و سلاحهای برّنده در دست دارید از من دادرسی نمیکنید

و مبارزه و جنگ آغاز نمینمائید، با مردمی که نقض پیمان نمودند و پیروی میکنند از مردمی که در صدر اسلام پیغمبر را از خانه خود (مکّه) بیرون کردند، آیا از این مردم میترسید با اینکه سزوار است فقط از خدا بترسید اگر واقعاً به او ایمان دارید. و اینک من دختر پیغمبر شما هستم (و در صورتی که مرا در گرفتن حقّم یاری نکنید) شما را از عذاب سختی که در پیش دارید میترسانم.

پاسخ ابوبکر به فاطمه ـ علیهاالسّلام ـ

فقال: «یا ابْنَهَ رسول الله، لقد کان أبوکَ بالمؤمنینَ عطوفاً، کریماً، رَؤُفاً، رحیماً و علی اکافرین عذاباً الیماً و عقاباً عظیماً، لا یُحِبُّکُمْ إلاّ کلّ سعیدٍ ولا یُبْغِضُکُم إلاّ کلّ شقیٍّ، فأنتم عِترهُ رسول الله وأنتِ یا خِیَرَهِ النساءِ و ابْنَهَ خِیَرَه الأنبیاء، صادقهٌ فی قَوْلُکِ، سابقهٌ فی وُفورِ عقلُکِ، غیرُ مردودهٍ عن حقِّکِ، انّی اُشْهِدُ اللهَ و کفی به شهیداً، إنیّ سمعتُ رسولَ الله ـ صلیالله علیه و آله ـ یقول: «نحن معاشرَ الأنبیاء لا نُوَرِّثُ ذَهَباً و لا فِضَّهً ولا داراً و لا عقاراً و إنما نُوَرِّثُ الکتابَ و الحکمهَ و العلمَ و النُّبُوَّهَ و ما کان لنا من طُعْمَهٍ فَلِوَلیِّ الأمرِ بعدنا أن یَحْکُمَ فیهِ بِحُکْمِهِ» و أنتِ سیَّدهِ اُمَّهِ أبیکَ و الشجره الطَّیبهِ لنبیّکِ، لایُدْفَعُ مالُکِ من فَضْلکِ و لا یُرْضَعُ من فَرْعِکِ و أصْلِکِ، حُکْمُکِ نافِذٌ فیما مَلَکْتُ یَدایْ، فَهَلْترینَ أن اُخالِفُ فی ذالِکَ أباکِ»

ابابکر گفت: «ای دختر رسول خدا، همانا پدرت نسبت به مؤمنین، بسیار مهربان و با گذشت و رحیم دل و نسبت به کفار، بسیار شدید الغضب وسخت گیر بود و شما (خاندان پیامبر را) دوست ندارد، مگر شخص با سعادت و دشمن ندارد، مگر شخص شقی و بد عاقبت؛ شما عترت پیغمبر ما هستید و تو ای فاطمه بهترین زنان عالم و پدرت بهترین انبیاء گذشته بود، و تو راستگو میباشی و هرگز دروغ نمیگویی و در عقل و خرد مقام شامخی را دارا هستی و هرگز سزاوار نیست که کسی تو را از حقّت محروم کند، و من خدا را شاهد میگیرم ـ و خداوند بعنوان شاهد کافی است ـ که من خود از رسول خدا ـ صلیالله علیه و آله ـ شنیدم که فرمود: «ما انبیاء هرگز چیزی به ارث نمیگذاریم، از طلا و نقره و خانه و زمین و فقط از ما دانش و نصیحت و علم و فضیلت باقی میماند، و آنچه از متاع دنیویّه از ما باقی بماند مربوط به خلیفه بعد از ما خواهد بود و بهر نحو که خواسته باشد در آن تصرف میکند».

آنگاه ابوبکر چنین ادامه داد: ای فاطمه! تو بزرگترین زنان عالم هستی و بمنزله درختی هستی که طیّب و طاهر است و صاحب گلهای طیّب است، هرگز کسی حق ندارد تو را از مال و اموالت منع کند و تو را از اصلت (که از نسل پیامبر ـ صلیالله علیه و آله ـ هستی) جدا کند، حکم تو ای فاطمه نسبت به اموالت نافذ است و حتی تمام اموال من در تحت اختیار توست و امر تو در مورد اموال من هم نافذ است لکن هرگز گمان مبر که من نسبت به دستورات پدرت قدمی بر خلاف بر میدارم. (یعنی بی جهت، استدلال میآوری و من هرگز فدک را به تو باز نخواهم گرداند.)

پاسخ زهرا ـ علیهاالسّلام ـ به أبابکر

مضمون کلمات حضرت فاطمه ـ علیهاالسّلام ـ در پاسخ أبابکر به نحو فشرده بدین شرح است: «سبحان الله! آیا پدر من بر خلاف قرآن مجید سخنی میگوید؟ پس با اینکه در قرآن آیات ارث بسیار است، (چنانچه اشاره شد) و بخصوص اینکه قرآن بالصراحه میفرماید: «اولادهای انبیاء گذشته از پدرانشان ارث میبرند» چطور ممکن است که پدر من بر خلاف صریح قرآن فرموده باشد: «ما انبیاء ارث نمیگذاریم.»

و اما اینکه ادعا کردی پیغمبران ارث نمیگذارند و آنچه از آنان باقی بماند صدقه است و امر آن صدقات بعد از پیغمبر محوّل به خلیفه او خواهد بود، از چند جهت مخدوش و باطل است:

اول آنکه: این حدیث را پیغمبر کجا فرموده که به غیر از تو و چند نفر از حامیانت، کسی دیگر نشنیده است؟ اگر بگویی من این حدیث را در حضور مردم، در بالای منبر در جواب تو گفتم و اگر حدیث حقیقت نداشت مسلمین اعتراض میکردند خواهم گفت:

«اولاً ـ اکثر اهل مسجد مردمی منافقند و اسلامشان بغیر از لقلقه زبان چیزی نیست و این کسانی که در مسجد در گرد منبر تو نشستهاند همان کسانی هستند که میخواستند پیغمبر را در درّه «عقبه» شهید کنند.

ثانیاً: وقتی عمر خالد را موظف کرده تا با یکصد نفر با شمشیرهای برهنه روی زانوان، به گرد منبر تو بنشینند، چه کسی جرأت میکند بر سخنان تو ایرادی بگیرد، هر چند بر خلاف قرآن باشد؟»

دوم اینکه: میبایست این حدیث که جعل نمودهاید ـ در مورد اینکه پیغمبران ارث نمیگذارد، طوری جعل میکردید که بر خلاف صریح قرآن نباشد و لذا باید میگفتید: «أنا مِن بین الأنبیاء لا أُوَرَّثُ» یعنی فقط من از میان انبیاء ارث نمیگذارم، اما اینکه جعل کردهاید «نحن معاشرَ الأنبیاء لا ـ نُوَرَّث» یعنی «ما طائفه انبیاء ارث نمیگذاریم» بر خلاف منطق قرآن است زیرا قرآن میفرماید: «و وَرِث سلیمانُ داودَ»[۵] و «أولوا الأرحام بعضُها أولی بِبَعْضٍ فی کتابِ اللهِ»[۶] و «یوصیکُمُ اللهُ فی أولادِکُم للذَّکَرِ مثلُ حَظِّ الأُنْثَیَیْنِ»[۷] و «إنَّ تَرَکَ خَیْراً الوصیّهُ لِلْوالِدَیْنِ و الأقربینَ بالمعروفِ حقاً علی المتّقینَ»[۸] و از قول یحیی میفرماید: «ربَّ هَبْ لی مِنْ لَدُنْکَ وَلیّاً، یَرِثُنی وَ یَرِثُ مِن آلِ یَعقُوبَ»[۹]

سوم اینکه میگویی ارث پیغمبران اموال نیست بلکه فقط علم و حکمت و نبوت است، اگر میخواستی حدیث جعل کنی لا أقل «نبوت، را جزو میراث پیغمبران قرار نمیدادی، زیرا یکی از پیغمبران پدر من است و هر گز از آن حضرت نبوت به کسی بعنوان ارث انتقال نیافت، زیرا بر همه معلوم است که او خاتم پیغمبران است و پس از او پیغمبری نخواهد آمد.

چهارم اینکه: چطور همسران پدرم همه از شوهر ارث میبرند و اکنون در منزل پدرم از باب به ارث بردن منزل ساکنند، لکن من که دختر او میباشم از پدرم ارث نمیبرم؟!

پنجم اینکه: مگر فراموش کردی روزی را که شوهرم علی ـ علیهالسّلام ـ با عمویش عباس از برای احتجاج نزد تو آمدند و هر یک ادعای ارث پیغمبر را مینمودند، تو در پاسخ آنان گفتی: پیغمبر اکرم ـ صلّی الله علیه و آله ـ فرزند دارد و با وجود فرزند نه عمو ارث میبرد و نه پسر عمو.»

ششم اینکه: اگر پیغمبر ارث نمیگذارد پس چرا دختر تو عایشه، گفت: پیغمبر را در حجره من دفن نمائید و بنابر عدم ارث خانههای آن حضرت باید تمامی فروخته شود و جزو صدقات تقسیم بر فقراء و مساکین گردد، پس چرا زوجات آن حضرت را از خانههاشان بیرون نمیکنی تا فقراء و مساکین مدینه در خانه، جایگزین شوند؟!

هفتم اینکه: اگر (بنابر قبول حدیث جعلی) پیغمبران فرموده باشند ما خانه و عقار و ذهب و فضه به ازث نمیگذاریم مراد آنان این است که مال دنیا آنقدر ارزش ندارد که ما به آن دل خوش کنیم و بعنوان ارث به کسی دهیم بلکه ارثی که از ما باقی میماند برازنده و در خور شأن ماست و آن ارث، علم و حکمت و دانش و فقاهت است.

هشتم اینکه: ای ابابکر! به من میگویی تو راستگوی در قول و رفتار میباشی، اگر مرا راستگو میدانی، چرا ادعای مرا در مورد ارث بردن از پدر قبول نمیکنی؟!

نهم اینکه: مگر قلاع خیبر در سال هفتم هجرت فتح نشد و آیه «و آتِ ذالقربی حقَّهُ»[۱۰] در همان سال بعد از فتح خیبر بر

پیغمبر نازل نگردید و آن حضرت از طرف خدا مأمور نگشت تا اینکه فدک را به من بدهد؟ از طرفی فدک در حیات پدرم رسول الله ـ صلیالله علیه و آله ـ سه سال در دست من بود و فدک «نِحله» پدرم میباشد «و النّحلةُ هیَ الإعطاءُ من طیب النّفس» یعنی نحله، بخششی است که از روی طیب نفس وکمال رضایت به کسی بدهند، و پدرم فدک را در حال حیاتش به من بخشید و بخشش به «ذی رحم» شرعاً لزوم آور[۱۱] است و بنابراین حتی خود پیغمبر هم حق رجوع به فدک را نداشته است، پس تو به چه دلیلی حق مسّلم مرا غصب کردی؟

دهم اینکه: اگر من فدک را ارث خود میدانم به جهت این است که خواستم به مدارک قرآن بر تو احتجاج کرده باشم (و این از باب مماشات با خصم است) و الاّ فدک حتی در زمان حیات پیغمبر ـ صلیالله علیه و آله ـ متعلق به من بوده و پس از نزول آیه «و آت ذالقربی حقّه» از ملك پیغمبر ـ صلیالله علیه و آله ـ خارج شده است، و تو ای ابابکر به چه حقّی مِلك متصرّفی ام را از من گرفتی؟!

پاسخ ابوبکر چه بود؟

چون سخنان قاطع و محکم حضرت زهرا ـ علیهاالسّلام ـ به اینجا رسید و ابوبکر خود را محکوم دید بناچار به آخرین حربه خود متوصل شد و گفت:

«آیا در این ادعا که میگویی پدرت فدک را به تو بخشیده است شاهدی هم داری؟» زهرا ـ علیهاالسّلام ـ فرمود: «ای ابو بکر تو با من بر خلاف تمام دستورات شرع رفتار میکنی زیرا در اینکه فدک در حیات پیغمبر ـ صلیالله علیه و آله ـ به مدت سه سال در تصرف من بوده، هیچ شکّی نیست و تو خود میدانی که تصرف أماره ملکیّت است و از طرفی شما که مدّعی هستید فدک را پیغمبر ـ صلیالله علیه و آله ـ به من نداده است باید شاهد بیاورید، نه من، زیرا طبق قاعده «ألبیّنهُ علی المدّعی و الیمینُ علی من أنکر» شما مدعی هستید و باید اقامه بیّنه و شاهد نمائید مع ذلک من شاهد هم میآورم.»

آنگاه حضرت زهرا ـ علیهاالسّلام ـ فوراً امیرالمؤمنین علی ـ علیهالسّلام ـ و امام حسن ـ علیهالسّلام ـ و امام حسین ـ علیهالسّلام ـ و امّ أیمن را حاضر کرد.

حضرت علی ـ علیهالسّلام ـ و حسنین ـ علیهماالسّلام ـ به حقانیت زهرا ـ علیهاالسّلام ـ شهادت دادند و چون نوبت به شهادت امّ ایمن رسید ابتدا رو به ابابکر کرده وگفت: «اول از تو سؤال میکنم، آیا از پیغمبر خدا ـ صلیالله علیه و آله ـ شنیدهای که درباره من فرمود: «اُمّ أیمن إمرءَةٌ من أهل الجنّه» یعنی اُمّ ایمن از زنان بهشتی است؟»

ابابکر گفت: «آری شنیدهام.»

ام ایمن گفت: «فَأُشْهِدُ اَنَّ اللهَ عزَّوجل أَوحی إلی رسولِ اللهِ ـ صلیالله علیه و آله ـ «فآتِ ذالقربی حقَّه» فجَعَلَ فدك لها طُعمهً بأمرِ الله.»

یعنی: «پس من که به گفته پیامبر از زنان بهشتی خواهم بود شهادت میدهم به اینکه خداوند سبحان وحی فرستاد به سوی پیغمبر خود به اینکه «حق ذالقربی را بده» و آن حضرت فدک را به امر الهی به زهرا داد.»

ابابکر به ناچار نوشت که فدک را تحویل فاطمه ـ علیهاالسّلام ـ دهند لکن در این أثنا عمر دست دراز کرد و نامه را گرفت و پاره کرد و گفت:

«لا تُقْبَلُ شَهادةُ امرءَةٍ عَجَمِیَّةٍ لا تفصح و أمّا علیٌّ فجَرَّ النّارَ الی قُرصِهِ»

یعنی: «ما هرگز شهادت یک زن عجمیّه را قبول نخواهیم کرد و اما علی هم آتش را به روی قرص نان خود میکشد تا نانش

پخته گردد (کنایه از اینکه قصد دارد تا با شهادت (نعوذ بالله) دروغ ذی نفع گردد) امام حسن ـ علیهالسّلام ـ و امام حسین ـ علیهالسّلام ـ هم که کودک خردسال بیش نیستند ولذا شهادت این دو کودک نیز مورد قبول نیست. (به خدا پناه میبریم از هجویّات و مزخرفات و جسارات او).

در اینجا بود که زهرا ـ علیهاالسّلام ـ حق خود را از دست رفته دید و لذا با غضب و ناراحتی تمام مسجد را ترک کرد و پس از تضرع و زاری بر سر قبر پدر با دلی پر از غم و شکسته خاطر به منزل بازگشت.

اسناد

[۱] . چهارده معصوم، ج۱،ص ۲۷۹.

[۲] . صحیح بخاری ج ۳ ،ص ۴۰، چاپ مصر ۱۳۰۴ه. ق

[۳] . شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۴

و اما کتب معتبره اهل تسنن که متعرض قضیه غصب فدک گردیدهاند بسیارند و اگر کسی خواسته باشد به آنها مراجعه کند به کتاب شریف الغدیر، تألیف علامه امینی (رحمه الله علیه) مراجعه کند و مع ذلک ما در اینجا به چند کتاب اشاره میکنیم: فتوح البلدان، البلاذری ص۳۸ـ صواعق، لإبن حجر ص۲۲ـ شرح نهج البلاغه لإبن ابی الحدید المعتزلی، ج۴ ص۷۸ تا ۱۰۶ـ صحیح بخاری، کتاب فرائض ج۴ ص۱۰۱ و کتاب الجهاد، ج۱ ص۱۱۵ و ج۳ ص۴۰ سیره حلبی، ج۳، ص ۳۹۰، صحیح بخاری، ج۳، ص ۴۰، چاپ مصر، سال ۱۳۰۴ ه.ق.

[۴] . سوره توبه آیه ۱۳

[۵] . سوره نمل آیه ۱۵.

[۶] . سوره انفال آیه ۷۵.

[۷] . سوره نساء آیه ۱۱.

[۸] . سوره بقره آیه ۱۸۰.

[۹] . سوره مریم آیه ۵ و۶

[۱۰] .سوره اسراء آیه ۲۶.

[۱۱] . یعنی دیگر قابل باز پس گرفتن نیست.

اهل سنت باید پاسخ دهند که چرا ؟

شرکت عمر ، ابوبکر و عثمان و ... در ترور نافرجام رسول خدا (ص)

پاسخ :

این مطلب که برخی از صحابه قصد داشتهاند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را ترور کنند ، از دیدگاه شیعه و سنی قطعی است ؛ چنانچه در قرآن کریم آمده است :

يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ ما قالُوا وَ لَقَدْ قالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلامِهِمْ وَ هَمُّوا بِما لَمْ يَنالُوا وَ ما نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْناهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ

فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْراً لَهُمْ وَ إِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ عَذاباً أَليماً فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ وَ ما لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصيرٍ .
التوبه / ۷۴

منافقان به نام خدا سوگند یاد می‌کنند که چیز بدی نگفتند (چنان نیست) آنان سخنان کفرآمیز بر زبان آوردند و بعد از اسلام آوردن ، کافر شدند و تصمیماتی اتخاذ کردند که موفق به انجام آنها نشدند (سوء قصد بجان رسول خدا) آن ها به جای آن که در برابر نعمت و ثروتی که به فضل و بخشش خدا و پیامبرش نصیب آنها شده ، سپاسگزار باشند ، در مقام کینه و دشمنی بر آمدند ، با اینحال اگر توبه کنند برای آنها بسیار بهتر است و اگر نافرمانی کنند ، خدا آنها را در دنیا و آخرت به عذابی بس دردناک مجازات خواهند کرد و در روی زمین هیچ دوست و یاوری برای آنان نخواهد بود .

بسیاری از مفسرین اهل سنت در تفسیر « وَ هَمُّوا بِما لَمْ يَنالُوا » گفته‌اند که مراد کسانی هستند که قصد داشتند در بازگشت از جنگ تبوک رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را ترور نمایند ؛ چنانچه سیوطی مفسر مشهور اهل سنت می‌نویسد :

وأخرج البيهقي في الدلائل عن عروة رضي الله عنه قال رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم قافلا من تبوك إلى المدينة حتى إذا كان ببعض الطريق مكر برسول الله صلى الله عليه وسلم ناس من أصحابه فتآمروا أن يطرحوه من عقبة في الطريق فلما بلغوا العقبة أرادوا أن يسلكوها معه فلما غشيهم رسول الله صلى الله عليه وسلم أخبر خبرهم فقال من شاء منكم أن يأخذ بطن الوادي فإنه أوسع لكم وأخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم العقبة وأخذ الناس ببطن الوادي الا النفر الذين مكروا برسول الله صلى الله عليه وسلم لما سمعوا ذلك استعدوا وتلثموا وقد هموا بأمر عظيم وأمر رسول الله صلى الله عليه وسلم حذيفة بن اليمان رضي الله عنه وعمار بن ياسر رضي الله عنه فمشيا معه مشيا فامر عمارا أن يأخذ بزمام الناقة وأمر حذيفة يسوقها فبينما هم يسيرون إذ سمعوا وكزة القوم من ورائهم قد غشوه فغضب رسول الله صلى الله عليه وسلم وأمر حذيفة أن يردهم وأبصر حذيفة رضي الله عنه غضب رسول الله صلى الله عليه وسلم فرجع ومعه محجن فاستقبل وجوه رواحلهم فضربها ضربا بالمحجن وأبصر القوم وهم متلثمون لا يشعروا انما ذلك فعل المسافر فرعبهم الله حين أبصروا حذيفة رضي الله عنه وظنوا ان مكرهم قد ظهر عليه فأسرعوا حتى خالطوا الناس وأقبل حذيفة رضي الله عنه حتى أدرك رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما أدركه قال اضرب الراحلة يا حذيفة وامش أنت يا عمار فأسرعوا حتى استووا بأعلاها فخرجوا من العقبة ينتظرون الناس فقال النبي صلى الله عليه وسلم لحذيفة هل عرفت يا حذيفة من هؤلاء الرهط أحدا قال حذيفة عرفت راحلة فلان وفلان وقال كانت ظلمة الليل وغشيتهم وهم متلثمون فقال النبي صلى الله عليه وسلم هل علمتم ما كان شأنهم وما أرادوا قالوا لا والله يا رسول الله قال فإنهم مكروا ليسيروا معي حتى إذا طلعت في العقبة طرحوني منها قالوا أفلا تأمر بهم يا رسول الله فنضرب أعناقهم قال أكره أن يتحدث الناس ويقولوا ان محمدا وضع يده في أصحابه فسماهم لهما وقال اكتماهم .

الدر المنثور - جلال الدين السيوطي - ج ۳ - ص ۲۵۹ .

بیهقی در دلائل النبوة از عروه روایت کرده که او گفت: هنگامی که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله با مسلمین از تبوک مراجعت می کرد و در راه مدینه بسیر خود ادامه می‌داد ، گروهی از اصحاب او اجتماعی کردند ، و تصمیم گرفتند که آن جناب را در یکی از گردنه‌های بین راه به طور مخفیانه از بین ببرند ، و در نظر داشتند که با آن حضرت از راه عقبه حرکت کنند .

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از این تصمیم خائنانه مطلع شد و فرمود : هر کس میل دارد از راه بیابان برود ؛ زیرا که آن راه وسیع است و جمعیت به آسانی از آن می گذرد ، حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) هم از راه عقبه که منطقه کوهستانی بود به راه خود ادامه داد ، اما آن چند نفر که اراده قتل پیغمبر را داشتند برای این کار مهیا شدند ، و صورت های

خود را پوشانیدند و جلو راه را گرفتند. حضرت رسول امر فرمود ، حذیفهٔ بن یمان و عمار بن یاسر در خدمتش باشند ، و به عمار فرمود : مهار شتر را بگیرد و حذیفه هم او را سوق دهد ، در این هنگام که راه می‌رفتند ناگهان صدای دویدن آن جماعت را شنیدند ، که از پشت سر حرکت می کنند و آنان حضرت رسول را در میان گرفتند و در نظر داشتند قصد شوم خود را عملی کنند .

پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از این جهت به غضب آمد ، و به حذیفه امر کرد که آن جماعت منافق را از آن جناب دور کند ، حذیفه به طرف آن ها حمله کرد و با عصائی که در دست داشت ، بر صورت مرکب‌های آنها زد و خود آنها را هم مضروب کرد ، و آنها را شناخت ، پس از این جریان خداوند آنها را مرعوب نمود و آنها فهمیدند که حذیفه آنان را شناخته و مکرشان آشکار شده است ، و با شتاب و عجله خودشان را به مسلمین رسانیدند و در میان آنها داخل شدند .

بعد از رفتن آنها حذیفه خدمت حضرت رسول رسید ، و پیغمبر فرمود : حرکت کنید ، و با شتاب از عقبه خارج شدند ، و منتظر بودند تا مردم برسند ، پیغمبر اکرم فرمود : ای حذیفه شما این افراد را شناختید ؟ عرض کرد : مرکب فلان و فلان را شناختم ، و چون شب تاریک بود ، و آن‌ها هم صورت‌های خود را پوشیده بودند ، از تشخیص آنها عاجز شدم .

حضرت فرمود: فهمیدید که اینها چه قصدی داشتند و در نظر داشتند چه عملی انجام دهند ؟ گفتند : مقصود آنان را ندانستیم ، گفت : این جماعت در نظر گرفته بودند از تاریکی شب استفاده کنند و مرا از کوه بزیر اندازند ، عرض کردند :

یا رسول اللّٰه ! امر کنید تا مردم گردن آنها را بزنند ، فرمود : من دوست ندارم مردم بگویند که محمد اصحاب خود را متهم می کند و آنها را می کشد ، سپس رسول خدا آن‌ها را معرفی کرد و فرمود : شما این موضوع را ندیده بگیرید و ابراز نکنید .

اما این که این افراد چه کسانی بوده‌اند روشن نیست . برخی از علمای اهل سنت همانند ابن حزم اندلسی که از استوانه‌های علمی اهل سنت به شمار می‌رود نام این افراد را آوره است . وی در کتاب المحلی می‌نویسد:

ان أبا بكر وعمر وعثمان وطلحهٔ وسعد بن أبی وقاص رضی الله عنهم أرادوا قتل النبی صلی الله علیه وسلم وإلقاءه من العقبهٔ فی تبوك.

المحلی، ابن حزم، ج ۱۱، ص ۲۲۴، وفات: ۴۵۶، ناشر: دار الفکر، توضیحات: طبعهٔ مصححهٔ ومقابلهٔ علی عدهٔ مخطوطات ونسخ معتمدهٔ کما قوبلت علی النسخهٔ التی حققها الأستاذ الشیخ أحمد محمد شاکر .

ابوبکر ، عمر ، عثمان ، طلحه ، سعد بن أبی وقاص ؛ قصد کشتن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را داشتند و می‌خواستند آن حضرت را از گردنه‌ای در تبوک به پایین پرتاب کنند .

البته ابن حزم ، وقتی این حدیث را نقل می کند ، تنها اشکالی که به روایت دارد ، وجود ولید بن عبد الله بن جمیع در سلسله سند آن است و لذا می گوید که این روایت موضوع و کذب است .

ما در این جا نظر علمای علم رجال و بزرگان اهل سنت را در باره ولید بن عبد الله نقل می کنیم تا ببنیم که نظر ابن حزم از نظر علمی چه ارزشی دارد و تا چه اندازه قابل قبول است .

وقتی به کتاب‌های رجالی اهل سنت مراجعه می کنیم ، می بینیم که بسیاری از علمای اهل سنت ، ولید بن عبدالله بن جمیع را توثیق کرده و او را صدوق و ثقه خوانده‌اند ؛ چنانچه ابن حجر عسقلانی ، حافظ علی الإطلاق اهل سنت و یکی دیگر از استوانه‌های علمی اهل سنت در تقریب التهذیب در باره او می‌نویسد:

۷۴۵۹ – الولید بن عبد الله بن جمیع الزهری المکی نزیل الکوفهٔ صدوق.

تقریب التهذیب،ابن حجر، ج ۲، ص ۲۸۶، وفات: ۸۵۲، دراسهٔ وتحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، چاپ: الثانیهٔ، سال چاپ:

۱۴۱۵ - ۱۹۹۵ م، ناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان، توضيحات: طبعة مقابلة على نسخة بخط المؤلف وعلى تهذيب التهذيب وتهذيب الكمال .

و همچنين ابن سعد در الطبقات الكبرى می‌نويسد:

الوليد بن عبد الله بن جميع الخزاعی من أنفسهم وكان ثقة وله أحاديث .

الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، ج ۶ – ص ۳۵۴، وفات: ۲۳۰، چاپخانه: دار صادر، بيروت، ناشر: دار صادر، بيروت .

و عجلی در معرفة الثقات خودش می‌نويسد:

الوليد بن عبد الله بن جميع الزهری مكی ثقة.

معرفة الثقات،العجلی، ج ۲ – ص ۳۴۲، وفات: ۲۶۱، چاپ: الأولی، سال چاپ: ۱۴۰۵، ناشر: مكتبة الدار، المدينة المنورة .

و نيز رازی در كتاب الجرج و التعديل در باره او می‌نويسد:

نا عبد الرحمن نا عبد الله بن أحمد بن محمد بن حنبل فيما كتب إلی قال قال أبی: الوليد بن جميع ليس به بأس . نا عبد الرحمن قال ذكره أبی عن إسحاق بن منصور عن يحيی بن معين أنه قال: الوليد ابن جميع ثقة . نا عبد الرحمن قال سئل أبی عن الوليد بن جميع فقال: صالح الحديث . نا عبد الرحمن قال سألت أبا زرعة عن الوليد بن جميع فقال: لا بأس به.

الجرح والتعديل،الرازی، ج ۹، ص ۸، وفات: ۳۲۷، چاپ: الأولی، سال چاپ: ۱۳۷۱ - ۱۹۵۲ م، چاپخانه: مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية، بحيدر آباد الدكن، الهند، ناشر: دار إحياء التراث العربی، بيروت، توضيحات: عن النسخة المحفوظة فی كوپريلی (تحت رقم ۲۷۸) وعن النسخة المحفوظة فی مكتبة مراد ملا (تحت رقم ۱۴۲۷) وعن النسخة المحفوظة فی مكتبة دار الكتب المصرية (تحت رقم ۸۹۲) .

و مزی در تهذيب الكمال می‌نويسد:

قال عبد الله بن أحمد بن حنبل عن أبيه، وأبو داود: ليس به بأس . وقال إسحاق بن منصور، عن يحيی بن معين: ثقة. وكذلك قال العجلی وقال أبو زرعة: لا بأس به وقال أبو حاتم: صالح الحديث.

تهذيب الكمال،المزی، ج ۳۱، ص ۳۶ – ۳۷، وفات: ۷۴۲، تحقيق: تحقيق وضبط وتعليق: الدكتور بشار عواد معروف، چاپ: الرابعة، سال چاپ: ۱۴۰۶ – ۱۹۸۵ م، ناشر: مؤسسة الرسالة، بيروت، لبنان.

و ذهبی از بزرگترين علمای رجال اهل سنت در ميزان الاعتدال در باره وليد بن جميع می‌نويسد:

وثقه ابن معين، والعجلی. وقال أحمد وأبو زرعة: ليس به بأس. وقال أبو حاتم: صالح الحديث.

ميزان الاعتدال، الذهبی، ج ۴، ص ۳۳۷، وفات: ۷۴۸، تحقيق: علی محمد البجاوی، چاپ: الأولی، سال چاپ: ۱۳۸۲ - ۱۹۶۳ م، ناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر - بيروت – لبنان .

و از هم? اين‌ها مهمتر اين‌كه مسلم نيشابوری در صحيح مسلم دو بار از وليد بن عبد الله بن جميع روايت نقل كرده است: يک بار در جلد ۵، ص ۱۷۷ ذيل باب الوفاء بالعهد، و بار ديگر در ج۸، ص ۱۲۳ در كتاب صفات المنافقين و احكامهم. و اين نشان می‌دهد كه وليد بن عبد الله از نظر ايشان موثق بوده است كه از او حديث نقل می‌كند و گرنه نبايد نقل می‌كرد. و اگر كسی بخواهد وليد بن عبدالله را تضعيف كند، بايد نام صحيح را نيز از كتاب صحيح مسلم بردارد.

در نتيجه وليد بن عبد الله بن جميع ثقه است و به تبع آن اين روايت نيز كاملا صحيحه است .

البته ما به صحت و سقم اين مطلب كه آن‌ها در اين ترور شركت داشته‌اند يا نه ، كاری نداريم ما فقط می‌خواستيم سخن ابن حزم اندلسی را از نظر علمی نقد و بررسی كنيم .

پس در حقیقت این علمای اهل سنت هستند که باید از این مطلب جواب دهند که چرا ابن حزم اندلسی چنین روایتی را نقل و به صورت غیر عالمانه آن را رد کرده است.

بخش چهارم : شیعیان اهل سنت واقعی

بخش چهارم : شیعیان اهل سنت واقعی

(عالم بزرگوار آیت الله ضیاء آبادی دام ظله)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی نبینا و حبیب الهنا محمّد صلی الله علیه و آله الطاهرین , سیّما بقیۀ الله الاعظم مولانا الحجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف و لعنت الله علی اعدائهم اجمعین الی قیام یوم الدین ,السلام علی المهدی الذی وعدالله عزوجلّ به الامم ان یجمع به الکلم و یلمّ به الشعث و یملأ به الارض قسطا و عدلا و یمکن له و ینجز به الوعد المومنین

مسأله ی اهل بیت علیهم السلام پس از قرآن بنا بر مدلول صریح و محکم حدیث ثقلین پایه ی اصلی و اساسی مکتب تشیّع است این حدیث باید در دلهای مردم شیعه همانند قرآن عزیز رسوخ پیدا کند همان گونه که قرآن را شدیدا مورد توجه قرار می دهیم حداقل به اندازه ی آن حدیث شریف ثقلین را مورد توجه و دقت قرار دهیم زیرا این حدیث شریف برای ما نقش کلیدی دارد کلام رسول الله بدلیل آنکه وحی است باید به عنوان اصل دوم در کنار قرآن عزیز قرار داده شود .

در اینکه کلام پیامبر و به عبارت دیگر حدیث آن حضرت وحی است تردیدی وجود ندارد منتهی گاهی وحی معجزه است مانند قرآن و گاهی بر مرحله ی اعجاز نمی رسد ولی به هر حال وحی است چنانچه قرآن شریف خود بر این صحّه گذاشته و می فرماید:

«و ما ینطق عن الهوی ان هو الاّ وحی یوحی » (نجم /۵۳)

«پیامبر به هوای نفس سخن نمی گوید بلکه هر چه می گوید وحی است که از جانب پروردگارش به وی رسیده است»

سخنی درباره حدیث شریف ثقلین

تردیدی نیست که این حدیث را بسیار شنیده اید هدف ما آن است که به آن توجه بیشتری شود تکرار شود و به بار مفهمومی اش نیز عنایت و دقت کافی بشودتا روشن شود رسول خدا نظر مبارکشان ازاین سخن چه بوده ؟ آیا پیامبرگرامی اسلام تنها هدف و وظیفه ی سنگین الهی اش ابلاغ قرآن بود و بس و یا اینکه قرآن به تنهایی برای هدایت انسان به نور و تفهیم مسائل اساسی زندگی او و در نتیجه برای رساندن انسان به سعادت و زندگی صحیح و شایسته او کافی نیست؟

اگر بگوییم : نظر آن حضرت بیش از همه ی اینها روشن کردن موقعیت بسیار عظیم و شایسته امیرالمومنین علی بن ابی طالب بود اغراق نگفته ایم .

حدیث شریف ثقلین بحدّ تواتر بلکه فوق تواتر از طریق فریقین (شیعه و سنی) از رسول خدا روایت شده است [تنها از طرق اهل سنت در حدود بیست و دو تن از اصحاب رسول خدا آن را از آن حضرت روایت کرده اند]

خلاصه علاوه بر شیعه بزرگان حفّاظ حدیث و علمای اهل سنت اعم از فقهاء و مفسّرین و مورّخین و .... آنها از طرق بسیار

زیـاد از رسول خـدا روایت کرده انـد که فرمود: « انّی تـارک فیکم الثّقلین :کتـاب الله و عترتی , ما ان تمسـکتم بهما لن تضـلّوا بعـدی ابدا, فلا تتقدموهم فتهلکوا , و لا تقصـرواعنهم فتهلکوا و لا تعلّموهم فانّهم اعلم منکم و ان اللّطیف الخبیر انبئنی انهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض »

[کنز العمال ج ۱ ص ۱۸۵ و۱۸۶ و این حدیث را با کم و زیادی در الفاظ آن اعلام و حفاظ نامبرده اهل سنت نیز روایت کرده اند مثل : حافظ دارمی در سـنن ج ۲ ص ۴۳۱ و ۴۳۲ / حافظ مسـلم بن حجاج قشـیری در جامع الصحیح ج ۷ ص۱۲۲ و۱۲۳ / حافظ بیهقی در سـنن کبری ج ۲ ص ۱۴۸ و ۱۴۹ . ج۷ ص ۳۰ و ۳۱ / حافـظ ابن مغازلی جلالی شافعی در مناقب علی بن ابی طالب ص۲۳۶ / حافظ ابن فرّا بغوی درمصابیح السنه ج۲ ص۲۰۲ / سبط بن جوزی در تذکره الخواص ص۳۲۲ و ۳۲۳]

من در میان شـما دو امانت سـنگین و گرانقدر از خود بجا می گذارم :یکی قرآن (کتاب خدا)و آن یکی اهل بیت و عترت من است اگر به آن دو چنگ بزنیـدو آنها را در میان خود حاکم قرار دهید پس از من هرگز به ضـلالت وگمراهی نمی افتید ازآن پیشـی نگیریـد که هلاک می شویـدو از آن عقب نمانید که باز هلاک می شوید چیزی به آنها یاد ندهید که آنها اعلم از شـما هستند خداوند حکیم و خبیر بر من خبر داده که آن دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا درکنار حوض کوثر به من ملحق شوند .

دقّت فرماییـد این حـدیث که هماننـد قرآن از ساحت مقـدّس رسول خـدا صادر شـده و در حجیّت آن کمترین تردیدی وجود نـدارد به صـراحت تمام هـدایت امّت را دوچیز معرفی کرده است و آن دو قرآن و عترت است هرکـدام به تنهایی مفید هدایت نیست که هیچ ، بلکه می توان گفت موجب ضلالت هم می شود.

شفا بخشی مشروط قرآن

قرآن خود گویای آن است که خاصیّت شفا بخشی دارد چنانچه دراین آیه شریفه آمده است :

« و ننزّل من القرآن ما هو شـفاء و رحمه » (ما چیزی از آیات قرآن فرو فرسـتادیم که شفا بخش مومنین از انحرافات و کجرویها بوده باعث فرا گیری رحمت و فضل الهی است .) [اسراء/۱۷]

درست است که شـفا بخش است ولی برای چه کسـی ؟ روشن است که برای مـومنین شـفابخش است و منظور قرآن از ایمـان اسـلام ظـاهری نیست بلکه هـدف آن ایمـان آوردن و چنـگ زدن به ذیـل ولای امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السـلام و اولاد معصومین او می باشد .

بنابراین اگر قرار شود قرآن شفا بخش را , ظالمین و بیگانگان تفسیر و تبیین نمایند آنگاه همین قرآن شفابخش ، جز خسارت , ضلالت , مرض و بدبختی چیزی از خود پس نمی دهد.

« و لا یزید الظالمین الّا خسارا» (قرآن برای ظالمین جز خسارت چیزی افاده نمی کند) [اسراء/۱۷]

ظالمین چه کسانی هستند؟

مراد از ظالمین در آیه شـریفه کسانی هسـتند که به ظاهر دم از اسـلام می زنند اما سـر تسلیم درمقابل امامت و ولایت اهل بیت پیامبر فرود نمی آورند .

قرآن به حال اشخاصـی از این قماش نفعی ندارد , شفا بخش نیست و زیانبار است زیرا قرآن خود چنین تحدّی می کند که من برای مومنین شـما شـفا بخشم ، چون نسبت به مومنین دارویی درکنـار طبیبم و برای ظـالمین زیانبارم زیرا نسبت به سـتمکاران

همانند داروی بدون طبیبم ،

حکم عقل هم همین است

چرا قرآن به تنهایی زیانبار است؟
بدیهی است یک کتاب تربیتی که سبکش کلّی گویی است حتما نیاز به مفسّر دارد قرآن شریف که کتاب تربیتی و کتاب هدایت است و سبکش کلّی گویی است نیاز به مبیّن دارد آن هم مبیّن معصوم , یعنی کارشناس متخصّص مصون از خطا تا بتواند این کتاب را تفسیر و تبیین نماید.

ظاهر و باطن قرآن را چه کسانی می دانند؟

امام باقر علیه السلام فرمود: « ما یستطیع احد ان یدعی عنده جمیع القرآن کلّه ظاهره و باطنه غیر الاوصیاء» (جز اوصیای رسول خدا هیچ کس نمی تواند ادعا کند که همه علوم قرآن اعم از ظهر و باطن آن در پیش اوست) [بحارالانوار ج۹۲ص ۸۸]
و نیز فرمود:
« لیس شیء ابعد من عقول الرجال من تفسیر القرآن انّ الآیه تنزل اوّلها فی شیء و اوسطها فی شیء و آخرها فی شیء »
(هیچ چیز از عقل های مردم دورتر از تفسیرقرآن نیست زیرا یک آیه ممکن است اولش درباره چیزی و وسطش درباره چیز دیگر و آخرش درباره چیزی غیر آن دو نازل شده باشد)
مگر از قدرت هر کسی بر می آید که اسرار و رموز نهان و پیچیده کتاب خدا را بداند و پرده از راز آن بردارد بعد به دنبالش می فرماید:
« انما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا » من میلاد الجاهلیه
(به درستی که خدا می خواهد پلیدی شرک و جهل و گناه و شکّ را از شما اهل بیت پیامبر زدوده و شما را از زایش جهل پاک و پاکیزه نماید .)
ائمه طاهرین تنها گروهی هستند که از زایش جهل به دور و مولود علمند و تشکل یافته در دریای رحمت و منبع فضل و درایت و معرفتند تنها آنها باید به عنوان مبیّن و مفسّر قرآن به تفسیر و تبیین قرآن ، آن اقیانوس بیکران اسرار و رموز دستگاه آفرینش پردازند و امّت اسلام را به راهی که رساندن او را به هدف نهایی تضمین می نماید راهنما باشند .

نیاز سنّت رسول خدا به مبین معصوم

حالا نه تنها قرآن مجید به مبیّن معصوم نیاز دارد بلکه سنّت شریف رسول خدا نیز همین طور است . سنّت رسول خدا گفتار و رفتار و عمل پیامبر را در بر می گیرد , رفتار و عمل رسول خدا نیز همچون گفتار آن حضرت حجّت است .
« ما آتاکم الرّسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» (آنچه را که پیامبر خدا شما را بدان امر می کند بگیرید و از هر آنچه شما را از آن باز می دارد دوری جوئید) [حشر/ ۵۹]
با استناد به این آیه شریفه می توان گفت رفتار و گفتار رسول خدا حجّت است امّا چه کسی می تواند بگوید که پیامبر درکجا چه گفته؟ و چه کارکرده ؟ تا بدین ترتیب هم رفتارش برای ما روشن شود و هم گفتارش که سنّت رسول الله همین است و

بس ؟ .

آیا سنی ها به راستی اهل سنت هستند؟

اینکه سنّی ها می گویند ما اهل سنّت هستیم آیا می توانند بگویند سنّت یعنی چه ؟ اینها سنّت پیامبر را ازکجا و از چه کسی گرفته اند؟ آیا اینها با خود پیامبر بوده اند ؟اینها نشخوارهای ابو حنیفه وشافعی را گرفته و بجای سنّت پیامبر جا زده اند از ابو بکر و عثمان لعنت الله علیهما شنیده اند در صورتیکه تنها اهل بیت رسول خدا به رفتار وگفتار آن حضرت و انگیزه ها وهدفهای آن آشنا بودند بنابراین سنّتی که از غیر طریق ایشان روایت شود پشیزی ارزش ندارد زیرا نامبردگان اکثرا خواسته ها و هوی و هوس های خود و احیانا بسیار یا ازآداب و رسوم جاهلیّت را که هنوز از اعماق وجودشان رخت برنکنده بود بصورت حدیث از رسول خدا روایت کرده و از مجموع اینها معجونی ساخته و پرداخته اند که گویای چیز مهمی از کردار و گفتار رسول خدا نیست .

خلاصه :گذشته از قرآن , خود سنّت رسول خدا نیز نیاز مبرمی به مبیّن و ناقل معصوم دارد معصوم باید بگوید: پیامبر چه کار کرده ؟ وچه گفته است ؟ نه اشخاصی از قماش ابوهریره و سمره بن جندب .

مقایسه روایت امیرالمومنین از رسول خدا با روایت ابوهریره

آیا کسی که تمام اوقات عمرش را در کنار رسول خدا سپری کرده و اوّل از همه به آن حضرت ایمان آورده و بدو پیوسته است وآخرین کسی که ازآن حضرت جدا شده است یعنی امیرالمومنین علی بن ابی طالب و فرزندان معصومش شایستگی روایت سنّت رسول خدا را دارند یا دیگران ؟ حضرت امیرالمومنین علی از همان لحظه اول ولادت که هنوز چشم به روی مادر نگشوده و هنوز پستان مادرش را به دهان نگرفته بود خود را به آغوش آکنده از مهر و عطوفت پیامبر انداخته و برای اولین بار چشم به جمال عالم آرای آن حضرت می گشاید و اولین غذایش را در طلوع زندگی با عظمتش از سر انگشتان معجزه آفرین پیامبر به دهانش سرازیر می شود از همان آغاز زندگی اش در کنار پیامبر بوده و در دامان پیامبر خدا تربیت شده و مراحل رشدش را پشت سر گذاشت و بعدها هم در تمام اوقات عمرش در سفر و در حضر شب و روز همراه پیامبر خدا بوده است همانگونه که خود در نهج البلاغه فرموده :

« وضعنی فی حجره و أنا ولید ,کان یضمّنی الی صدره , و یکنفنی فی فراشه , و کان یمضغ الشّی ء ثمّ یلقمنیه » (مرا که کودک نوزادی بیش نبودم به دامنش گرفت و در بسترش د رکنار خود خوابانیده و به سینه ی خود می چسبانید غذا را نخست د ردهان خود جویده و نرم کرده و سپس در دهان من می گذاشت .)

«لقد کنت أتّبعه إتّباع الفصیل أثر أمّه » (و همانند بچه شتر که همواره به دنبال مادرش راه برود به دنبالش راه می رفتم به صحرا می رفت او را دنبال می کردم به خانه می آمد به دنبالش بودم جایی که جز من کسی او را نمی دید.) , « أری نور الوحی و الرّساله و أشمّ ریح النّبوه » (در خلوت راز که جز من کسی را بدان راهی نبود نور وحی و رسالت را می دیدم و عطر نبوت را استشمام می کردم و وقتی که صدای وحی را شنیدم خطاب به من فرمود : « انّک تسمع ما أسمع و تری ما أری » (هر چه را که من می شنوم تو هم می شنوی و هرچه را که من می بینم تو نیز می بینی) , « إلّا أنّک لست بنبیّ و لکنّک لوزیر» (ولی تو پیامبر نیستی بلکه وزیر من هستی) [نهج البلاغه خطبه ۱۹۲ معروف به خطبه قاصعه]

با این حساب آیا کسی که در تمام دوران عمرش در سفر در حضر از کودکی گرفته تا آخرین لحظه عمرش با پیامبر بوده او بایدکردار و گفتار پیامبر را برای امت اسلامی روایت کند یا ابوهریره و سمره بن جندب ؟ و یا ابوحنیفه ؟ اینها بر اساس کدام صلاحیت و شایستگی دست به نقل سنت رسول خدا می زنند و قرآن شریف را تبیین و تفسیر می نمایند ؟ آیا کسی جز دیوانگان که فکرشان را در اختیار هر کسی قرار می دهند از چنین اشخاصی پیروی می کنند؟ اینها با تدلیس و دروغ درخدمت جناحهای سیاسی شهوتران از مجموعه تمایلات خود و سرورانشان معجون تهوّع آوری به نام سنت ساخته و پرداخته و به خورد مردم بیچاره داده اند؟

اکنون جا دارد نتیجه تتبع یک محقق زحمت کشیده از اهل تسنن در رابطه با مقایسه و احادیث روایت شده از امیرالمومنین با احادیث روایت شده از ابوهریره را که از این رهگذر به نتیجه شگفت و بحث آوری رسیده به عرض شنوندگان محترم برسانم :

او می گوید : به پندار اهل سنت کلیه احادیثی که حضرت علی از رسول خدا روایت کرده (۵۸۶) حدیث و شمار احادیثی که ابوهریره از آن حضرت روایت کرده (۵۳۷۴) حدیث است .

بعد میگوید : امیرالمومنین مدت سی و چهار سال تمام در کنار پیامبر بزرگوار بوده و در این مدت احادیثی که از رسول خدا شنیده است ۵۸۶ حدیث است اما ابوهریره که در اواخر عمر پیامبر به حضور آن حضرت شرفیاب شده و اسلام آورده و نوزده ماه بیشتر آن حضرت را درک نکرده تعداد احادیثی که در این مدت از پیامبر اکرم شنیده ۵۳۷۴ حدیث است حالا برای اینکه مشخص شود امام علی هر روز چند حدیث از رسول خدا شنیده (۵۸۶) حدیث را به ۱۲۰۳۶ که تعداد روزهای سی و چهار سال زندگی تنگاتنگ آن حضرت در کنار رسول خدا بوده و از ۳۴×۳۵۴=۱۲۰۳۶بدست آمده تقسیم می کنیم نتیجه این می شود که امام علیه السلام در هر بیست روز یک حدیث از پیامبر شنیده است و با ضرب ۱۹ تعداد ماههایی که ابوهریره در خدمت رسول خدا بوده در عدد ۳۰ که تعداد روزهای یک ماه است نتیجه می شود که او در تمام عمرش فقط پانصد و هفتاد روز توانسته است درک حضور پیامبر را نماید ،حالا اگر ۵۳۷۴ را که تعداد روایات او از پیامبر است بر پانصد و هفتاد که تعداد روزهایی است که او حضر پیامبر را درک کرده تقسیم کنیم نتیجه این می شود که ابوهریره در هر روز ده حدیث از رسول خدا شنیده است!!! .

با کمال حیرت می بینیم که امیرالمومنین هر بیست روز یک حدیث و ابوهریره هر روز ده حدیث از پیامبر شنیده اند , با توجه به مدتی که هر کدام از این دو نفر حضور رسول خدا را درک کرده اند این موضوع خیلی عجیب و باور نکردنی است چون اصولا نمی توان باور کرد که امیرالمومنین با آن ولع شدیدش به استفاده از رسول خدا هر بیست روز یک حدیث و ابوهریره با آن بازیگوشی و غرق در شکم پرستی و دریوزگی هر دو روز بیست حدیث از رسول خدا شنیده باشد , حالا ـ چرا روات و علمای حدیث اهل سنت مسأله را به این شکل درآورده اند ؟

معلوم است زیرا اساس کار آنها دروغ و تدلیس و کتمان حق است :

« لا تلبسوا الحقّ بالباطل و تکتموا الحقّ و أنتم تعلمون » (در حالیکه شما علم یقین به حق دارید با سر پوش قرار دادن باطل بر آن ,آن را از مردم پوشیده نگه ندارید) [سوره بقره/۴۲]

شگفت انگیز تر از همه اینها آن که ابوهریره به افتضاح خود در سئوالی که به بار آورده بود متوجه شده و در صدد علاج واقعه, حدیثی ساخته وآن را از رسول خدا روایت کرده است تا مگر به این ترتیب معترضین به افراط در روایت او را قانع کند و به عبارت دیگر شیره به سرشان بمالد , جای زهی تأسّف !!! . حدیثی که برای ماستمالی خود ساخته و آن را از رسول خدا

روایت کرده بدین ترتیب است :
هر آنچه از من روایت شود در صورتیکه ظاهرش بد نباشد آن را به عنوان حدیث من بپذیرید گرچه من آن را نگفته باشم.
نکته ای که در این روایت وجود دارد و شنونده را به شگفتی وا می دارد تضادّ شدید آن با حدیثی است که به اسناد صحیح از رسول خدا روایت شده است که آن حضرت فرمودند :
اکنون در حالیکه هنوز من در قید حیاتم دروغگویانی که سخنانی به دروغ به من می بندند کم نیستند و تعداد آنان پس از من به مراتب زیادتر خواهد شدپس هوشیار باشید و گول این دروغ گویان مفتری را نخورید : «من یقل علیّ ما لم اقله فلیتبوّا مقعده من النّار » (هرکس به دروغ چیزی بر من ببندد که من آن را نگفته ام در روز قیامت جایگاه او پر از آتش جهنم خواهد بود)
رسول خدا سعی بلیغ مبذول می داشتند که امیرالمومنین علی را به منظور هدایت مردم مسلمان به شاهراه حق و حقیقت در کنار قرآن و در کنار سنّت قرار داده و زمام کتاب و سنت را به دست با کفایت آن حضرت بسپارند و به همین دلیل بود که از هر فرصتی برای توصیه ی محبت و ولایت او و اولاد طاهرینش استفاده می فرمودند .
رسول خدا به دستور پروردگار متعال امیرالمومنین و اولاد طاهرین از فرزندانش را به عنوان تنها مفسّران و تبیین کنندگان شایسته و دارای شرایط لازم معرفی می فرمودند :
« قل لا أسألکم علیه أجرا الا المودت فی القربی » (بگو ای پیامبر من از شما در مقابل ادای رسالت پاداشی جز محبت و مودّت اهل بیت خودم را نمی خواهم) .
اهل سنت نیز این آیه را دستاویز خود قرار داده و مدعی اند که ما نیز اهل بیت رسول خدا را دوست می داریم و از دشمنی با آنان اکیدا خودداری می کنیم چون محبّت آنان اجر رسالت پیامبر عظیم الشأن اسلام است ، شافعی در این زمینه گفته :
یا اهل بیت رسول الله حبّکم
فرض من الله فی القرآن أنزله
کفاکم فی عظیم القدر أنکم
من لم یصلّ علیکم لا صلاهٔ له
[ینابیع المودّه ج۲ص۱۱۷]
ای اهل بیت رسول خدا محبت شما از طرف پروردگار در قرآن که از طرف او نازل شده برای هر مسلمانی واجب است .
در عظمت مقام شما همین بس که هر کسی در نماز بر شما صلوات نفرستد نمازش باطل می شود.
و نیز می گوید :
و لمّا رایت الناس قد ذهبت بهم
مذاهبهم فی ابحر الغی و الجهل
رکبت علی اسم الله فی سفن النجاه
و هم اهل بیت المصطفی خاتم الرسل
و امسکت حبل الله حبل ولائهم
کما قد امرنا با التمسک بالحبل
هنگامی که دیدم مردم را مذاهبشان در دریای جهل و ضلالت فرو می برد من به نامی خدا سوار بر کشتی های نجات که

اهل بیت رسول خدا خاتم پیامبران هستند سوار شده و از ریسمان خداکه همان رشته ولایت آنها باشد همان گونه که در قرآن دستور آمده «واعتصموا بحبل الله جمیعا » [سوره آل عمران/ ۱۰۳]

هدف خدا و رسول او از تأکید بر ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام

گرچه اهل سنت به ادعای خود ولای اهل بیت و دوستی آنها را قبول دارند ، ولی متأسفانه محبت تنها منظور و هدف رسول خدا نبود ، پیامبر اکرم از تشویق بر ولایت و دوستی اهل بیت هدفش آن بود که مسلمانان به طرف آنها رفته و آنان را الگو قرار داده ، و معالم دین خود را از آنان بگیرند ولی اینکه اهل سنت می گویند : علی و آل علی را دوست داریم ولی در عمل ، دین خود را از عمر لعنت الله علیه و از ابوحنیفه و ... می گیرند درست نبوده و با هدف مقدس پیامبر اکرم مطابقت ندارد پیامبر هدفش آن نبود که علی و آل علی را دوست داشته باشید ولی در اخذ دینتان از هر کسی که دلتان می خواهد آزاد باشید .

بلکه آن حضرت بر این اساس که اهل بیت عصمت تنها راه رسیدن بر دین مورد رضای خدا هستند دستور به محبت و مودت آنان صادر کرده و امّت را به آن تشویق می فرمود، البته تشویق رسول خدا به ولایت اهل بیت هم خود به دستور خدا بوده است .

اصلا امکان ندارد کسی امیرالمومنین علی بن ابی طالب و اولاد طاهرینش را دوست داشته باشد ولی بسوی خدا نرود زیرا اگر نگوییم ولایت ائمه طاهرین عین حرکت بسوی خداست لااقل می گوییم این دو لازم ملزوم هم هستند و از هم جدا نمی شوند پس دوستی اهل بیت و قرار گرفتن در خط عمر لعنت الله علیه با هم جور در نمی آید زیرا رسول خدا می کوشید اهل بیت معصومش که راه بسوی خدا هستند در کنار قرآن باشند و با تفسیر و تبیین صحیح و شایسته ی آن ، مردم را به معرفت الله صحیح برسانند و عمر و همکارانش لعنت الله علیهم می کوشیدند که اهل بیت را کنار بزنند تا بدین وسیله کاربرد صحیح قرآن را از آن بگیرند .

عمر لعنت الله علیه از راه انداختن هیاهو بر بالین رسول خدا چه هدفی داشت ؟

انصافا عمر لعنت الله علیه خوب منظور رسول خدا را درک کرده و جامه ی عمل پوشیدن نظر رسول الله را با سیادت و ریاست خود در تضّاد می دید و لذا با تمام نیرویش می خواست اهل بیت پیامبر را از ملازمت قرآن منع نماید تا کسی مزاحم عملکرده های دل خواه او نباشد .

در روایتی آمده که رسول خدا در آخرین لحظات عمر شریفش قلم و کاغذ خواستند تا ولایت امیرالمومنین و اولاد معصومینش ر ا با تأکید بیشتر و به صورت نوشتار از خود باقی بگذارند ،

لذا فرمودند :

« هلمّ أکتب لکم کتابا لن تضلّوا بعده و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطّاب فقال عمر :

انّ رسول الله قد غلبه الوجع ، و عندکم القرآن حسبنا کتاب الله ..... »

پیامبر اکرم فرمودند : (بیایید برای شما چیزی بنویسم که پس از آن هرگز دچار ضلالت و گمراهی نشوید ، در خانه مردانی بودندکه عمر بن الخطاب نیز در میان آنان بود عمر همین که این سخن را از رسول خدا شنید گفت : درد بر رسول خدا غلبه کرده و – العیاذ بالله – نمی داند که چه می گوید ، اینک قرآن در میان شماست و آن برای ما کافی است) .

این سخن عمر لعنت الله علیه صریحا نشانی از آن است که او از قرآن کوچکترین واهمه ای نداشت زیرا تا قرآن ، مفسّر

معصوم از آل محمد درکنارش نباشد نه تنها نمی توانست صدمه ای به تمایلات نفسانی او بزند بلکه او می توانست آن را به دلخواه خود تأویل کرده و از آن دلائلی به نفع خود سر و پا کند و تنها ترس او از قرار گرفتن امام امیرالمومنین در منصب خلافت و گرفتن زمام کتاب الله در دست با کفایتش بود و لذا بر بالین رسول خدا هیاهو راه انداخته و مانع از اقدام بسیار مهم و نجاتبخش آن حضرت گردید و بلافاصله پس از عروج رسول خدا به ملإ اعلاء هنوز کار تکفین و تدفین آن حضرت به پایان نرسیده بود که با تشکیل سقیفه و یک سلسله خیمه شب بازیهای تأسف بار ، خلافت را از نامزذ الهی آن ، قاپیده و شروع به تبلیغات و راه اندازی هیاهو بر ضدّ اهل بیت نمودند ، عمر لعنت الله علیه نقش مخرّب خود را واقعا خوب بازی می کرد ، لذا برای اینکه از طرز تلقّی رسول الله هیچ اثری باقی نماند تا دار و دسته او بتوانند طرز تفکر خود را جانشین سنّت آن حضرت قلمداد کنند دستور داد تا از نقل احادیث رسول خدا شدیدا جلوگیری به عمل آید بدین ترتیب نقل احادیث رسول خدا و تفسیر و تبیین قرآن یک جرم قابل تعقیب و مجازات تلقی شد .

در روایتی آمده : مرد صاف و ساده ای که علاقه فراوانی به ختم قرآن داشت در پیرامون فهم آیات قرآن از این وآن سوالاتی به عمل آورد و از احادیث و سخنان پیامبر سراغ می گرفت تا مگر با استمداد از آن به آرزوی خود که فهم قرآن بود نائل شود ، عمروعاص لعنت الله علیه موضوع را طی نامه ای به اطلاع عمر لعنت الله علیه رسانید و عمر لعنت الله علیه در جواب گفت: آن مرد را نزد من بفرست ، عمروعاص لعنت الله علیه بنا به دستور خلیفه لعنت الله علیه آن مرد را به مدینه فرستاد مرد بیچاره به مدینه آمد در حالیکه تصوّرش را هم نمی کرد که با این کارش موجبات خشم و نفرت عمر لعنت الله علیه را فراهم آورده باشد وقتی به حضور عمر لعنت الله علیه رسید عمر لعنت الله علیه از وی پرسید : تو همانی که علاقه مند فهم قرآن هستی و در این رابطه از صحابه رسول خدا در پیرامون سخنان آن حضرت پرس وجو می کنی ؟ گفت : آری منم عمر لعنت الله علیه آن را پیش خوانده و با یک چوب دستی از چوبه خرماکه در دستش بود یکصد ضربه شدید به سر و صورت مرد بینوا نواخت و سپس او را با سر و صورت آغشته به خون راهی زندان نمود . پس از مدتی که جراحات وی کمی التیام یافت او را دوباره به حضور طلبید و همینکه مرد را به پیش او آوردند برای بار دوّم او را آماج ضربات شلّاق قرار داده و یکصد ضربه دیگر به او زد و دوباره به زندانش انداختند بار سوّم که او را پیش عمر لعنت الله علیه آوردند خطاب به خلیفه لعنت الله علیه گفت : حاضرم که مرا بکشید و از این مخمصه نجاتم دهید ، بالاخره او را به کوفه یا بصره تبعید نموده و از مردم خواسته شد که از نزدیک شدن به وی حتما خودداری کنند وگرنه مجازات خواهند شد .

این همه دوز و کلک ها برای آن بود که مردم با اهل بیت پیامبر تماس پیدا نکرده و از قرآن و معارف نجاتبخش آن چیزی سر در نیاورند و این سخت گیری ها، یواش یواش اثر خود راگذاشت و اهل بیت پیامبر تقریبا به بوته فراموشی سپرده شدند .

اینک در ذیل به روایتی در این زمینه توجه فرمائید

در مجلسی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و ابن عباس و عده ای دیگر حضور داشتند مردی وارد شد و یک راست پیش ابن عباس رفته و درباره مشکل خود از او سوال کرد ابن عباس سر به زیر انداخته و حاضر نشد در حضور حضرت سیدالشهداء جواب آن مرد را بگوید در این هنگام امام آن مرد را به پیش خود فرا خواند و چنین فرمود : ای پسر ازرق بیا پیش من تا جواب سوالت را بگویم ،آن مرد با کمال بی ادبی و جسارت گفت : من از تو نپرسیدم ، ابن عباس از برخورد بی ادبانه آن مرد با ریحانه رسول خدا به شدّت ناراحت شده و آن مرد را مورد عتاب و خطاب خود قرار داده و چنین گفت : ای پسر ازرق او پسر محبوب رسول خدا و حجت خدا و دریای بیکران علوم اسلامی است تنها اوست که علوم و معارف بی پایان

قرآن را در حیطه علم خود دارد ماهمه باید در مقابل او زانوی ادب بر زمین و دست نیاز به سوی وی بگشائیم .

این خود نشانی از آن است که برای آنکه به خیال خود عدم صلاحیت علمی اهل بیت پیامبر را به مردم بقبولانند چه تبلیغات دامنه دار و بی آزرمانه ای راه انداخته بودند ، در پیرو این رویه های سیاسی ظالمانه بود که بنی امیه آن دشمنان قسم خورده پیامبر قرآن و اهل بیت توانستند در منابر اسلام و مجالس عمومی آشکارا زبان بر لعن و سبّ اهل بیت و اسائه ادب نسبت به آنان بگشایند لذا هشتاد سال تمام خطبا و ائمه جمعه بنی امیه بالای منابر علی و اولاد علی را سب می کردند و مردم را وادار به دشمنی و سبّ آنان نمودند و علمای دلباخته پول و مقام نیز در این راستا آنان را یاری دادند بر این اساس بود که قاضی آنها شریح بن حارث معروف به نام اسلام قتل فرزند رسول خدا را یک تکلیف دینی قلمداد کرد و چنین نوشت : انّ الحسین خرج من دینه جدّه فدمه هدر

بدرستیکه حسین از دین جدش خارج شده است بنابراین ریختن خون او مباح است .

بدین ترتیب چنین به خورد مردم دادند که حسین از دین جدش خارج و کافر شده است در روایتی آمده :

« و قال –یعنی الحسین – یا ویلکم علی تقاتلونی ؟ علی حقّ ترکته ؟ ام علی سنّه غیّرتها ؟ ام علی شریعه بدّلتها ؟» (امام فرمودند :وای بر شما بر چه اساسی با من می جنگید ؟آیا حقّی را ترک کرده ام یا سنّتی را تغییر داده ام و شریعتی را عوض کرده ام ؟ !!)

قالوا : بل تقاتلک بغضا منّا لابیك و ما فعل بأشیاخنا یوم بدر و حنین (گفتند : بر اساس عداوت بر پدرت آنچه به بزرگان ما در بدر و حنین روا داشته است با تو می جنگیم ؟

آن وقت امام های های گریست

صاحب شفاءالصدور از اسماء بنت عمیس چنین روایت کرده است :

هنگامی که رسول خدا همان ساعات ولادت حسین قنداقه آن حضرت را به دست گرفت سیل اشک بر گونه های مبارکش جاری شد و فرمود :

« انه سیکون لک حدیث اللّهم العن قاتله – لا تعلمی فاطمه بذلک »

ای فرزند ، تو داستان دلخراشی در پیش داری ، پروردگارا بر قاتلش لعنت کن –بعد به اسماء فرمود این ماجرا را برای فاطمه نقل نکن »

حقانیت های باورداشت های شیعه در منابع خود اهل سنت

باور داشتن معتقدات حقّه جز از راه استدلال و فراهم آوردن مستندات آن از هر گونه ارزش علمی و منطقی به دور و کاربرد صحیح و قانع کننده ای ندارد برای فراهم آوردن عقائد حقه کافی است به منابع اهل سنت مراجعه شود تا روشن شود که ائمه حدیث و علمای بزرگ و رواتشان در رابطه با احتضار رسول خدا و سخنان آن حضرت در آن روز چه مطالبی نوشت و روی صحت آن تأکید اکید ورزیده اند. آنان خودشان می نویسند :

رسول خدا سه روز پیش از عروجش به ملکوت اعلی که مصادف با روز پنج شنبه بود (یعنی روز دوشنبه از ماه صفر سال یازدهم هجرت از دنیا رفت و سه روز پیشش میشود روز پنجشنبه) در خانه خود در حالیکه آخرین روزهای عمر پر برکتشان را سپری می کردند و جماعتی از صحابه نیز حضور داشتند ضمن سفارش پاره ای از اهم مسائل اسلامی فرمودند :

« ایتونی بصحیفه و دوات أکتب لکم کتابا لن تضلوا ابدا »

کاغذ و دواتی برای من بیاورید تا در آن چیزی بنویسم که پس از من هرگز به ضلالت و گمراهی دچار نشوید .
آنان که از برخوردها و رفتار پیشین رسول خدا اطلاع داشتند فهمیدند که آن حضرت در آخرین لحظات زندگی چه کار می خواهد بکند وآن چیزی که در رابطه با آن می خواستند سند کتبی از خود به جا بگذارند جز تعیین امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام به خلافت چیز دیگری نیست در این میان عمر از میان حاضرین از جای خود بلند شده وپس از اینکه بر بالین آن بزرگوار هیاهو و سر و صدای ناراحت کننده ای راه انداخت چنین گفت :
« ان النبی غلبه الوجع و انه لیهجر عندکم القرآن حسبنا کتاب الله »
پیامبر بر اثر چیرگی مرض بر ، ایشان دچار پریشان گویی شده و هذیان می گوید ، هم اکنون کتاب خدا در دسترس شماست و آن برای ما کافی است .
در حالیکه یا نمی دانست و یا به روی خود نمی آورد که قرآن بدون آشنای به مطاوی آن و مفسر شایسته آن اصلا با مردم حرف نمی زند و در این صورت کسی نمی تواند از دستورات و رهنمود های گرانبهای آن استفاده کند.
در این هنگام اختلاف و مجادله لفظی و سر و صدا در خانه پیامبر و در حضور آن حضرت به وقوع پیوست که جدا مایه شرمساری است حاضرین بر بالین آن حضرت با سر و صدای زیاد درباره دستور اخیر رسول خدا با هم صحبت می کردند و آن حضرت چشم گشوده و دستور دادند خانه را ترک کنند .در روایتی آمده که ابن عباس بعدها هنگامی که این خاطره تلخ و حادثه ساز را یاد می کرد گریه دردناکی سر میداد و میگفت :
« یوم الخمیس و ما یوم الخمیس » (آه از روز پنج شنبه دردا که روز پنج شنبه حادثه آفرین و شومی بود آن روز پنج شنبه)
دشمنان دوست نمای اسلام حربه خطر ناک خود را از کجا به دست آورده اند ؟
وقتی این داستان و امثال آن را می بینیم می فهمیم که سخن این روشنفکران به اصطلاح دلسوز و خیر خواه از کجاها مایه گرفته و با چه ضربه خطرناکی دارند بر ملت خوش باورو به دور از حیله و کلک های سیاسی اسلام شکر خرد می کنند. آری این دلسوزی و توصیه خائنانه که امروز به منظور مبارزه بی سر و صدای خزنده بر ضد اهل بیت قرآن دین اسلام و به طور کلی دین و حتی خدا انجام می گیرد چیز نوظهوری نیست بلکه سابقه تاریخی طولانی دارد که مبتکر آن عمر بن الخطاب است .
عدم قبول سنت با قبول قرآن تضاد شدیدی با هم دارند :
این آقایان که امروز شعار (ما قرآن را قبول داریم ولی سنت تکیه گاه مورد اطمینانی نیست) را گرفته علم شنگه راه انداخته اند و متوجه نیستند که عدم قبول سنت با قبول قرآن تنها در تضاد شدیدی قرار دارد تنها یک نظر سنجی در آیه شریفه :
« والنجم اذا هوی ما ضل صاحبک و ما غوی ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی »
تضاد مورد ادعا را به خوبی نشان می دهد زیرا این آیه شریفه گفتار رسول خدا را که همان سنت است وحی قلمداد کرده و بر آن اعتباری در عرض اعتبار قرآن عطا فرموده است . پس کلمه جاویدان رسول خدا در آخرین روزهای عمر پر برکتش یعنی :
« ایتونی بصحیفه و داوات أکتب لکم کتابا » نیز وحی بوده و همچون قرآن و هم عرض آن حجیت دارد .
قرآن می فرماید : گفتار پیامبر وحی است و واجب الاتباع و عمر و مقلدین روشنفکر و منافق او که در اعماق دلشان می خواهند تیشه بر ریشه اسلام و قرآن بزنند ولی به ظاهر از قرآن دم می زنند می گویند : گفتار رسول خدا مورد اطمینان نبوده و اتکاء بر آن درست نیست جای زهی تأسف .
و در آیه دیگری می فرماید : « و ما کان لمومن و لا مومنه اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیره من امرهم و من یعص الله و رسوله فقد ضل ضلالا مبینا »(درباره هر کاری که خدا و پیامبر او حکم صادر کرده اند هیچ مرد و زن مومن در قبول و

عدم قبول آن مختار نیستند یعنی بدون تردید حکم خدا و رسول او را باید بپذیرند و هر کس به خدا و پیامبر او عصیان بورزد در گمراهی آشکاری قرار گرفته است) این آیه شریفه نیز در مقابل فرمان رسول خدا بر آوردن کاغذ و قلم به آن حضرت حق تصمیم گیری و مداخله بر هیچ کس اعم از عمر و غیر او نداده و سخن بر خلاف فرمان رسول خدا را با واژه عصیان و مرتکب آن را منحرف از جاده ثواب توصیف کرده است .

و در آیه ای دیگر می فرماید : « ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا » (هر آنچه را که رسول خدا شما را به آن امر می فرماید فرمان ببرید و از هر آنچه که شما را از آن نهی می فرماید دوری کنید)

تردیدی در آن وجود ندارد که اقدام به مخالفت مفهوم آیه عصیان و ضلالت است حالا رسول خدا دستور می دهند قلم و کاغذ بیاورید و او می گوید : او هذیا ن می گوید آوردن قلم و کاغذ لزومی ندارد در آیه دیگر می فرماید : « أطیعوا الله و اطیعوا الرسول »(از خدا و پیامبرش اطاعت کنید) به موجب این آیه عمل عمر بر خلاف این فرمان آسمانی عصیان به خدا و پیامبر گرامیش بوده است .در آیه دیگری می فرماید : « ألیوم أکملت لکم دینک و أتممت علیکم نعمتی » (امروز دین خود را برای شما تکمیل و نعمت خود را برای شما تمام کردم)پروردگار متعال نعمت های زیادی برای انسان ارزانی داشته که مهمترین آنها ولایت امیرالمومنین و ائمه طاهرین از اولاد آن بزرگوار است که منظور از ولایت آنها در اینجا دوست داشتن و پیروی از فرامین آنان و دوری از بغض و عداوتشان و نواهی آنان است که در این آیه شریفه خدا به نعمت بزرگش یعنی ولایت اهل بیت پیغمبر به سر مسلمانان منت می گذارد لازم به توضیح نیست که اطاعت از فرمان و دوری از منهیات آنان همان سنت پیامبر است و در آیه دیگری چنانچه قبلا به عرض رسید می فرماید : « و أنزلنا علیك الذکر لتبین للناس » (ما قرآن را برای تو فرو فرستادیم تا آن را برای مردم بیان و تفسیر نمایی)و عرض کردیم که باید در کنار قرآن مفسر معصوم باشد تا مردم بتوانند از رهنمودهای گرانبهای آن استفاده نمایند پس با این حساب تنها حدیث رسول خدا و اهل بیت گرامی اوست که کار بسیار مهم بیان و تفسیر قرآن را تضمین می نماید و در آیه دیگر می فرماید :« و أما بنعمه ربک فحدث » شاهد در این آیه مبارکه حرف «باء» که به اول کلمه «نعمت» آمده باء سببیه باشد در این صورت معنی آیه چنین می شود :

(اما بوسیله نعمت ولایت و به عبارت دیگر با استمداد از نعمت قدرت بیان و تفسیر قرآن که به تو داده ایم در پیرامون اعتقادات عبادات معاملات اسلامی با مردم سخن بگو .) والسلام علی من التبع الهدی سید محمد ضیاء آبادی

بخش پنجم :وظیفه ای در مقابل دشمنان

فلسفه لعن

فلسفه لعن

چرا شیعه دشمنان اسلام و مسلمین و پیامبر صلی الله علیه وآله و اهل بیتش را لعن می کند؟ آیا واژه لعن و به طور کلّی تبرّی، موجب خشونت گرایی و دشمن تراشی نیست؟ آیا موجب تفرقه بین مسلمانان و در نتیجه، تسلط کفّار نمی گردد؟ بهتر آن نیست شیوه ای دیگر پیش روی قرار دهیم، به جای گلوله از گل سخن بگوییم و استراتژی «صلح و سکوت و سلام» را برگزینیم؟ اینها سؤال ها و اشکال هایی است که از طرف مخالفین مطرح می شود، ونیز گاهی مشاهده می شود که در بین جوان ها نیز این سؤال مطرح است که: چرا ما دشمنان گذشته خود را لعن می کنیم و از آنان تبرّی می جوییم؟ در این قسمت به این موضوع مهم می پردازیم .

لعن در لغت

راغب اصفهانی می گوید: «لعن به معنای طرد و دور کردن با غضب است. لعن اگر از جانب خدا باشد در آخرت به معنای عقوبت و در دنیا به معنای انقطاع از قبول رحمت و توفیق است. واگر از انسان باشد به معنای دعا و نفرین و در خواست بر ضرر غیر است».(۱)

طریحی می گوید: «لعن به معنای طرد از رحمت است».(۲)

ابن اثیر می گوید: «اصل لعن به معنای طرد و دور کردن از خداست. و از خلق به معنای سبّ و نفرین است(۳)

لعن در پرتو قرآن و روایات

خداوند متعال در قرآن کریم ۳۷ بار «لعن» را با انتساب به خودش و نیز یک بار با انتساب به مردم به کار برده است. و این حدّبه کار بردن این واژه فی حدّ ذاته دلیل بر مشروعیت لعن از حیث اصل اوّلی است. و در قرآن هیچ موردی وجود ندارد که ازلعن نهی شده باشد، در حالی که از سبّ نهی شده است; آن جا که می فرماید " وَلاتَسُبُّوا الَّذینَ یَدْعُونَ مِنْ دوُنِ اللهِ فَیَسُبُّوا اللّهَ عَدْواً " (۴); «و شما مؤمنان به آنان که غیرخدا را می خوانند دشنام مدهید تا مبادا آنان هم از روی دشمنی و جهالت خدا را دشنام دهند».

هم چنین با مراجعه به سنت نبوی پی می بریم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) تعبیر «لعن» و مشتقات آن را در موارد بسیاری، حتی در خصوص مسلمانان و برخی از صحابه به کار برده است; نهی هایی که با غضب شدید همراه بوده است; به جهت کارهای زشتی که از آنها صادر شده بود. با مراجعه به موسوعه هایی که در مورد احادیث نبوی نوشته شده پی می بریم که بیش از سیصد مورد پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر دیگران لعن کرده اند.(۵)

پیامبر(صلی الله علیه وآله): «خدا لعنت کند شراب، شرابخوار، ساقی، بایع و مشتری آن را)(۶) و نیز فرمود: «خدا لعنت کند رشوه دهنده و رشوه گیرنده را در قضاوت»(۷) و نیز فرمود: خدا لعنت کند ربا و گیرنده و دهنده و نویسنده و شاهد... آنرا(۸).

مصادیق لعن در قرآن کریم

با مراجعه به قرآن کریم پی می بریم که خداوند متعال لعن را در چهار مورد به کار برده است:

۱ ـ در مورد ابلیس; آن جا که می فرماید: " وَإِنَّ عَلَیْکَ لَعْنَتی إِلی یَوْمِ الدِّین " (۹); «وهمانا لعنت من برتوست تا روز جزا».

۲ ـ در مورد عموم کافرین; آن جا که می فرمایـد: " إِنَّ اللّهَ لَعَنَ الْکافِرینَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعیراً " ;(۱۰) «همانا خداوند لعنت کرده کافران را و برای آنان جهنم را آماده نموده است».

۳ ـ در مورد اهل کتاب به طور عموم و یهود به طور خصوص; آن جا که می فرماید: " لُعِنَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ بَنی إِسْرائِیلَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَعیسَی بْنِ مَرْیَمَ "،(۱۱) «لعنت شدند کسانی که از بنی اسرائیل کافر شدند، به زبان داود و عیسی بن مریم».

۴ ـ مواردی که لعنت بر عنوان عامّی وارد شده، که قابل انطباق با مسلمین است; مثال:

الف) عنوان ظالمین: " ألا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الظّالِمینَ " ;(۱۲) «آگاه باش لعنت خدا بر ظالمان است».

ب) عنوان کاذبین: " وَالْخامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللهِ عَلَیهِ إِنْ کانَ مِنَ الْکاذِبینَ "،(۱۳) «و بار پنجم قسم یاد کند که لعنت خدا بر او باد اگر از دروغ گویان باشد».

ج)عنوان ایذای رسول صلی الله علیه وآله: وَالَّذینَ یُؤْذوُنَ اللهَ وَرسُولَهُ لَعَنَهُمَ اللهُ فِی الدُّنْیا وَالآخِرَةِ ;(۱۴) وکسانی که خدا و رسول را اذیت می کنند خداوند آنان را در دنیا و آخرت مشمول لعنت خود قرار داده است.

د) عنوان رمی محصنات به زنا: " إِنَّ الَّذینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ لُعِنُوا فِی الدُّنْیا وَالآخِرَةِ " (۱۵) «کسانی که به زنان با ایمان و پاک دامن بی خبر از کار بد تهمت بستند محققاً در دنیا و آخرت ملعون شدند».

هـ) عنوان قتل مؤمن: " وَمَنْ یَقْتُلْ مُؤمِناً مُتَعَمِّداً فَجزاءُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فیها وَغَضَبَ اللهُ عَلَیْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظیماً " (۱۶); «وهرکس مؤمنی را به عمد بکشد مجازاتش آتش جهنم است که در آن جاوید معذب خواهد بود. خدا بر او خشم و لعنت کند، و عذابی بسیار شدید برایش مهّیا سازد».

و) عنوان نفاق: " وَعَدَ اللهُ الْمُنافِقینَ وَالْمُنافِقاتِ وَالْکُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدینَ فِیها هِیَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللهُ وَلَهُمْ عَذابٌ مُقیمٌ " (۱۷)«خدا مرد و زن از منافقان و کافران را وعده آتش دوزخ و خلود در آن داده، همان دوزخ برای کیفر آنان کافی است، و خدا آنان را لعن کرده و برای آنان عذاب ابدی است».

ز) عنوان فساد و قطع رحم: " فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحامَکُمْ أُوْلَئِکَ الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَی أَبْصَارَهُمْ (۱۸) «شما منافقان اگر از فرمان خدا و طاعت روی برگردانید یا در زمین فساد و قطع رحم کنید باز هم امید دارید؟ اینان همین منافقانند که خدا آنان را لعن کرده و گوش و چشمشان را کور گردانید.

حکمت لعن و تبرّی

در روایات اسلامی به حبّ و بغض توجّه خاص شده است; چه در سطح کلیّ، آن جا که می فرماید: «هل الإیمان إلاّ الحبّ و البغض(۱۹); آیا دین غیر از حبّ و بغض است»، و چه در مورد و مصداق خاص، همانند آن که رسول خدا(صلی الله علیه وآله) به علیّ(علیه السلام) می فرماید: «یا علیّ حبّک ایمان و بغضک نفاق(۲۰) ای علی! حب تو ایمان و بغض تو نفاق است.

به چه دلیل این همه به حبّ و بغض تأکید می شود؟ این سؤال را با بیان چند نکته توضیح خواهیم داد:

۱ ـ می دانیم که حبّ و بغض دو نیروی بسیار عظیم است که اگر در حدّ کمال در وجود انسان یافت شود، اثر بسیار عظیمی خواهد داشت; مثلا کسی که محبّت شخصی را به جهت آن که مظهر همه خوبی هاست در دل داشته باشد، این در حقیقت بیانگر عشق و محبّت او بخوبی هاست و این عشق و محبّت نیروی بسیار عظیمی است که می تواند تمام قوا را در اختیار گرفته و به سوی محبوب اصلی ـ که همان خداوند متعال است ـ سوق دهد. و این همان کمال و سعادت مطلوب انسان است.

۲ ـ از طرفی دیگر، بغض نیز در صورتی که در دل انسان نسبت به یک نفر که کاملا شقی به وجود آید، در حقیقت در وجود انسان تمام نفرت ها جمع می شود تا از آن شخص بیزار شود، و این در حقیقت بیزاری از بدی هاست و از هر چه که انسان را از خدا دور می کند.

۳ ـ اسلام بر خلاف برخی ادیان، مانند سکه دو رویی است که به لحاظ ضرورت اجتماعی به هر دو امر مهمّ (تولّی و تبرّی) سفارش کرده است. انسان نمی تواند خوب و بد و یا مظهر خوبی ها و بدی ها، را با هم دوست داشته باشد، زیرا دو امرِ متضادند.

۴ ـ روان شناسان نیز بر این امر مهم تأکید دارند که بهترین راه (عمومی و خصوصی) برای تشوق مردم به حقّ و حقیقت و دوری از فساد و بدی ها ارائه الگوهایی کامل از هر دو طرف است، که از حیث ادبی و هنری و روانی اثر بسیاری در جامعه می تواند داشته باشد.

۵ـ حبّ و بغض تنها در قلب نمی ماند، بلکه ظهور و بروز دارد و مادامی که با منع شرعی و عقلی مزاحمت نکند اشکالی ندارد، بلکه رجحان هم دارد. این مطلب از حیث روانی نیز قابل تأمل است، زیرا ابراز و اظهار یک مطلب سبب تلقین در نفس انسان و ملکه شدن آن می شود. از همین رو ابراز تبرّی و تولّی در ساختن شالوده روحی انسان بسیار مؤثر است.

۶ـ تبرّی و تولّی و لعن کردن در حقیقت شعار دادن و اعلان خطر و بشارت است; اعلان خطر است به مردم که ای مردم! مواظب باشید دشمنانی در کمین بوده و هستند تا دین شما را ضایع کرده و شما را از مسیر مستقیم منحرف سازند، از آنان پیروی نکنید. اعلان بشارت است به مردم در این که: ما الگوهایی بسیار کامل و خوب داریم که اگر دنبال آنها رفته و از آنان پیروی کنید، قطعاً به حقّ و حقیقت و لقای الهی خواهید رسید و این در حقیقت از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر اجتماعی است

۷ـ اصحاب پیامبر(صلی الله علیه وآله) از جهاتی مورد توجه خاص مسلمانان اند، زیرا آنان کسانی اند که آن حضرت را درک کرده و از او سخن شنیده و سیره عملی اش را مشاهده نموده اند. از طرفی، به جهت فداکاری هایی که برخی از آنان در راه حفظ و گسترش اسلام داشته اند قابل تقدیرند; از همین رو مسلمانان توجه خاص به آنان دارند. از سوی دیگر، کسانی که سدّ راه پیشرفت واقعی اسلام بودند و باعث انحراف در جامعه اسلامی می شدند، بزرگ ترین ضربه را به اسلام و مسلمانان زده اند، به همین علت است که الگوهای خوب و بد از میان صحابه انتخاب می شود.

با این وصف، به این نتیجه می رسیم که مسئله تولّی و تبرّی و لعن از ضروریات اجتماعی و از راه های سوق دادن مردم به حقّ و حقیقت و دوری از فساد و تباهی است. آری، آنچه در باب لعن از آن نهی شده این است که لعن ذکر دائمی انسان باشد، همان گونه که در روایات به صیغه مبالغه از آن نهی شده است. در مصادر حدیثی عامه از پیامبر(صلی الله علیه وآله) وارد است که مؤمن، لعّان ـ یعنی بسیار لعن کند ـ نیست.(۲۱)

ولی مرحوم فیض کاشانی آن را به لحاظ کمّی وعددی گرفته و حدیث را این گونه معنا کرده است: «مؤمن نباید همه را لعنت کند، ولی از لعن مستحقان جلوگیری نکرده است، وگرنه می فرمود: «لاتکونوا لاعنین» زیرا بین این دو تعبیر فرقی است که صاحبان ادب می فهمند.(۲۲)

چگونه ممکن است کسی تبرّی را از مستحقّ آن مضایقه کند، در حالی که خداوند متعال می فرماید: " قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَداً " (۲۳); «برای شما مؤمنان بسیار پسندیده و نیکوست که به ابراهیم و اصحابش اقتدا کنید که آنان به قوم خود گفتند: ما از شما و بت های شما که به جای خدا می پرستید به کلّی بیزاریم. ما مخالف و منکر شماییم و همیشه میان ما و شما کینه و دشمنی خواهد بود».

محلّ نزاع

حقیقت این است که بین هیچ مذهبی از مذاهب اسلامی در اصل مسئله لعن اختلاف چندانی نیست و فقط برخی از افراد ساده لوح و خشک در اصل مسئله احتیاط میورزند، ولی اکثر قریب به اتفاق، اصل جواز لعن را قبول دارند، واگر اختلافی هست در متعلق و محلّ لعن است.

همان گونه که گفته شد، شیعه امامیه لعن را بر برخی از صحابه به کار می برد که منشأ فساد در جامعه عصر خود و بعد از آن تا روز قیامت شده اند، و از آن جا که صحابه، مورد توجه خاص و برای عموم مردم محک دین اند، شیعه امامیه ضرور می

داند که با اعلام برائت از آنان مردم را از این خطر بزرگ آگاه سازد، که این فرد یا دسته خطر سازند، تا مردم از او و دسته و طرفدارانش دوری گزینند و در راه و عقیده اش قرار نگیرند و این در حقیقت از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است.
ولی اهل سنت می گویند: کاری به صحابه نداشته باشید، همه را تقدیس کنید، ولو احیاناً کار زشتی انجام داده اند، چون اینها واسطه فیض تشریع از طریق پیامبر(صلی الله علیه وآله) بر ما می باشند. ولی شیعه امامیه به این نکته نیز توجه دارد که با وجود امامان معصوم و رهبران الهی ـ که مورد توجه خاص خدا و رسول بوده اند ـ قدح و تضعیف و تبری از برخی صحابه مشکلی ایجاد نمی شود. ما ـ همانند برخی از منصفان اهل سنت ـ عدالت کلّ صحابه را قبول نداریم، به نصّ آیات و روایات صحیح اسلامی از طریق فریقین، برخی از صحابه کارهای بسیار زشتی انجام دادند که بعضی از آنها جنبه شخصی نداشته، بلکه سبب انحراف عظیم در جامعه اسلامی شده است از همین رو لعن آنان هیچ مشکلی را به وجود نخواهد آورد. این موضوع در بحث «عدالت صحابه» به طور مفصل بیان شده است.

تصریح قرآن و سنت به لعن برخی از صحابه

قبلاـ اشاره شد که قرآن کریم لعن را در چهار محور به کار برده است که قسمت چهارم از آن مورد نظر ماست، که با اطلاق لعن بر مورد عام شامل برخی از صحابه نیز شده است، و حتی در برخی از موارد شخص صحابی لعن شده است; از آن جمله این آیه شریفه است: " وَإِذْ قُلْنَا لَکَ إِنَّ رَبَّکَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْیَا الَّتِی أَرَیْنَاکَ إِلاَّ فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا یَزِیدُهُمْ إِلاَّ طُغْیَاناً کَبِیراً " (۲۴); «ای رسول ما به یاد آور وقتی را که به تو گفتیم خدا البته به همه افعال و افکار مردم محیط است و ما رؤیائی که به تو ارائه دادیم جز برای آزمایش و امتحان مردم نبود، و درختی که به لعن در قرآن یاد شده و ما به ذکر این آیات عظیم آنان را می ترسانیم و لکن بر آنان طغیان و کفر و افکار شدید چیزی نیفزاید».
مفسران در ذیل این آیه می گویند: مراد از شجره ملعونه در قرآن، شجره و اصل و نسب حکم بن ابی العاص است و مقصود از خواب و رؤیا، رؤیایی است که پیامبر(صلی الله علیه وآله) در خواب دیدند که فرزندان مروان بن حکم یکی پس از دیگری بر منبرش می نشینند».(۲۵)
هم چنین پیامبر (صلی الله علیه وآله) در موارد زیادی برخی از صحابه را لعن کرده که از مشهورترین آنها حکم بن ابی العاص، و هر کس در صلب او است. پیامبر(صلی الله علیه وآله) فرمود: «وای بر امّت من از آنچه در صلب اوست».(۲۶)
نصر بن مزاحم منقری به سند خود از براء بن عازب نقل می کند: روزی ابوسفیان با فرزندش بر پیامبر(صلی الله علیه وآله) وارد شد، حضرت فرمود: «بارخدایا! لعنت فرست بر تابع و متبوع(۲۷) یعنی بر معاویه و ابوسفیان.

لعن نوع و شخص

ابو حامد غزالی در مورد لعن قاعده ای را ابداع کرده که با روایات ذکر شده منافات دارد، و آن این که لعن بر دو نوع است: قسمی از آن جایز است و آن لعن بر عنوان کلّی است با اوصاف خاص، مثل: «لعنة الله علی الکافرین و المبتدعین و الظالمین وآکلی الربا و...» وقسمی دیگر لعن شخص خاص و معین است که خطر آن بزرگ است، مثل این که بگوید: زید، خدا لعنتش کند و... و اگر بر فرض خواستید شخص معینی را که کفر یا فسقش ثابت شده لعن کنید، او را با تعلیق لعن کنید، به این معنا که اگر توبه نکرده است، خدا لعنتش کند(۲۸)

ابن تیمیه نیز شبیه همین تفصیل را در کتاب الفتاوی الکبری نقل کرده است(۲۹)

در این جا ذکر چند نکته در جواب این دو لازم است:

۱ ـ همان طور که اشاره شد، افراد و اشخاصند که الگو قرار می گیرند، نه انواع; از همین رو در اظهار ولایت و برائت نیز باید افراد مورد نظر باشند.

۲ ـ در روایاتی که به آن اشاره شد، پیامبر(صلی الله علیه وآله) افراد خاص را مورد لعنت قرار داده اند. در روایت است که پیامبر(صلی الله علیه وآله) تایک ماه کامل قاتلان اصحاب بئر معونه را در نمازهایش لعنت می کرد. و اگر در موردی پیامبر(صلی الله علیه وآله) از لعن نهی کرده است باید آن را توجیه نمود، مانند حدیثی که بخاری آن را روایت کرده که پیامبر(صلی الله علیه وآله) در موارد متعددی به شارب خمر حدّ جاری ساخت، ولی از لعن کردن او نهی فرمود(۳۰) ممکن است نهی پیامبر به جهت علم حضرت به حسن عاقبت او باشد. خصوصاً آنکه پیامبر بنابر نقل روایات دیگر شرابخوار را لعن کرده است(۳۱)

۳ ـ مورد بحث ما در مواردی است که اشخاص فاسق بر فسق و گمراهی و ضلالت باقی بوده و با آن از دنیا رفته اند. ما این گونه افراد را لعن می کنیم; کسانی که با انحرافاتشان مسیر جامعه اسلامی را به گمراهی کشاندند، که آثارش تا کنون وجود داشته و بر جای مانده است.

۴ ـ بدی ها را می توان بر دو نوع تقسیم نمود: یکی آن که جنبه شخصی دارد، مثل شرب خمر و غیره، و دیگری جنبه عمومی دارد که باعث انحراف جامعه و الگو قرار دادن آن است، مثل بدعت گذاری در دین، یا این که عملی زشت از شخصی صادر شود که برای مردم الگوست، زیرا سبب تشویق این عمل زشت می شود. اگر لعن شخص جایز است در قسم دوم است نه اول، زیرا نوع اوّل در حقیقت غیبت است، که اسلام از آن نهی اکید کرده است. از همین رو در روایات اسلامی آمده است: اگر عالِم فاسد شود، عالَم فاسد می گردد.لذا می بینیم که قرآن به صراحت شخص معین را مورد لعن قرار داده و می فرماید: " وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنْ الْكَاذِبِينَ (۳۲); «و بار پنجم قسم یاد کند که لعن خدا بر او باد اگر از دورغ گویان باشد». هم چنین مشاهده می کنیم که پیامبر(صلی الله علیه وآله)اشخاص را به طور معیّن و مشخّص لعن و نفرین می کند، مانند: ابوسفیان، معاویه و...

در تاریخ نیز آمده است که عمر بن خطاب، خالد بن ولید را به جهت کشتن مالک ابن نویره مورد لعنت قرار داد(۳۳)

امام علی(علیه السلام) عبد الله بن زبیر را در روز قتل عثمان لعن و نفرین کرد(۳۴) هم چنین، عبد الله بن عمر فرزندش را سه بار لعن و نفرین کرده است(۳۵).

غزالی می گوید: سه صفت است که مقتضی لعن است: کفر، بدعت و فسق.(۳۶)

لعن نه سبّ

آنچه را که مورد بحث قرار داده و جواز و رجحانش را ثابت کردیم، لعن و نفرین بود نه سبّ، زیرا بین این دو واژه فرق است. سبّ در لغت به معنای شتم و دشنام آمده است.(۳۷) طریحی می گوید: شتم آن است که توصیف کنی چیزی را به صفتی که در آن نقص است.(۳۸)

اسلام نه تنها اجازه لعن و نفرین را داده است، بلکه آن را امر راجح می داند ولی از سبّ و شتم نهی کرده است; خداوند متعال می فرماید: " وَلاَ تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ فَيَسُبُّوا اللهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْم... " (۳۹); «و شما مؤمنان بر آنان که غیر خدا

را می خوانند دشنام مدهید تا مبادا آنها هم از روی دشمنی و جهالت خدا را دشنام دهند». ممکن است نهی از سبّ را به صورت مواجهه با کفار و بت پرستان حمل نماییم، اما در صورتی که مخفیانه یا نزد مسلمانان باشد اشکالی ندارد; زیرا در این صورت سبّ باعث نمی شود که آنان نیز، سبّ را در مورد خداوند متعال به کار برند.

هنگامی که امیر المؤمنین (علیه السلام) شنید که عمرو بن حمق و حجر بن عدی اهل شام را در جنگ صفین سبّ می کنند، آنان را از این عمل باز داشت و فرمود: «من بر شما کراهت دارم که بسیار سبّ کننده باشید، ولی اگر اعمال آنان را توصیف کرده و احوال آنها را به مردم گوشزد کنید بهتر است...»(۴۰)

اسناد

۱- مفردات راغب، ص ۴۷۱، ۳.

۲- مجمع البحرین، ج۶، ص۳۰۹.

۳- النهایهٔ، ج ۴ ص ۳۳۰.

۴- انعام آیه ۱۰۸.

۵- موسوعهٔ اطراف الحدیث النبوی، ج۶، ص ۵۹۴ ـ ۶۰۶.

۶-سنن ابی داود ج ۳ ص ۳۲۴.

۷- مسند احمد ج ۲ ص ۳۸۷.

۸-. الجامع الصغیر ج ۲ ص ۴۰۶.

۹- ص آیه۷۸

۱۰- احزاب آیه ۶۴.

۱۱- مائده آیه ۷۸.

۱۲- هود آیه ۱۸.

۱۳- نور آیه ۷.

۱۴- احزاب ۵۷

۱۵- نور ۲۳

۱۶- نساء ۹۳

۱۷- توبه ۶۸

۱۸- محمد۲۲ و ۲۳

۱۹- کافی، ج۲، ص۱۲۵، ح۵; بحار الانوار، ج۶۶، ص ۲۴۱، ح۱۶.

۲۰- معانی الأخبار، ص۲۰۶; بحار الانوار ج ۳۰، ص۴۲، ح۱۳.

۲۱- کنز العمال، ج۱، ص۱۴۶، ح۷۲۰.

۲۲- المحجّهٔ البیضاء، ج۵، ص۲۲۲.

۲۳- ممتحنهٔ (۶۰) آیه ۴.

۲۴- اسراء (۱۷) آیه ۶۰
۲۵- تفسیر فخررازی، ج ۲۰، ص۲۳۷; تفسیر قرطبی، ج ۱۰، ص ۲۸۱، تفسیر روح المعانی، ج۱۵، ص ۱۰۵.
۲۶- مستدرک حاکم، ج۴، ص ۴۸۱; صواعق المحرقه، ص۱۷۹ ودر المنثور، ج۴، ص ۱۹۱.
۲۷- وقعه صفین، ص۲۱۷.
۲۸- حیاء علوم الدین، ج۳، ص۱۳۳ ـ ۱۳۵.
۲۹- الفتاوی الکبری، ج۴، ص ۲۲۰.
۳۰- صحیح بخاری، ج۸، ص۱۴.
۳۱- جامع الصغیر ج۲ ص۴۰۶.
۳۲- نور(۲۴) آیه ۷.
۳۳- تاریخ طبری، ج۲، ص ۲۴۱; کامل بن اثیر، ج۳، ص۳۵۸ وشرح ابن ابی الحدید، ج۱; ص۱۷۹.
۳۴- مروج الذهب، ج۲، ص۵۴.
۳۵- جامع بیان العلم و فضله، ج۱۶، ص۴۱۴، ح۴۵۱۷۴.
۳۶- احیاء علوم الدین ج ۳ ص ۱۰۶.
۳۷- النهایه، ج۴، ص ۳۳۰، صحاح اللغه، ج۱، ص۱۴۴; لسان العرب، ج۱، ص۴۵۵ و مجمع البحرین، ج۲، ص ۸۰.
۳۸- مجمع البحرین، ج۶، ص۹۸.
۳۹- انعام (۶) آیه ۱۰۸.
۴۰- نهج البلاغه، ج۲، ص ۲۱۱، کلام ۲۰۱; الاخبار الطوال، ص۱۶۵ و تذکرة الخواص، ص۱۵۴.

کمی از زیاد و نمی از دریا

قرآن می فرمایـد :(إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا (احزاب/۵۷? یعنی : بی‌گمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می‌رسانند خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذابی خفت‌آور آماده ساخته است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ آبَاءكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاء إَنِ اسْتَحَبُّواْ الْكُفْرَ عَلَى الإِيمَانِ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (توبه/۲۳?

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر پـدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند[آنان را] به دوستی مگیرید و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد آنان همان ستمکارانند

يُرِيدُ اللّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلاَ يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ (بقره ۱۸۵) خدا برای شـما اراده آسانی نموده و برایتان اراده سـختی و مشـقت ننموده است . امام باقر در تفسیر آیه فوق فرمودند: الیسر امیرالمومنین و العسر فلان و فلان (ابابکر و عمر) هستند .

قال رسول الله صلی الله علیه و آله :(اِذا رَأیتُم اَهلَ الرّیبِ و البـدَعِ مِن بَعدی فَأظهِروا مِن سَبِّهِم و القَول فیهِم و الوَقیعهِ و باهِتوهُم کَیلا یَطمَعوا فِی الفِساد فِی الاِسـلام و یَحذرُهم النّاس و لایَتعلّمون مِن بِدَعِهِم یَکتُبُ الله لَکم بِذلکَ الحَسَـنات و یَرفعُ الله لَکم بِهِ الـدَّرجاتُ فِی الاخرَه (اصول کافی ۲/۳۷۵ح۴)(وسائل الشیعه ج ۶، ص ۵۰۸) یعنی: هرگاه پس از من شـبهه انـدازان و بدعت گزاران را مشاهده کردید آشکارا از آنها بیزاری بجویید فراوان به آنها ناسزا بگوییدبسیار درباره آنها صحبت و بدگویی کنید

و چنان با آنها سخن بگویید که مبهوت شوند تا آنان ایجاد انحراف در اسلام را در سر نپرورند و مردم نیز از آنها دوری کنند و بدعتها را از آنها نیاموزند خداوند با این کار پاداش کار نیك برای شما ثبت می کند و در آخرت درجات شما را بالامی برد

قال الصادق علیه السلام : نَحنُ مَعاشِرَ بَنی هاشم نَأمُرُ کبارَنا و صغارَنا بِسَبِّهِما و البِرائَهِ مِنهُما (رجال کشی: ص ۱۳۵ ـ بحارالانوار: ج ۴۷، ص ۳۲۳، حدیث ۱۷) یعنی : ما بنی هاشم بزرگ و کوچك خود را امر می‌کنیم به ناسزا گفتن به آن دو نفر و بیزاری جستن از آنان .

از مجموع این دو روایت صحیحه و دیگر روایات معتبره فقهاء عظام حکم به جواز سبّ دشمنان ، بدعت گذاران و ظالمین حقوق اهل بیت علیهم السلام نموده اند ازجمله :(منهاج الصالحین سماحه آیت الله العظمی السّید ابوالقاسم الخوئی/المعاملات – مسأله ۳۰ وکتاب مصباح الفقاهه/ج ۱ص ۴۴۱)(منهاج الصالحین سماحه آیت الله العظمی السیّد السیستانی/المعاملات/مسأله۳۳ /ص۱۴)(مبانی منهاج الصالحین/السید طباطبائی القمی ج ۷ ص۲۴۸) (دروس تهمیدیه فی تفسیرآیات الاحکام/الشیخ الایروانی/ج ۲/ص۷۹۶) (مصطلحات الفقه /الشیخ المشکینی ص۲۹۲)

قال الصادق علیه‌السلام: من شَكَّ فی کُفر اَعدائِنا و الظّالِمینَ لَنا فَهُو کافر (اعتقادات صدوق باب اعتقاد فی الظالمین: ص ۱۰۳ ـ بحارالانوار: ج ۸، ص ۳۳۶ و ج ۲۷، ص ۶۲) یعنی :هر کس در کفر دشمنان ما و کسانی که به ما ظلم کردند شک داشته باشد، خودش کافر است.

قال الصادق علیه‌السلام: مَن لَم یَعرِف سوءَ ما اَتی عَلینا مِن ظلمنا و ذِهاب حقِنا و ما رَکبنا بِه فهُو شریکُ من اَتی اِلینا فیما ولینا به(عقاب الاعمال صدوق: باب عقاب ناصب، حدیث ۶ ـ بحارالانوار: ج ۸ ص ۳۳۶ و ج ۲۷، ص ۵۵، حدیث ۱۱)یعنی :کسی که نفهمد و نشناسد آن‌چه را که بر ما وارد شد و از ظلمی که بر ما روا شد و حقی که از دست ما رفت و... پس او شریک با ظالمین است .

قال رسول الله صلی الله علیه و آله : مَن تَاثَّم اَن یَلعَنَ مَن یَلعَنَهُ الله فَعَلیه لَعَنَهُ الله (رجال کشی: ج ۲، ص ۸۱۱، رقم ۱۰۱۲)یعنی :کسی که احساس گناه کند از لعن کردن شخصی که خدا او را لعنت کرده، پس لعنت خدا بر او باد.

شیخ ابوالحسن مرندی از شیخ حرعاملی صاحب وسائل شیعه(رحمه‌اللهعلیهما) نقل می کند:

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حال طواف کعبه بود مردی پرده خانه کعبه را گرفته و صلوات بر محمد و آل محمدصلی الله علیه و آله می‌فرستاد، حضرت بر او سلام نمود. بار دوم حضرت او را دیدند ولی سلام نکردند،آن مرد عرض کرد یا امیرالمؤمنین! چرا این بار به من سلام ننمودید؟حضرت فرمود:نخواستم تو را از ذکر لعن که این بار میگفتی باز دارم.چرا که لعن ازصلوات بر محمد وآل محمدبالاتراست.(مجمع النورین و ملتقی البحرین ص ۲۰۸)

آیا پیامبر صلی الله علیه و آله خلفا را مورد لعن خویش قرار داده اند ؟

اگر بخواهیم به یکی از این مواضع اشاره کنیم میتوان از ماجرای جیش اسامه نام برد .

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در آخرین روزهای حیات شریف شان فرمان آماده باش برای جنگ با رومیان صادر نمود و فرماندهی را به جوانی به نام اسامهٔ بن زید سپرد و آنگاه شیوخ مهاجر و انصار و بزرگان از جمله ابوبکر، عمر، عثمان، عبدالرحمن بن عوف، ابوعبیده، سعد بن ابی وقاص، اسید بن حضیر، بشیر بن سعد و عده دیگری را با تصریح نام آنها خواست که تا تحت امر این فرمانده جوان به ناحیه بلقاء واقع در سرزمین شام بروند و فرمود "جَهِّزوا جیش اسامهٔ لعن الله من تخلف عنها" یعنی مجهز کنید لشکر اسامه را لعنت خدا بر کسی که از آن سر باز زند.

(دلائل الصدق ج ۳ ص ۵، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۰، مغازی ج ۲ ص ۱۱۱۷ و ...)
با این همه تاکید حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر همراهی با لشکر اسامه و لعن ترک کنندگان آن، ابوبکر و عمر و عده ای از دوستانشان به بهانه دیدار با پیغمبر صلی الله علیه و آله لشکرگاه را ترک کرده و شبانه به مدینه آمدند. پیامبر صلی الله علیه و آله در صبح آن شب فرمودند"قد طرق لیلتنا هذه المدینه شرٌ عظیم" یعنی دیشب در این شهر شری بزرگ درآمد. حاضران عرض کردند چه شده یا رسول الله؟ حضرت فرمودند:"ان الذین کانوا فی جیش اسامهٔ قد رجع منهم نفرٌ یخالفون عن امری اَلاـ اِنی اِلی الله منهم براءٌ ویحکم نَفِّذوا جیش اسامهٔ" یعنی گروهی از کسانی که در لشکر اسامه بودند مخالفت امر من نمودند و از لشکر برگشتند آگاه باشید که من از ایشان بیزارم و بسوی خدا از این قوم برائت می جویم. وای بر شما لشکر اسامه را حرکت دهید.

دفاع از حریم ولایت باعث وحدت

دفاع از حریم ولایت باعث وحدت

جدال و اختلاف بر سر مسألهی امامت و جانشینی پیامبر ، عمری به تاریخ ظهور اسلام داردو مسلمانان از زمان شهادت پیامبر گرامی اسلام?ص? ، بر اثر همین اختلاف به دو فرقه مهم و عمده تقسیم شدهاند:
سنّیان؛ که معتقدند در مورد امامت و خلافت بلافصل هیچ گونه نصِّ صریحی از جانب پیغمبر?ص? دربارهی شخص خاصّی صورت نگرفته است و پیامبر?ص? تعیین خلیفه و امام مردم را به عهدهی خود آنان گذارده است تا با مشورت یکدیگر شخصی را به این مقام برگزینند.
شیعیان؛ که از نظر آنها جایز نیست، امر خلافت را در اختیار افراد امّت یا عدّهای از آنان -که اهل حَلّ و عَقد هستند- واگذار نمود؛ زیرا عقل سلیم حکم می‌کند که امام باید ویژگی‌هاو شرایطی داشته باشد که عصمت و قداست روحی و سرشت پاک از جملهی آنهاست.(۱)
از این رو شیعه معتقد است که رسول گرامی اسلام ?ص? در طول حیات خویش بارها حضرت علی ?ع? را به عنوان امام و جانشین خویش به مردم معرفی و در آخرین اعلان رسمی و عمومی در غدیر خم ،ایشان را علناً به مقام جانشینی و خلافت خویش منصوب کرد. محدّثین و علمای هر دو مذهب این مسأله را از جنبههای مختلف عقلی، کلامی، نقلی، تاریخی و... مورد بحث و بررسی قرار دادهاند؛ ولی مسلّماً آن چه در درجهی اوّل باید مورد کنکاش قرار گیرد، ضرورت و اهمّیّت پرداختن به این مسأله است. برخی افراد معتقدند: «بر فرض که پیامبر (ص)، حضرت علی (ع) را در روز غدیر خم یا مواقع دیگر، به عنوان خلیفهی خویش معرفی کرد و بعد از شهادت حضرت رسول (ص) به هر دلیلی -به حق یا ناحق- افرادی دیگر بر این مسند تکیه زدند؛ چه لزومی دارد که با گذشت حدود ۱۴۰۰ سال از رحلت پیامبر، باز هم با طرح حوادث آن سالها از لابهلای هزاران کتاب، سعی دراثبات حقّانیت اعتقاد شیعه و خلافت بلافصل حضرت علی (ع) و تازه کردن این زخم کهنهی تاریخ داشته باشیم؟ آیا با بازگو کردن وقایع آن دوران می‌توان زمان را به عقب بازگرداند تا تاریخ به دل‌خواه شیعه صورت پذیرد؟»
در نظر این افراد، شیعه و سنّی، غدیر و سقیفه، نصّ و شورا و... همه یکساناند و واقعهی غدیر و مسأله خلافت و امامت صرفاً یک مسألهی تاریخی تمام شده قلمداد گردیده که هیچ گونه بار اعتقادی ندارد.
ما ز محبّان علی یا عمر هیچ نگوییم ز خیر و ز شر

حشر محبّان علی، با علی! حشر محبّان عمر، با عمر!

از این منظر، بحث در این مورد، حاصلی جز تفرقه‌افکنی بین مسلمانان ندارد و به بهانه‌ی پرهیز از تفرّق و ایجاد وحدت بین جامعه‌ی عظیم اسلامی هر سعی در رد و اثبات این مسأله، نفی گردیده، همه‌ی مسلمانان به فراموش کردن وقایع آن سالها دعوت شده‌اند.

در این نوشتار سعی شده است از طریق منابع روایی و تاریخیِ مورد وثوق اهل سنت ، این نظر به اختصار مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

توضیح آن که استفاده از کتابهای سنّیان به معنی اعتبار آنها و یا بی‌اعتباری منابع شیعه نیست؛ بلکه صرفاً به منظور مشخّص شدن این مطلب است که علاوه بر انبوه روایات شیعه –که امامت را اصلی‌ترین و مهم‌ترین پایه‌ی اعتقادی و اساس دین برمی شمرد– این مسأله در میان روایات سنّیان نیز منعکس شده است.

اگر قدری در متون روایی اهل سنّت تفحّص کنیم، ردّ پای حدیث غدیر در جای جای این منابع به وضوح به چشم می‌خورد. اخبار بسیاری از غدیر و حوادث پیرامون آن –به خصوص خطبه‌ی پیامبر?ص? – در منابع اهل سنت موجود است و عبارت «أَلَستُ أولَی بِکُم مِن أنفُسِ‍کم؟... فَمَن کُنْتُ مَولاه فَعَلّیٌ مَولاه؛ اللّهمَّ والِ مَن والاه و عادِ مَن عاداه...» از نظر قواعد علم حدیث، جزء احادیث متواتر و بلکه فراتر از آن است که از بیش از ۱۱۰ صحابه‌ی پیامبر و ۸۵ نفر از تابعین نقل شده است.(۲)

ضیاءالدّین مقبلی از علمای سنّی (م ۱۱۰۸) می‌گوید: «اگر بنا باشد حدیث غدیر را (با این همه مدارک،) محرز و مسلّم ندانیم، باید قبول کنیم که هیچ واقعه‌ای در دین اسلام قابل اثبات نیست.»(۳)

و شمس الدین جزری، منکران حدیث غدیر را بی اطّلاع قلمداد می‌کند.(۴)

علمای اهل سنّت چون نتوانسته‌اند بر سند و مدرک حدیث غدیر خدشه‌ای وارد کنند، در معنی لفظ مولی و دلالت این حدیث بر خلافت بلافصل حضرت علی (ع) تردید کرده‌اند. البته عده‌ای از بزرگان آنان صادقانه و به دور از تعصّب، همان برداشت شیعه را از این حدیث دارند و کلمه‌ی مولا را در این جا به معنی صاحب اختیار و اولی به نفس می‌دانند.(۵)

علمای شیعه با توجه به معنای مولا از جنبه‌ی لغت در ادبیّات عرب، کاربرد متداول، فهم و برداشت عامّه‌ی مردم، زبان‌شناسی، استعمال این کلمه در سایر احادیث و آیات و سایر قرائن متّصله و منفصله(۶)، دلالت حدیث غدیر بر ولایت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین (ع) را در بالاترین درجه‌ی ظهور و روشنی می‌دانند و معتقدند که از حکمت به دور است، پیامبر ?ص? در آن گرمای سوزان و طاقت‌فرسا انبوه مسلمانان را گرد آورد تا آنان را به این مطلب آگاهی دهد که «علی دوست و یاور شماست»؛ در حالی که قبلا بارها این موضوع با عناوین و الفاظ مختلف تذکر داده شده بود و هیچ کس منکر فضایل بی حد و شمار حضرت علی (ع) نبود.

در هر حال، طبق آیاتی که در این روز نازل شده است(۷)، خداوند ثمر دهی تمام تلاش ۲۳ ساله و از جان گذشتگی‌های پیامبر ?ص? و اصحاب راستینش را منوط به نصب و معرفی امیرالمؤمنین (ع) به مقام خلافت و امامت و پیروی مردمان از آن حضرت می‌داند و دینی تمام و کامل و مورد رضای خداوند است که همراه با ولایت علی (ع) باشد.

از این رو شیعه به ماجرای غدیر تنها به دیده‌ی واگذاری خلافت و به عنوان یک مسأله‌ی تاریخی نمی‌نگرد؛ که آرمان پیامبران و هدف از بعثت انبیا و ختم رسل، حضرت محمد مصطفی (ص) را در غدیر می‌بیند(۸) و اسلام را بدون غدیر و ولایت، دینی ناقص می‌داند و همان طور که در قیامت، تنها دین اسلام از بندگان پذیرفته خواهد شد، اسلامِ کسانی که ولایت حضرت علی (ع) را – به معنای صحیح آن – قبول ندارند، کامل نخواهد بود(۹) و این دینِ ناقص، مورد قبول و رضای خداوند متعال

نیست(۱۰)
بـا نظر به سـخنان پیـامبر?ص? ، همه‌ی مسـلمانان عالم که نبیّ اکرم ?ص? را اولی به نفس و صاحب اختیار خویش می‌داننـد، باید حضـرت علی (ع) را نیز به عنوان مولی و صاحب اختیار خود بپذیرند و در واقع مخاطب پیامبر?ص? در روز غدیر، همه‌ی مسـلمانان عـالم از ابتـدای ظهور اسـلام تـا به حال بوده است و پیامبر ?ص? خطّ مشـی آینـده‌ی مسـلمین تا آخر دنیا را ترسـیم نمودنـد و نوای «فَمَن کُنتُ مولاه فَعَلیٌّ مولاه» در همه‌ی اعصار جاری است و مسـلّماً این اطاعت امر و قبول ولایت، عملی فراتر از اقرار به لسـان است و بایـد بـا اعتقـاد قلبی و عملی نیز هم‌راه باشـد و مؤمنـان می‌بـایست تمام اعمال و اعتقادات خویش را با معیـار مولـای خود، امیرالمؤمنین(ع) -که همـان معیـار پیـامبر است- بسـنجند و طریق هـدایت را تنهـا نزد آنـان بجوینـد و طبق فرمـایش پیـامبر، «... فَلیَبْلُغ الشَّاهـدُ الغائبَ...»، بر همه‌ی هـدایت‌شـدگان به ولایت علوی، واجب است تا نگذارنـد پیام غـدیر به دست فراموشی سپرده شود و آن را به گوش جان راه‌گم‌کردگان برسانند.
این نکته آن قـدر مورد تأکیـد پیـامبر اکرم ?ص? بود که در طول مـدّت رسالت خویش، از ابتـدای دعوت علنی تا آخرین دم حیـات، لحظه‌ای از پرداخت به آن فروگـذار نکرد و در هر فرصـتی که امکـان داشت، موضوع خلافـت و امـامت را برای مردم تبیین می‌کرد.
در سـال سوم هجری -ابتـدای دعوت علنی- پیـامبر به دسـتور خداونـد(۱۱) چهـل تن از فرزنـدان عبـدالمطلب را جمـع کرد و رسـالت خویش را بر آنهـا شـرح داد و فرمود: «کـدام یـک از شـما مرا در انجـام این رسالت یاری می‌دهـد تا برادر و وصـی و خلیفه‌ی من در میان شما باشد؟»
در آن میان حضـرت علی (ع) برخاست و گفت: «من، یا رسول الله.» پیامبر سـخن خویش را تکرار کرد و دوباره حضـرت علی (ع) تنهـا کسـی بـود کـه جـواب مثبـت داد. آن گـاه پیـامبر?ص? فرمـود: «ایـن (علی) برادر و وصـی و خلیفـه‌ی مـن در میـان شماست.»(۱۲)
در ادامه، از میان هزاران حـدیثی که در مورد فضایل و ولایت وامامت علی (ع) در منابع معتبر اهل سـنت موجود است، به چند حدیث اشاره می‌کنیم(۱۳).
پیامبر اکرم ?ص? بارها و بارها در مناسـبتهای مختلف فرموده‌اند: «إنّی تارکٌ فیکُم الثّقلَین؛ کتابَ اللهِ و عِترتی أهلِ بَیتی. ما إن تَمَسَّکْتُم بِهِمَا لن تَضِلُّوا أبَداً و أنَّهُمَا لن یَفْتَرِقَا حتَّی یَرِدَا عَلَیَّ الحَوضَ.»(۱۴)
پیامبر ?ص? در این حـدیث، قرآن را -به تنهایی- برای هـدایت مسلمانان و رهایی از گم‌راهی کافی نمی‌داند و با گوینـدگان «حَسْبُنَا کتابَ اللهِ»(۱۵) آشکارا مخالفت می‌کند و صراحت دارد که باید برای درک صحیح این کتاب الاهی، به مفسّران واقعی آن -یعنی اهـل بیت پیـامبر که از خطا و لغزش مصون‌انـد- مراجعه کرد و حقایق ناب قرآنی را نزد آنان جست؛ چرا که همه‌ی جنایاتی که دراسلام به وقوع پیوسته، به نام قرآن و اسلام، ولی به دلیل عدم شناخت صحیح آن‌ها بوده است.(۱۶)
پیـامبر?ص? در حـدیثی دیگر -معروف به حـدیث سـفینه‌ی نوح- تنها راه نجات و رسـتگاری را پیروی از اهل بیت می‌دانـد و پیروی از هر پیشوایی که در جهت آنان حرکت نکند، سرانجامی جز گم‌راهی و ضلالت ندارد.
رسول خدا ?ص? می‌فرماید: «إنَّ مَثَلَ أهلِ بَیْتی فی أُمَّتی کَمَثَلِ سفینةِ نوحَ؛ مَن رَکِبَها نَجَی و مَن تَخَلَّفَ عنها غَرِقَ.»(۱۷)
پیامبر?ص? در تفسیر آیه‌ی شریفه: «إهدِنَا الصِّراطَ المُستقیمَ»، می‌فرماید: «هُوَ صراطُ محمَّدٍ و آلِ محمَّدٍ.»(۱۸)
در بعضی احادیث نیز از حضرت علی (ع) به عنوان «رایةُ الهُدَی» یعنی پرچم هدایت تعبیر شده است.(۱۹)
در باب اینکه حق و حقیقت بر مدار علی می گردد و حضـرت علی، فاروق و جداکننده حق از باطل است هم احادیث بسیاری

از علمای سنّی نقل شده است.
«الحقُّ مَعَ عليٍّ و عليٌّ مع الحقِّ؛ لَن يَفتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَىَّ الحَوضَ.»(۲۰)
در جای دیگر پیامبر ?ص? خطاب به حضرت علی (ع) فرمودند: «إنَّكَ تَبْلُغُ رسالتی مِن بعدی و تؤدی عنّی و تُسْمِعُ النَّاسَ صَوتی و تُعَلِّمُ النَّاسَ مِن کتابِ اللهِ مَا لا يَعْلَمونَ: تو ابلاغ‌کننده‌ی رسالت من و انجام‌دهنده‌ی عهد من و رساننده‌ی صدای من به مردم هستی و کتاب خدا را در جهاتی که مردم نمی‌دانند، به آنها تعلیم می‌دهی.»(۲۱)
مَن سَرَّه أن يَحيَى حياتی و يَموتَ مماتی و سَكَنَ جَنَّةَ عدنٍ غَرَسَها ربّی فليوالِ علياً مِن بعدی و لَيَقتَدِ بالأئمَّةِ مِن بعدی فأنَّهم عترتی خُلِقوا مِن طينتی رُزِقوا فَهْماً و عِلْماً.(۲۲)
هم چنین رسول اکرم ?ص? فرموده‌اند: یا علی! اگر کسی به اندازه‌ی عمر نوح خدا را عبادت کند و به اندازه‌ی کوه اُحد طلا داشته باشد و در راه خدا انفاق نماید و عمرش آن قدر طولانی باشد که بتواند هزار بار پیاده به حج برود، آن گاه در مکه، بین صفا و مروه، مظلومانه کشته شود، ولی ولایت تو را –ای علی!– نداشته باشد، بوی بهشت هرگز به مشام او نخواهد رسید و هرگز وارد بهشت نخواهد شد.(۲۳)
پیامبر اکرم ?ص? در توضیح آیه‌ی شریفه «و قِفوهُم أنَّهم مسؤولونَ(۲۴): آنها را متوقّف سازید که مورد سؤال‌اند»، فرمود: «يسألون عن الإقرارِ بولايةِ عليّ بن ابيطالبِ.»(۲۵)
پیامبر?ص? در واپسین لحظات عمر شریف خویش نیز برای اتمام حجّت بر اصحاب خویش، خواست با نوشتن یک وصّیت‌نامه، موضوع امامت و خلافت علی (ع) را برای اصحاب خویش بیان کند؛ ولی عمر (لعنه الله) –که می‌دید با بودن یک سند رسمی و کتبی، کار بر او سخت خواهد شد– با فریاد «إنَّ رسول الله ليهجر، قد غلبه الوجعُ: رسول خدا هذیان می‌گوید، بیماری بر او چیره شده است.» مانع این عمل پیامبر شد.(۲۶)
بنابر احادیث ذکر شده و سایر احادیث مذکور در کتب شیعه و سنّی، در دیدگاه شیعه، مسأله‌ی خلافت و جانشینی پیامبر?ص? ، تنها از بُعد فردی و تاریخی مطرح نیست؛ بلکه شیعه خلافت و امامت الهی را تنها وسیله‌ی تحقّق اهداف پیامبر و ادامه دهنده‌ی راه و سیره‌ی آن حضرت می‌داند. از این ره‌گذر، خلافت در معنای حکومت بر مردم، قابل غصب و واگذاری‌ست؛ ولی امامت معصوم و مقام خلیفۀالهی، نه اکتسابی است و نه قابل غصب و تمام شدنی. شیعه تنها راه نجاتی را که مصون از خطاست، راه امیرالمومنین(ع) و ائمه معصومین عنوان می‌کند و از آن جا که مسأله‌ی ولایت و امامت نقشی مهم و تعیین‌کننده در دست‌یابی به سعادت و رستگاری ابدی و رهایی از آتش عذاب الهی ایفا می‌کند، نیاز به بحث و بررسی در این مورد همواره احساس می‌شود. از این رو «امامت تنها مسأله‌ی دیروز ما نیست، که مسأله‌ی امروز جهان اسلام و مسأله‌ی رهبری امّت و عامل بقا و استمرار نبوّت و بالأخره، مسأله‌ی سرنوشت اسلام است.»(۲۷)
پیامدهای شوم و ناگوار همین عدم پیروی از سنّت پیامبر و عدم اتّخاذ دین از منبع صحیح آن و پیروی از خلفای غیرالهی، همواره گریبان‌گیر امّت اسلام بوده است و به راستی رها کردن باب علم نبوی و مخزن علم الهی و جداکننده‌ی حق از باطل و پیروی از جویندگان قدرت و ثروت و غاصبان مقام خلافت الهی حاصلی جز تفرقه و گمراهی ندارد.
ابوبکری که با مشرکین قمار می‌کند(۲۸) و از خوردن شراب نیز ابایی ندارد(۲۹) و یا فرمان تهاجم به خاندان پیامبر?ص? را صادر می‌کند(۳۰) و بر فراز منبر به دخت پیامبر گرامی اسلام، حضرت فاطمه زهرا ?س? ناسزا می‌گوید و او را دروغ‌گو خطاب می‌کند(۳۱) و در حالی که معنی بعضی کلمات قرآن را نمی‌داند، آن را به رأی خود تفسیر می‌کند(۳۲)، یا عمری که با جماعتی به سوی خانه حضرت علی (ع) به راه می‌افتد و حرمت دخت پیامبر را می‌شکنند و آتش برمی‌افروزد و حضرت علی

(ع) را به قتل تهدید می‌کند تا برای ابوبکر بیعت بگیرد(۳۳)؛ آن کسی که نقل حدیث از پیامبر را نهی می‌کند تا به زعم خود، مردم قرآن را رها نکنند!(۳۴) و به همین دلیل در زمان خلافت خود عبدالله بن مسعود و عدّه‌ای دیگر را به دلیل کثرت نقل احادیث پیامبر، در مدینه زندانی می‌کند(۳۵) و در زمان پیامبر، با آن که شراب تحریم شده است، شراب می‌خورَد و می‌گوید: «اگر می‌ترسید شراب شما را مست کند، تندیِ آن را با مخلوط کردن با آب، بشکنید.»(۳۶) و یا آن عثمانی که ابوذر را -که در برابر چپاول‌های او از بیت المال تاب نیاورد- ربذه تبعید می‌کند(۳۷)، به روی کار می‌آیند و دیری نمی‌پاید که از اسلام ناب محمّدی تنها نامی بر سر زبان‌ها باقی می‌ماند.(۳۸)

بعد از اینان نیز معاویه -که سوگند یاد کرده بود، نام پیامبر را دفن کند(۳۹)- جعّالان حدیث را به کاخ خود فرا خواند تا با پول او تاریخ زندگانی و سنّت پیامبر تحریف گردد و احادیث دروغین در منقبت خلفا ساخته شود.(۴۰) و در اثر کج اندیشی و فهم نادرست از دین، چه بسیار بودند زهّاد و صلحایی که برای رضای خدا به جعل حدیث رو آوردند!(۴۱)

بدین ترتیب کتب بسیاری در زمینه‌های مختلف بر پایه‌ی همین روایات دروغین ساخته شدند و رفته رفته مذاهب ساختگی یکی پس از دیگری ظهور یافته، مسلمانان را که از صراط مستقیم به دور مانده بودند، دچار تفرّق نمود و روز به روز پایه‌های اتّحاد اسلامی متزلزل‌تر شد. در حالی که طبق فرموده‌ی قرآن تنها راه رستگاری و ایجاد اتّحاد، اعتصام به حبل الله المتین ، حضرت علی (ع) است: «واعتصِموا بحَبلِ الله جَمیعاً و لا تَفرَّقوا(۴۲).» پیامبر ?ص? در تفسیر این آیه فرمود: «منظور از ریسمان خدا که باید به آن تمسک بجویند، علی (ع) و اهل بیت او هستند.»(۴۳)

آن حضرت در جای دیگری به حضرت علی (ع) فرمود: «ای علی! امّت موسی به هفتاد و یک فرقه تقسیم شدند که تنها یک فرقه‌ی آن نجات‌یابنده بود و بقیّه جهنمی بودند و امّت عیسی به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که تنها یک فرقه نجات‌یافته بود و بقیّه گمراه. امّت من نیز هفتاد و سه فرقه خواهند شد که تنها یک فرقه‌ی آنها نجات می‌یابد و بقیّه درآتش خواهند بود.»

حضرت علی خدمت رسول اکرم عرض کرد: «ای رسول خداً فرقه نجات‌یابنده کدام است؟» فرمودند: «آنهایی که روش تو و یاران تو را دارند و به آن تمسک می جویند.»(۴۴)

در حال حاضر نیز تنها راه بازگشت به وحدت اسلامی و جلوگیری از تفرّق بیشتر، میان جامعه عظیم مسلمانان، شناخت دقیق سیره و سنّت پیامبر و کشف حقیقت از میان انبوه کتب است و این وحدت اسلامی «به معنی مصالحه و سازش در مسائل عقلی و استدلالی و داد و ستد امتیازات نیست.»(۴۵) و نه این است که «فرقه‌های اسلامی به خاطر اتّحاد اسلامی، از اصول اعتقادی و یا غیر اعتقادی خود صرف نظر کنند و به اصطلاح، مشترکات همه‌ی فرق را بگیرند و مختصات همه را کنار بگذارند، چه این کار نه منطقی است و نه عملی.(۴۶)» بلکه بدین معنی است که فرقه‌های اسلامی باید در عین اختلافاتی که با هم دارند به واسطه‌ی مشترکات بیشتری که در میان آنان است، در مقابل دشمنان اسلام در یک صف جبهه‌بندی کنند و روشن است که جبهه‌گیری در برابر دشمن مشترک با دفاع از عقائد خود و انتقاد از مذاهب آنان و فراخواندن آنان به عقیده‌ی خویش، به هیچ وجه منافات ندارد و از این طریق با ایجاد حسن تفاهم، به دور از اعمال و سخنانی که احساسات و تعصّبات مخالف را برمی انگیزد با بحث علمی و منطقی حقائق ناب اسلامی مطرح می‌شود و آن چه که موجب تحقّق این مهم خواهد بود، پرهیز از تهمت و افترا از سوی علمای هر دو مذهب است. برخی علمای سنّی با استفاده از قدرت حاکم بر جامعه مسلمانان -که اکثراً سنّی‌اند- شیعیان را به باد تهمت و ناسزا گرفته‌اند و چه بسیار شیعیانی که به دلیل همین اکاذیب، بی هیچ گناهی خونشان ریخته شده و اموالشان به یغما رفته است.

ابن عبد ربّه از علمای اهل سنت در العقد الفرید می‌نویسد: «رافضیان (شیعیان)، یهود امّت اسلام هستند و همان طور که یهود،

دشمن مسیحیّت است، شیعیان هم دشمن اسلام‌اند!» و «یهودیان تورات را تحریف کرده‌اند و شیعیان قرآن را!»(۴۷) و یا ابن حزم در کتاب خویش می‌نویسد: «شیعیان معتقدند که آیات بسیاری از قرآن کاسته شده و آیات بسیاری به آن اضافه گردیده و امامیّه، ازدواج دائم با ۹ زن را جایز می‌دانند!» و «داوود جوازی -که از بزرگان متکلّمین شیعه است- می‌گوید که خدا مانند انسان گوشت و خون دارد!»(۴۸)

در جلد سوم الغدیر، ۱۶ کتاب که در آنها به شیعه نسبت‌های ناروا داده‌اند، معرفی شده و مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. بعضاً شیعیانی نیز هستند که همه‌ی سنّیان را ناصبی و جزء خوارج می‌دانند و به آنان به دیده‌ی عداوت می‌نگرند و بر همه مسلمانان است که با این قلم‌های مسموم -که حاصلی جز پراکندن بذر نفرت و کینه بین مسلمانان ندارند- به مبارزه برخیزند و نگذارند اتّحاد امّت اسلامی و دوستی و مهربانی میان فرقه‌های مختلف اسلامی در برابر دشمنان، دست‌خوش این اکاذیب و ناسزاها گردد و آن چه که در تحقّق هر چه بیشتر این هدف می‌تواند الگوی ما شیعیان باشد، سیره‌ی امیرمؤمنان علی (ع) و ائمه‌ی معصومین (ع) است.

حضرت علی (ع) با آنکه خلافت را طبق نصّ پیامبر حق مسلم خویش می‌دانست و در خطبه‌ها و مناشدات خویش -تا آن جا که امکان داشت و باعث دودستگی و جنگ‌افروزی میان مسلمین نبود- این مطلب را بیان می‌نمود؛ ولی هیچ گاه از جامعه‌ی مسلمین جدا نشد و هم چون یک برادر دل‌سوز و خیرخواه، مسلمانان را راهنمایی و مصالح جامعه‌ی مسلمین و اشتباهات خلفا را به آنان گوش‌زد می‌کرد؛ تا آن جا که بارها و بارها عمر گفت: «لو لا علیٌّ لهلک عمر.»(۴۹)

اسناد:

۱- الغدیر۷(الخلافهٔ عندنا أمرهٔ الهیهٔ.)

۲- بزرگانی از شیعه چون مرحوم میرحامد حسین هندی (در عبقات الأنوار) و علامه‌ی امینی (در کتاب پرارج الغدیر)، اسناد و مدارک و راویان این حدیث را جمع‌آوری کرده‌اند و هم‌چنین علمایی از اهل تسنّن نیز به این کار پرداخته‌اند.

۳- تعلیق هدایهٔ العقول إلَی غایهٔ السُّؤول ۲:۳۰، الغدیر۷ ۱:۳۰.

۴- اسنی المطالب:۴۸؛ علامه‌ی امینی بسیاری از این گونه اظهار نظرها، از علمای طراز اوّل سنّی را در مجلّدات کتاب شریف الغدیر آورده است.

۵- رک، الغدیر۱.

۶- از جمله: آیات وارد شده در آن روز، سؤال پیامبر از مردم درباره‌ی اولی به نفس بودن خویش و شهادت مردم در مورد یگانگی خداوند و رسالت حضرت محمّد، هم‌ردیف شمردن ولایت حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) با اعتقاد به توحید و نبوّت، دعای پیامبر در حقّ کسانی که ولایت حضرت علی را می‌پذیرند و نفرین مخالفان و دشمنان آن حضرت و تهنیت گفتن و بیعت مردم پس از ایراد خطبه. علامه‌ی امینی در جلد اوّل الغدیر، ۲۰ دلیل برای این مطلب ارائه می‌دهد.

۷- آیات اکمال (مائده۳) و ابلاغ (مائده:۶۷) که مورد اجماع فریقین است.

۸- در کتب حدیث سنّیان مذکور است که پیامبر در شب معراج، طبق فرمان خداوند از پیامبران الهی پرسید: «چه گونه و برای چه چیز بعثت یافتید؟» گفتند: «برای بیان یک‌تایی خدا و اقرار به نبوّت تو و ولایت علیّ بن ابی‌طالب برانگیخته شدیم.»؛ رک، حلیهٔ الأولیاء، کفایهٔ الطّالب:۲۳ (باب ۵).

۹- حدیث «مَن مَاتَ و لم یَعرِفْ إمامَ زمانِهِ، مَاتَ میتةً جاهلیّةً»، گواه‌این مدّعاست.

۱۰- امام رضا (ع) در این باره می‌فرماید: «مَثَلُ المؤمِنینَ فی قَبولِهِم وِلاءَ أمیرِالمؤمنینَ فی یوم غدیرِ خُم کَمَثَلِ المَلائِکَهٔ فی

سُجُودِهِم لِآدمَ و مَثَل مَن أَبَی وِلایَهَ أمیرالمؤمنینَ یومَ الغدیرِ مَثَلُ إبلیسَ.» عوالم۱۵:۲۲۴(باب۳).

۱۱- و أَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الأقرَبینَ(ای پیامبر! خاندان نزدیک خود را بیم ده.) شعراء:۲۱۴.

۱۲- مسند أحمد۱:۱۱۱، تفسیر طبری۱۹:۶۸، أسباب‌النّزول واحدی:۲۷۶، تفسیر بیضاوی۴:۹۶، کنزالعمّال۶:۳۹۶ و.... برای دست‌یابی به دیگر مدارک، رک، إحقاق الحق ۵:۵۶۰ و همان۱۴:۴۲۳.

۱۳- علمای بسیاری از شیعیان هم چون علامه‌ی امینی در الغدیر، قاضی نورالله شوشتری در إحقاق الحق، علامه سید هاشم بحرانی در علیٌّ و السُّنَهُ و... به گردآوری این احادیث پرداخته‌اند و نیز علمایی از اهل سنّت اقدام به تألیف کتاب‌هایی در باب مناقب و فضایل حضرت علی (ع) و اهل بیت نموده‌اند. از جمله: ینابیع المَوَدَّهُ اثر شیخ سلیمان قندوزی حنفی، مناقب علیِّ بن ابی‌طالب اثر ابن مغازلی شافعی (م۴۸۳). در کتب اهل سنت آمده است: «لَو أنَّ الرِّیاضَ أقلامٌ والبحرَ مداد و الجِنَّ حُسَّابٌ و الإنسَ کُتَّابٌ ما أحصوا فضائلَ علیِّ بن ابی‌طالب (ع).» کفایهُ الطالب:۱۲۳ و مناقب خوارزمی:۱۸.

۱۴- مرحوم میرحامد حسین هندی در عبقات الأنوار، این حدیث را از حدود دویست نفر از علمای سنّی نقل کرده است. رک، صحیح مسلم۷:۱۳۲، صحیح ترمذی۲:۲۰۸، مستدرک حاکم۳: ۱۰۹ و....

۱۵- صحیح بخاری (کتاب العلم) و شرح البخاری کرمانی۱:۱۲۷ و.... این جمله اوّلین بار از عمر نقل شده است.

۱۶- در روایات بسیارِ دیگری مشخص شده است که اهل بیت پیامبر چه کسانی هستند. به عنوان مثال حدیث کسا در ذیل آیه‌ی تطهیر() در صحیح مسلم، از عایشه نقل شده است و بر عصمت عدّه‌ای از خویشان پیامبر صراحت دارد که این عدّه جز حضرت علی و حضرت فاطمه و دو پسر بزرگوارشان نیستند. رک، مستدرک حاکم۳:۱۴۶، صحیح ترمذی۲:۳۹۳،۴۶۷، مسند احمد۶:۳۱۳ و....

۱۷- در کتاب عبقات الأنوار، این حدیث از حدود ۹۰ نفر از مشاهیر علمای اهل سنّت نقل شده است. این مدارک در إحقاق الحق نیز موجود است.

۱۸- رشفهُ الصّادی:۲۵ (سیّد شهاب‌الدّین شافعی)، ینابیع المودَّهُ:۱۱۴ و....

۱۹- حلیَّهُ الأولیاء۱:۶۶و۶۷.

۲۰- مناقب خوارزمی:۲۴۸، مستدرک حاکم۳:۱۱۹، منتخب تاریخ دمشق۶:۱۰۷، تاریخ بغداد۱۴:۳۲۱ و نیز رک، مجمع الزوائد۹:۱۰۲، خصائص طبری، کفایهُ‌الطالب:۷۹، مناقب خطیب:۱۲۴، نزل السائرین، کنزالعمال۶:۱۵۵، فرائد السمطین۱:۳۶، نورالأبصار:۷۳، الصَّواعق المحرّقهُ.

۲۱- حلیَّهُ‌الأولیاء۱:۶۳، کفایهُ الطّالب شافعی:۹۳، مقتل الحسین (ع) خوارزمی۱، مناقب حافظ بن مردویه و....

۲۲- حلیهُ‌الأولیاء۱:۸۶ و تاریخ حافظ خطیب البغدادی۴:۴۱۰. توجّه شود که لفظ «مِن بعدی» در این حدیث و سایر احادیث مشابه دلیل دیگری‌ست که ولی به معنی صاحب اختیار و امام است؛ زیرا اگر به معنی دوست و یاور و ناصر باشد، این مقام در زمان حیات رسول اکرم نیز برای حضرت علی (ع) بوده است.

۲۳- نزل السائرین، مناقب الخطیب، مقتل الحسین۱:۳۷؛ احادیث متعدّدی با الفاظ و عناوین مختلف، با همین مفهوم در کتب سنّیان موجود است.

۲۴- الصّافّات(۳۷):۲۴.

۲۵- فردوس الأخبار (ذیل همان آیه‌ی شریفه)، أسباب النّزول (در حاشیه تفسیر جلالین، ذیل آیه‌ی شریفه)، رشفهُ الصّادی:۲۴، الصَّواعق المحرَّقهُ:۹۱.

۲۶- مسند احمد۳:۳۴۶، صحیح بخاری۱:۳۲ و....

۲۷- امامت و رهبری:۱۳ (استاد شهید مطهری)

۲۸- أحکام القرآن۱:۳۸۸، کشف الغمَّۀ۲:۱۸۸.

۲۹- الأصابۀ۴:۲۲.

۳۰- تاریخ أبیالفداء۱:۱۵۶، العقد الفرید۲:۲۵۳.

۳۱- شرح نهج البلاغهی ابن أبی الحدید ۴:۸۰(چاپ قدیم).

۳۲- سنن دارمی۲:۳۶۵، سنن بیهقی۶:۲۲۳، تفسیر ابن کثیر ۱:۴۶۰، اعلام المُوَقِّعین۱:۸۲.

۳۳- تاریخ ابی الفداء۱:۱۵۶، الإمامۀ و السیاسۀ۱:۱۲، تاریخ طبری۳:۱۹۸، شرح نهج البلاغه۱:۱۳۴، أنساب الأشراف۱:۵۸۶، إثبات الوصیَّۀ طبری:۱۲۴ و....

۳۴- سنن دارمی۱:۸۵، مستدرک الصحیحین۱:۱۰۲.

۳۵- مستدرک الصحیحین ۱:۱۱۰، تذکرۀ الحفاظ۱:۷، مجمع الزوائد۱:۱۴۹.

۳۶- أحکام القرآن۲:۵۶۵، جامع مسانید۲:۱۹۲، کنزالعمال ۳:۱۱۰، حاشیهی سنن بیهقی۸:۳۰۶، محاضرات راغب۱:۳۰۹ و سنن بیهقی۸:۲۹۹.

۳۷- صحیح بخاری۳:۷(کتاب زکاۀ)، أنساب الأشراف۵:۵۲-۵۴، فتح الباری۳:۲۱۳، کامل ابن اثیر۳:۴۳، الغدیر۸؛ خوارزمی در کتاب مناقب خود از رسول خدا درباره ابوذر نقل می‌کند که زمین کسی را بر خود نداشته و آسمان نیلگون بر سر کسی سایه نینداخته که راستگوتر از ابوذر باشد.

۳۸- در کتاب الغدیر(ج۶-۹) از طریق اهل سنت، مطاعن ابوبکر و عمر و عثمان و بدعت‌های اینان در سنّت پیامبر و مخالفت‌هایشان با سیرهی رسول اکرم و اقوال صحابه در مورد آنان و فضایلی که راویان کذّاب برای آنان جعل کرده‌اند، به طور مفصّل مورد بررسی قرار گرفته است.

۳۹- مروج الذَّهب۲:۳۴۱ و ۳۴۲، الأخبار الموفقیّات:۵۷۶، شرح نهج البلاغۀ۱:۴۶۳(چاپ قدیم)، الغدیر۱۰:۲۸۳.

۴۰- شرح نهج البلاغۀ۱:۳۸۵(چاپ قدیم)، الغدیر۱۱:۷۳.

۴۱- صحیح مسلم۱:۱۳، تاریخ بغداد۲:۹۸.

۴۲- آل عمران(۳): ۱۳۰.

۴۳- الصواعق المحرَّقه:۹۳، ینابیع المودَّۀ:۱۱۸ و ۱۱۹ و....

۴۴- الإصابۀ فی تمییز الصحابۀ۲:۱۷۴، ینابیع المودَّۀ؛ رک، عبقات الأنوار۵:۱۰۶.

۴۵- در راه تفاهم:۱۰ (علامه سیّد عبدالحسین شرف الدین).

۴۶- امامت و رهبری:۱۷(شهید مطهری).

۴۷- رک، العقد الفرید۱:۲۶۸.

۴۸- الفِصَل فی المِلِل و الأهواء و النِّحَل۴:۱۸۱ و ۱۸۲.

۴۹- این جمله بیش از هفتاد بار از عمر نقل شده است. رک، مسند احمد بن حنبل ۱:۱۴۰ و ۱۵۴، مناقب الخطیب:۴۸، الغدیر:۶. (۶)

بخش ششم : پاسخ به چند شبهه

افسانه یار غار بودن ابی بکر

کسی که با پیامبر(ص) درون غار بوده ابی بکر نبوده است !

مقدمه:

گاهی وقت ها اهل سنت فضایلی را برای برخی اصحاب می شمارند که معلوم نیست توسط چه کسانی جعل و پرداخته شده اند. یکی از این داستان های ساختگی قضیه غار است که می گویند ابوبکر در شبی که پیامبر از مکه به مدینه هجرت کرده اند با پیامبر درون غار رفته است. و آیه ۴۰ سوره توبه را به ابی بکر نسبت می دهند. و می گویند یکی از آن دو نفری که درون غار بوده ابی بکر است. شدت تبلیغات و تعصب روی این قضیه چنان تاثیری بر برخی از آن ها گذاشته که این را دلیلی بر افضلیت ابی بکر بر دیگر اصحاب و حتی جانشینی پیامبر می دانند.

اما با تحقیقی که استاد محترم جناب نجاح الطایی در کتاب صاحب الغار ابی بکر ام رجل آخر؟ انجام داده است ثابت کرده که این هم یکی دیگر از افسانه هایی است که در فضیلت ابی بکر ساخته شده است. که در این مقاله به برخی از این دلایل اشاره شده است. البته ما در این جا اشاره ای به نفر دوم که همراه پیامبر وارد غار شده اشاره نمی کنیم و خوانندگان محترم را به این کتاب ارجاع می دهیم. و لازم به ذکر است که من بارها این ماجرا را با برادران اهل سنت به بحث و مناظره گذاشته ام ولی آن ها هرگز نتوانستند به من پاسخ قانع کننده بدهند.

و اینک برخی از این دلایل را در پایین اشاره می کنم:

۱-پیامبر(ص) در طول حیاتشان نفرمودند که ابوبکر با من درون غار بوده است:

بالاخره پیامبر به عنوان یکی از آن دو نفر که در غار بودند باید جایی به این مطلب اذعان می فرمود که من و ابوبکر با هم وارد غار شدیم اما هرگز چنین چیزی وجود ندارد. چرا؟؟؟

۲-ابی بکر هم در طول حیاتش نگفته که من با پیامبر به غار رفته ام:

آن چه مسلم است این است که بالاخره یا پیامبر و یا ابی بکر که با هم در آن شب تاریک هجرت کرده اند باید بعدها بگویند و از خاطرات آن شب دیگر صحابه را آگاه کنند اما می بینیم که نه پیامبر به چنین مطلبی اعتراف داشته و نه خود ابی بکر چنین چیزی بیان کرده است. چرا؟ جز این است که به جعلی بودن این قضیه پی می بریم.

۳-فرزندان ابی بکر هم نگفته اند که پدر ما با پیامبر درون غار رفته است:

و جالب تر این که فرزندان ابی بکر هم چنین قضیه ای را بیان نکرده اند و معلوم نیست که این قضیه را چه کسانی درست کرده و در امت اسلام پخش کرده اند. اما آن چه مسلم است این است که بعد از شهادت پیامبر باید چنین وقایعی ساخته شده با شد چرا که اسباب جعل فضیلت برای صحابه فراهم بوده است.

۴- کفار و مشرکین مکه هم به همراهی ابوبکر با پیامبر اعتراف نکرده اند:

به خصوص آنکه بلاذری در کتاب خودش روایت صحیحی را نقل کرده است که:

کرز قیافه شناس که تعقیب کنندگان را تا غار رسانده است آثار قدم پیامبر را در جلوی غار مشاهده کرده ولی او و عبدالعزی فرزند ابوبکر اثر قدم ابوبکر را در نزدیکی غار ندیده اند.

این روایت را راوندی هم تایید کرده است.

فتوح البلدان ج ۱ ص ۶۴.
آقایان اهل سنت معلوم است چه کسی گفته ابی بکر با پیامبر
درون غار رفته است که عالم اسلام را پر از سر و صدای آن کرده اید؟؟؟
به خصوص آن که:
۵-ابوبکر با عمر هجرت کرده بود نه با پیامبر(ص):
درکتاب بخاری آمده است که:
ابوبکر و عمر و سالم غلام ابی حذیفه وابوسلمه و زید وعامربن ربیعه ازمکه به مدینه مهاجرت کردند و در راه نماز جماعت را به امامت سالم خواندند.
متن حدیث اول:
حدثنا عثمان بن صالح: حدثنا عبدالله بن وهب: اخبرنی ابن جریج: ان نافعآ اخبره: ان ابن عمر رضی الله عنهما اخبره قال:
کان سالم مولی ابی حذیفه یوم المهاجرین الاولین و اصحاب النبی(ص) فی مسجد قبا، فیهم ابوبکروعمر و ابو سلمه و زید و عامر بن ربیعه.
ترجمه: سالم غلام ابی حذیفه – روزی که مهاجرین هجرت کردند – و اصحاب پیامبر در مسجد قبا بودند که در میان آن ها ابی بکر و عمر و ابوسلمه و زید و عامر بن ربیعه بود.
کتاب بخاری رقم ۷۱۷۵ باب استقضائ الموالی و استعمالهم.
متن حدیث دوم:
حدثنا: ابراهیم بن المنذر قال: حدثنا انس بن عیاض، عن عبید الله، عن نافع، عن ابن عمر قال: لما قدم المهاجرین الاولون العصبه- موضع بقبا- قبل مقدم رسول الله (ص) کان یومهم سالم مولی ابی حذیفه، وکان اکثرهم قرآنآ
ترجمه: هنگامی که اولین مهاجرین رسیدند به عصبه – موضعی در مسجد قبا – قبل از آن که رسول خدا بیایند سالم غلام ابی حذیفه (بر اصحاب) امام شد چرا که او از همه بیشتر قرآن را بلد بود.
کتاب بخاری رقم ۶۹۲.
توضیح دو حدیث بالا:
اگر با دید منصفانه ای نگاه کنیم می بینیم که حدیث ۶۹۲ و حدیث ۷۱۷۵:
۱-هر دو از نافع از ابن عمر هستند.
۲-هر دو اشاره به امامت سالم غلام ابی حذیفه دارند.
۳-هر دو در یک مسجد و آن هم مسجد قبا هستند.
۴-مامومین هم در هر دو حدیث که به سالم اقتدا کرده اند مهاجرین اولین را دارند که ابوبکر هم
(طبق حدیث ۷۱۷۵) در میان آن هاست.
نتیجه:
حدیث ۷۱۷۵ مکمل حدیث ۶۹۲ است. که نام تعداد بیشتری از افراد را ذکرکرده است و هرگز به بعد از هجرت ارتباط ندارد. و به راستی چگونه بعد از هجرت سالم امام مهاجرین و اصحاب در مسجد قبا باشد در حالی که پیامبر آنجاست. از این دو حدیث فهمیده می شود که ابن عمر اولی را زمانی بیان کرده که هنوز مسجد قبا ساخته نشده و در آن لفظ موضع بقبا را بیان

کرده است. و حدیث دوم را زمانی بیان کرده که مسجد را ساخته بودند و او هم گفته در همین جا یعنی "فی مسجد قبا" آن نماز جماعت اتفاق افتاده است.

۶-اصلا آیه قرآنی در شان ابی بکر نازل نشده است:

با این که برادران اهل سنت خیلی متعصبانه روی داستان غار تکیه دارند و آیه۴۰ سوره توبه معروف به آیه غار را به ابی بکر نسبت می دهند اما می بینیم که مادرشان عایشه چنین مطلبی را انکار کرده است. از عایشه نقل شده است که گفت:

"هرگز در مورد ما (خانواده) قرآنی نازل نشده است."

۱-بخاری ج ۶ ص ۴۲ چاپ دارالفکر بیروت.

۲- تاریخ ابن اثیر ج ۳ ص ۱۹۹.

۳-البدایه و النهایه ج ۸ ص ۹۶.

که واضح است دارد این مطلب را تایید می کند که در شان و منزلت خانواده اش (ابوبکر و . . .) آیه قرآنی نازل نشده است. چرا که اگر منظور از "ما" در این گفته، او و پیامبر و . . . باشد که حرفش غلط است. زیرا خدا در قرآن پیامبرش را ستوده است. و آیه هایی نازل کرده است. اگر منظور به عنوان یکی از همسران پیامبر گفته باشد که باز غلط است چرا که خدا در قرآن گروه همسران را مورد خطاب قرار داده است. و آیه هایی برای آن ها نازل کرده است. چه به صورت دستوری و یا هر نوع دیگر.

پس معلوم می شود که منظور او از "ما" خانواده اش است و آن هم از حالت گفتار پیداست که منظورش این است که در شان و منزلت آن ها آیه ای نازل نشده نه در مورد مطاعنشان. چرا که این عبارت را در مسجد و جلوی همه اصحاب بیان کرده و هیچ کس هم انکار نکرده است.

۷-پسر ابی بکر جزئ تعقیب کنندگان پیامبر بود و در خانه ابی بکر همراه ابوبکر بود:

عبد الرحمان پسر ابوبکر که عبد العزی هم نامیده می شد یک فرد کافر معاند و محارب اسلام بود.

تاریخ ابن عساکر ج ۱۳ ص ۲۸۰.

و در آن روزها که مرد بالغی بود یکی از مشرکین بود که پیامبر خدا را تعقیب می کرد. حتی در جنگ بدر هم در صفوف کافران بود. او هم جزئ تعقیب کنندگان پیامبر بود و در خانه ابوبکر هم زندگی می کرد.

مختصرتاریخ دمشق ابن منظور ترجمه عبدالرحمان ابن ابی بکر و نیز اسد الغابه شرح حال همین عبدالرحمان.

سوال: طبق داستان غار که اهل سنت می گویند پیامبر آن روز به خانه ابوبکر رفته و با او وعده گذاشته است. چگونه با وجود عبدالرحمان (عبد العزی) چنین قضیه ای امکان دارد؟؟؟

سوال:

چرا علمای شیعه در کتاب های خود چنین قضیه ای را در ظاهر پذیرفته اند و نوشته اند؟؟

در جواب باید گفت: شیعه از حق پیروی می کند و جز فقه و احکام در هیچ مقوله دیگری از کسی تقلید نمی کند مباحث اعتقادی و تاریخی در این مکتب باید تحقیقی پذیرفته شوند. و به صرف تقلید از علما و . . . هیچ مبحث تاریخی امکان وجود پیدا نمی کند. و مباحث فقهی و احکام فروع دین در تشیع تقلیدی هستند. این داستان که یک قضیه تاریخی است اصلا ارتباطی به دین و مذهب ندارد و باید با تحقیق صحت آن بررسی شود.

اما اگر علمای شیعه این حرف را زده اند بدلیل شدت تبلیغات اهل سنت بوده و الا آنان چنین قضیه ای را ثابت نکرده اند و

موضوع اعتقادی قرار نداده اند. یا بر روی آن فتوی صادر نکرده اند و سندی برای آن ذکر نکرده اند. و مطالب بدون دلیل و سند که با قرآن هم مغایر باشد در مکتب شیعه جایگاهش معلوم است. ولی برای رد حرفهای اهل سنت و بدلیل کثرت گفته های آن ها نقل کرده اند در عین اینکه فضیلت بودن آن را انکار کرده اند و بر اساس اصول دینی آن را هرگز فضیلتی برای ابوبکر نمی دانستند. و واضح است مطلبی که این گونه بدون سند و درستی در کتاب ها نقل شود از اعتبار خارج است. و ممکن است هم خلاف آن بعدها ثابت شود. اما همان گونه که گفتیم بدلیل غیر مذهبی بودن قضیه و تاریخی بودن آن نقل آن در کتاب های شیعه ضرری به مکتب شیعه نمی زند و در عین حال برتری برای عقیده اهل سنت بوجود نمی آورد. چرا که بدون سند و صرف بیان گفتاری بدون تحقیق است.

اما اگر نگاهی به فضایل امیرالمومنین(ع) بکنیم – که شیعه اینقدر به آن ها اهمیت می دهد – همه به این خاطر است که از زبان مبارک پیامبر(ص) نقل شده و با اسناد محکم و دلایل قطعی بدست ما رسیده است. نه بدلیل تبلیغات و یا ساخته های ذهنی موهوم. و از این رو مهم هستند چون ساخته دست برخی افراد عمری نیستند.

پیامدهای منفی کشورگشائی‌های خلفای سه گانه

پیامدهای منفی کشورگشائی‌های خلفای سه گانه

عده‌ای از متفکران و اسلام شناسان کج اندیش و کوتاه نظر برآنند که فتوحات و کشورگشایی‌های خلفای سه گانه)ابوبکر،عمر و عثمان) در مدت بیست و پنج سال حکومت غاصبانه خدمتی به اسلام و مسلمین بوده و توسعه چشم‌گیری برای اسلام محسوب می‌گردد که بعدها در زمان هیچ یک از خلفای اموی یا عباسی چنین توسعه‌ای تحقق نیافت. لیکن ما معتقدیم که فتوحات نه تنها به نفع اسلام نبود بلکه موجب شد ضربه‌های بزرگی به پیکر اسلام وارد شود. از این رو لازم است با تأمل حوادث تاریخ صدر اسلام را دقیق بررسی کنیم تا روشن شود فتوحات و کشورگشایی‌ها در عصر خلفای سه گانه چه پیامدهایی به دنبال داشته است.[۱[

الف) پیامدهای فتوحات بر مردمی که سرزمین‌هایشان فتح می‌شد.

تاریخ اسلام نشان می دهد که به دنبال این فتوحات، از طرف هیئت حاکمه‌ای که توسط خلیفه مشخص می‌شد هیچگونه اهتمامی در جهت ارشاد، آموزش و پرورش و تربیت صحیح اسلامی مردم صورت نمی‌گرفت تا اعتقاد به اسلام در درون آن‌ها رسوخ کرده و به صورت یک نیروی عقیدتی درآید که بتواند روح مغلوبین را با مفاهیم و خصائص اسلامی غنا بخشد و در سازندگی و تکامل انسان‌ها مؤثر گردد. اگر چه در خلال بیست سال، دامنه نفوذ اسلام به طوری گسترش یافت که سرزمین اسلامی چندین برابر فتوحات پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) گردید. لیکن اختلاف بین فتوحات پیامبر(صلی الله علیه و آله) و خلفا از زمین تا آسمان بود، چرا که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) در فتوحاتش به اظهار کردن مسلمانی و جاری نمودن شهادتین و انجام بعضی از شعائر و ظواهر اسلامی به طور سطحی قناعت نمی‌کرد، بلکه برای مردم آن بلاد معلمین و مربیانی اعزام می‌نمود تا ضمن آموزش کتاب خدا و عقاید صحیح و بیان احکام دینی، آنان را ارشاد و موعظه کنند.

اما در فتوحات خلفای سه گانه هیچ برنامه‌ای برای تعلیم و تربیت و هدایت و ارشاد مردم در نظر گرفته نمی‌شد و هیچ نیروی ورزیده‌ای برای تبلیغ دین و آموزش احکام به سرزمین‌های فتح شده اعزام نمی‌گردید و به این امر مهم و حیاتی هیچ اهمیتی داده نمی‌شد.

در این کشور گشایی‌ها تنها از تسلیم شدگان می‌خواستند به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر(صلی الله علیه و آله) شهادت دهند و بعضی از تکالیف و شعائر اسلامی را به صورت ظاهری و صوری بدون اینکه در دل آنان رسوخ کرده باشد، انجام دهند، از این روست که می‌بینم بسیاری از مناطقی که توسط مسلمانان فتح می‌شد پس از مدت زمان اندکی به کفر و عصیان برمی‌گشتند.

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) از سوی خدا مأمور بود که از مردم زمانه خویش هم اسلام را بخواهد هم ایمان را اما خلفا و فاتحان اسلامی از مردم فقط ظاهر مسلمانی را می‌خواستند و بس، و ما این سهل انگاری غیر قابل اغماض را در میان قریش و دیگران به وضوح می‌بینیم، حتی بیشتر صحابه رسول خدا(صلی الله علیه و آله) نیز همین روش را در پیش گرفتند. چنانچه موسی بن یسار می‌گویند: اصحاب رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بیابانگردهای خشنی بودند ما ایرانیان که آمدیم، دین اسلام را خالص گرداندیم.

بدین ترتیب مردمی که سرزمینشان پس از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) فتح می‌شد بر همان آداب و رسوم و مفاهیم جاهلی که بر حرکات و سکنات آنها حاکم بود و نیز روابط و مناسبات اجتماعی خود به طور عام باقی می‌ماندند و اسلام نه در جانشان نفوذ می‌کرد نه در ضمیرشان ریشه می‌دواند تا چه رسد به ا ینکه اسلام بر آنان حکمفرما باشد یا محرک آنان در امور دینی و معنوی گردد.

چنانکه در متون تاریخی بررسی می‌کنیم آثار و عواقب دراز مدت این پدیده جاهلانه (کشورگشایی‌های خلفا) بسیار تأسف آور و به طور کامل به زیان اسلام بود؛ زیرا آنان که از این فتوحات بهره برداری می‌کردند و از اسلام جز اسمی و از دین جز رسمی سراغ نداشتند تمامی آداب و رسوم جاهلی و انحرافات و طمع ورزی‌های شخصی و کارهای غیر انسانی را در لباس اسلام و تحت نام دین به مردم القاء می‌کردند و زیر سایبان امن دین تمام فسادها و ناهنجاری‌ها را به نام دین و با مجوزی که خود از دین صادر می‌کردند به مردم تحمیل می‌نمودند.

مؤید مطلب این که اسلام ناب در نفوس بسیاری از حاکمان و اعوان و انصارشان که به خاطر مصاحبت پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) و رؤیت آن حضرت، در میان توده مردم مکان و منزلتی داشتند هیچ گاه رسوخ نکرده بود و بر انحرافات ، و آداب و رسوم جاهلیت باقی بودند و از مقام و موقعیت خود در راه تثبیت آن از هیچ کوششی دست برنداشتند، حتی از راه جعل حدیث و نسبت دادن آن به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) خود و اعمال ناپسند و جاهلانه خود را موجه جلوه می‌دادند.

خلاصه اینکه: گسترش اسلام و نشر تعالیم عالی آن، به هیچ وجه مورد اهتمام و کوشش آنان نبود. هر گاه اسلام مردم ظاهری و بدون بُعد عقیدتی و عاری از هر گونه اصول قواعد علمی و فرهنگی باشد این اسلام به تدریج متلاشی خواهد شد و در حرکات و مواضع انسانی هیچ اثری نخواهد داشت و بدتر از آن این که مردم به چنین اسلامی عادت می‌کنند و اسلام به صورتی در نظرشان جلوه خواهد کرد که هیچ منافاتی با انواع انحرافات و جنایات غیر انسانی نداشته باشد. مصیبت بزرگی که از این فتوحات دامنگیر اسلام شد اول این بود که تمام اعمال و رفتار ناشایست حکام و فرماندهان به ظاهر مسلمان به حساب دین اسلام و آئین پیامبر گذاشته می‌شد و دوم اینکه هدایت این مردم به سوی اسلام اصیل در دراز مدت کاری مشکل و طاقت فرسا بود. در حالی که خلفا می‌توانستند با تأسی به رسول خدا و پیروی از روش آن حضرت جلوی بسیاری از این مصائب و مشکلات را بگیرند و علاج واقعه را قبل از وقوع بنمایند.

از سوی دیگر چنین جامعه‌ای از امنیت و مصونیت کافی برخوردار نخواهد بود که آنرا از گزند حوادث و دستبرد اشرار و بیگانگان حفظ کند و برای مردم هیچ گونه التزام و تعهدی برای رعایت حقوق دیگران و برقراری عدالت و انصاف در جامعه

وجود نـداشت. با مراجعه به تاریخ و تفحص دقیق متون تاریخی به این نکته مهم پی می‌بریم که اثرات مضر و زیان بار غصب خلافت امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) و فتوحات خلفای سه گانه تا زمان‌های طولانی باقی ماند و در وقایع مهم تاریخی انعکاس‌های وسیعی از آن دیده می‌شد مثلا در جنگ صفین امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) به عدی بن حاتم فرمود: ...

وای بر تو، عموم کسانی که امروز با من هستند، بر من عصیان می‌ورزند و نافرمانی من می‌کنند. اما معاویه در میان کسانی است که از او اطاعت می‌کنند و فرمانش را می‌برند.

به گواهی تاریخ مردم در مورد امیرالمؤمنین(علیه‌السلام) اکراه داشتند و در دل شک و تردید، دل به دنیا بسته بودند، افراد مخلص در میانشان کم بود. مردم بصره با او مخالف بودند و کینه‌اش را به دل داشتند اکثر کوفیان و قرّاء آن در مقابل او قرار می‌گرفتند و مردم شام و اکثر قریش هم از حضرت دل خوشی نداشتند.

از طرفی در آن زمان رفتار حکام با مردم عموما اسلامی نبود نگاهی گذرا به چگونگی تعامل آنان با مردم برای ترسیم سیمای آن کافی است.

اهالی آفریقا نسبت به سایر ممالک بسیار مطیع و آرام و فرمانبردار بودند تا زمان هشام بن عبدالملک که در آن زمان اعیان و مبلغین عراقی در آفریقا رخنه کردند. آنها با مشورت و تبلیغ عراقیان دست به عصیان زدند و پراکنده شدند که تا به امروز باقی مانده‌اند.

آنها چنین می‌گفتند: به سبب جرم و جنایت عمال هرگز با اولیاء امور خود مخالفت نمی‌کنیم. مبلغین عراقی به آنها گفتند این عمال و حکام تبه‌کار به امر و اراده پیشوایان منصوب می‌شوند و آنها مقصر و مسئول هستند. اهالی افریقا گفتند باید آنها را امتحان کنیم.

عده‌ای حدود بیست و پنج نفر مرد به نمایندگی مردم آفریقا نزد هشام رفتند اما به آنها اجازه ملاقات ندادند ناگزیر بر یکی از بزرگان دربار وارد شدند و به او گفتند که به امیرالمؤمنین بگو: امیر ما با لشگری که از ما و سربازان خود تشکیل داده به جنگ می‌رود چون غنایم به دست می‌آورد ما را محروم کرده، آنها را منحصر به لشکر خود می‌کند و آنگاه می‌گوید: شما در این محرومیت بیشتر ثواب می‌برید. و چون بخواهیم یک شهر یا قلعه را فتح کنیم او ما را بر سایرین مقدم می‌دارد که سپر لشگر او شویم، آنگاه می‌گوید: اجر و ثواب شما در این جانفشانی بیشتر است. از این گذشته لشگریان شکم گوسفندان را زنده زنده می‌شکافند و بره‌ها را از شکم آنها بیرون آورده، پوست می‌کنند و می‌گویند: از این پوست برای خلیفه پوستین تهیه می‌کنیم. برای یک پوست هزار میش را می‌کشند و ما این کارها را تحمل کردیم آنها هر دوشیزه زیبا را از میان ما می‌ربایند؛ ما پس از این ظلم و تجاوز اعتراض کرده گفتیم ما چنین کاری در کتاب خدا و سنت رسول الله ندیده‌ایم، ما هم مسلمانیم. اکنون آمده‌ایم بدانیم آیا این کارها به امر و دستور خلیفه انجام می‌گیرد یا نه؟ آنها مدتی در آنجا بدون نتیجه اقامت کردند تا آنکه زاد و راحله آنها تمام شد و ناامید شدند. آنگاه صورتی از اسامی خود را نوشته، به وزرا دادند و گفتند: اگر خلیفه راجع به ما پرسید خبر دهید که ما از آفریقا آمدیم و ناامید برگشتیم.

آنگاه سوی آفریقا رهسپار شدند. اول کاری که کردند عامل خلیفه را کشتند و پرچم تمرد و عصیان را برافراشتند و بر آفریقا مستولی شدند خبر شورش به خلیفه رسید وضع و حال نمایندگان را پرسید. اسامی رابه او دادند، دانست که این عده همان کسانی هستند که بر ضد او قیام کردند.

امثال این مطلب آنقدر زیاد است که مجال تتبع و استقصای آن نیست. به همین خاطر بود که مقاومت مردم در سرزمین‌های فتح شده شدیدتر شد و بسیاری از آنان پیمان شکستند به نحوی که مسلمین مجبور شدند بسیاری از مناطق را بیش از یک بار

فتح کنند.

ب) آثار فتوحات بر فاتحان

روش‌هایی همچون برتری بخشیدن عرب بر عجم، تبعیض در سهمیه بندی بیت المال، حبس بزرگان و صحابه در مدینه، سپردن پست‌های مهم و کلیدی به گروه‌های خاص که از هیچ گونه معیار و مقرراتی پیروی نمی‌کردند و فقط نسبت‌ها و قرابت‌ها و قریشی بودن در نظر گرفته می‌شد.

همین سیاست‌ها و روش‌ها بود که از ملت اسلام، ملتی مغرور و خودپسند و طبقه‌ای ثروتمند به وجود آورد و مال و ثروت سرمست و مغرورشان ساخته بود و هیچ چیز و هیچ کس مانع از هوسرانی‌ها و ثروت اندوزیهایشان نمی‌شد. اکثر این طبقه از فرزندان و خویشان هیئت حاکمه و چاپلوسان و دغلبازان بودند.

هر جنایتی که متوجه امت اسلامی شد از سوی این طبقه بود و توسط همین‌ها بود که اسلام به مرحله هلاکت و نابودی نزدیک شد.

فاتحان فرد را ملاک می‌دانستند و به امت و جامعه اسلامی هیچ بهایی نمی‌دادند و شدیداً به تقویت و تثبیت سلطنت و حکومت خود همت می‌گماردند و با پول و رشوه و وعده پست و مقام، انصار را در اطراف خود جمع می‌کردند. در مواردی هم که پول و رشوه و مقام کارساز نبود متوسل به خشونت، تبعید، قتل و کشتار می‌شدند.

اینان به گسترش نفوذ و حکومت خود به این اعتبار که در درجه اول، ملك شخصی و قبلیه‌ای آنان است، ادامه می‌دادند.

اگر ابوبکر و عمر نمی‌دانستند خلیفه‌اند یا پادشاه، معاویه پسر ابوسفیان خود را علنا پادشاه نامید. عده‌ای دیگر هم خود را پادشاه می‌دانستند، حتی عمر هم در بعضی از مناسبت‌ها خود را پادشاه می‌خواند.

معاویه و امویان و بسیاری از مردم خلفاء سه گانه را ملوك قیصری می‌دانستند و در نظرشان اسلام و مسلمانی تنها شعاری بود که در خدمت این پادشاهی قرار داشت و به تقویت آن کمك می‌کرد. پس استفاده کنندگان اصلی فتوحات خصوصا در دراز مدت همین قشرهای خاص بودند چنانکه در روزگار خلفای سه گانه ثروت این گروه به ارقام نجومی رسیده بود که متون تاریخی این مطلب را تأیید می‌کند. می‌بینیم کسی که گفته می‌شود زاهدترین مردم بوده، یعنی عمر بن خطاب، درباره‌اش گفته‌اند: وقتی از دنیا رفت مالی از خود به جای نگذاشت و از بیت المال ارتزاق می‌کرد و بر خود بسیار سخت می‌گرفت. مهریه یکی از همسرانش را چهل هزار درهم قرار داد، و به یکی از دامادهایش که از مکه بر او وارد شده بود، ده هزار درهم از مال خود هدیه داد و حتی می‌گویند: یکی از فرزندان عمر، سهم الارث خود را به مبلغ صد هزار درهم به عبدالله بن عمر فروخت.

مؤید این مطلب گفته قاضی ابو یوسف یکی از شاگردان ابوحنیفه است که می‌گوید: عمر چهار هزار اسب نشان دار در راه خدا داشت چنان...Ùبه نظر می‌رسد این اسب‌ها از آن خود عمر بوده، و اینها همه در زمانی بوده که بسیاری از مردم در سخت‌ترین شرایطی که یك انسان می‌تواند زندگی کند روزگار می‌گذراندند، بسیاری از آنان تنها لباسشان دو تکه پارچه بوده که عورتین شان را می‌پوشاندند.

با مطالعه صفحات سیاه تاریخ می‌توان شواهد و ادله فراوانی را مبنی بر اهتمام شدید حکام و دار و دسته آنها در جمع آوری بیت المال و ثروت و رسیدن به غنیمت به حق یا به نا حق، گردآوری نمود. بیشتر مصیبت‌ها و بدبختی‌های مردم از زمانی آغاز شد که خلیفه دوم با آزار و اذیت شروع به جمع آوری خراج نمود. چنانکه در تاریخ هم آمده این گروه از اهل ذمه مسلمان شده نیز خراج می‌گرفتند و دلیل می‌آوردند: خراج در حقیقت به منزله مالیات سرانه بندگان است و اسلام آوردن بنده، مالیات

را از وی ساقط نمی‌کند.

همچنین عمر بن خطاب تلاش می‌کرد تا از مردی که اسلام آورده بود جزیه بگیرد. داستان چند برابر کردن خراج نصارای تغلب توسط عمر بن خطاب نیز معروف و مشهور است و نیازی به بیان ندارد.

آری! این فتوحات برای پر کردن جیب جنگجویان و احیانا تقویت بنیه نظامی آنان برای پیروزی بر خصم بود و جنگ برای به دست آوردن مال و غنیمت، صفت مشخصه این فتوحات بود.

چنانکه می‌بینیم در بعضی از معرکه‌ها و جنگ‌های به اصطلاح مسلمانان، طرف مقابل اسلام آوردن خویش را اعلام می‌کرد، اما چون فاتحین بر اموال و زنانشان طمع داشتند به اسلام آنان اهمیتی نمی‌دادند و حتی آنان را دروغگو می‌پنداشتند و بر آنان حمله می‌کردند.

جالب است بدانیم ابن ابی الحدید معتزلی اسلام آوردن و مسلمانی مسلمانان صدر اسلام را چنین توصیف می‌کند: گروهی از آنان به پیروی از سران قبائل خود اسلام آوردند و گروهی به طمع در غنائم، عده‌ای از ترس شمشیر مسلمان شدند و گروهی هم بنابر غیرت و تعصب قومی و برای پیروز شدن بر دیگر قبایل، عده‌ای هم اسلام را پذیرفتند چونکه با دشمنان و مخالفین اسلام، عداوت و دشمنی داشتند.

خطری جدید

از همه این‌ها گذشته طبیعی بود که زندگی همراه با عیش و نوش هیئت حاکمه و اطرافیان آنان و نیز کامجویی از زنان زیبا و کنیزکان دلفریب موجب گردید تا بذر رفاه طلبی و سلامت خواهی و تن پروری در دل‌ها افشانده شود و موجب شود تا دیگران نیز خود را به خطر انداخته و در راه کسب امتیازات بیشتر و حفظ آن تلاش کنند و حتی قربانی شوند.

از سوی دیگر همین کنیزکان و زنانی که مسلمان نشده بودند و یا هنوز اسلام در جان و دل آنان رسوخ نکرده بود، در جامعه اسلامی مسئولیت تربیت و پرورش نوزادان مسلمان را بر عهده گرفتند. چرا که این کودکان یا فرزندان خود کنیزکان بودند و یا فرزند مادران آزاده از این رو می‌بینیم بسیاری از اشراف و فرماندهان از مادرانی به دنیا آمده‌اند که نصرانی بودند. که می‌توان موارد زیادی را در تاریخ پیدا کرد.[۲]

به هر حال تربیت و پرورش نوزادان توسط این کنیزکان، باعث کاهش میزان تقیدات دینی و التزام این کودکان به عقاید کفرآمیز و مخالف دین می‌شد چنانکه در تاریخ می‌بینیم این کودکان در سالیان دور، از سرسخت‌ترین دشمنان اهل بیت شدند و به دست ناپاکشان خون اهل بیت پیامبر(علیهم‌السلام) ریخته می‌شد.[۳]

طبیعتا این یکی از خطرات جدیدی بود که رهاورد و محصول فتوحات بی حد و حصر خلفا محسوب می‌شد. از این روست که می‌بینیم امامان بزرگوار شیعه می‌کوشیدند تا بردگان و کنیزکان را با تعلیمات اسلامی شایسته‌ای تربیت کنند و آنان را در راه خدا آزاد سازند.

متفرق ساختن معترضان

بهتر است بدانید، از فتوحات اسلامی در جهت دور ساختن معترضین و نیز کسانی که از اعمال و دخل و تصرفات نا بجای حکام و اطرافیان آنان ناراضی بودند و صدای اعتراض خود را بلند می‌کردند، استفاده می‌نمودند. مثلا زمانی که خشم و تنفر عمومی از عثمان به اوج خود رسید و اوضاع وخیم گردید، مشاوران و کارگزاران خود را خواست و برای رویارویی و مقابله با تنفر و انزجار عمومی و خواسته‌های مردم که می‌گفتند: باید عثمان عمال خود را عوض کند و افراد بهتری را به جای آنان قرار

دهد، با آنان به مشورت پرداخت و نظر آنان را جویا شد. عبدالله بن عامر که یکی از مشاوران عثمان بود گفت:
رأی من این است که به آنـان دسـتور جهـاد دهی تـا بـدین طریق مشـغول بوده و کـاری به کـار تو نداشـته باشـند و آنان را در جنـگ‌هـای زیادی شـرکت بـده تا در برابرت نرم و رام شونـد و همه به خود پرداخته و انـدیشه‌ای جز زخم پشت اسـبهایشان و شپش پوستین‌های خود نداشته باشند.
بعد از آن، عثمان بر معترضـین سـخت گرفت و دسـتور اعزام آنان را به سـپاه داد و نیز مقرری آنان را لغو کرد تا اینکه مطیع او شوند و به او نیاز پیدا کنند.
آخرین سوال
بـا توجه به مطالبی که گفته شـد روشن می‌شود که چرا امیرالمؤمنین(علیه‌السـلام) حتی در زمان خلافت خود، قـدمی در جهت این فتوحات گسترده بلاد اسـلامی برنداشت، بلکه سـعی در تثبیت اصول عقاید و ارزشـهای والا و اصـیل اسلامی و نشر مکتب ناب محمدی(صـلی الله علیه و آله) و دادن خط مشـی صحیح به امت و متصدیان اداره امور مملکت داشت، و در زمینه افکار و اندیشه‌ها، برخوردها موضع گیری‌ها، تربیت و تزکیه نفس، مردم را راهنمایی و هدایت می‌فرمود.
چنانکه خود آن حضـرت می‌فرمایـد: «پرچم ایمان را در میان شـما نصب نمودم (تا گمراه نشویـد) و شـما را بر حدود و مراتب حلال و حرام واقف ساختم».
[۱] – مقاله حاضر خلاصه‌ای از نظرات سید جعفر مرتضی عاملی در کتاب: تحلیلی از زندگانی سیاسی امام حسن (علیه‌السلام): ص ۱۵۵–۱۶۶ می‌باشد.
[۲] – حارث بن ابی ربیعه ـ خالد قسری ـ عبیده سلمی ـ حنظلهٔ بن صفوان ـ عبدالله بن ولید بن عبدالملک.
[۳] – برای مثـال معلم فرزنـدان سـعد بن ابی وقـاص نصـرانی بـود که در سـال ۶۱ هجری عمر سـعد ایـن پرورش یـافته مکتب نصرانیت امام حسین (علیه‌السلام) را به شهادت رسانید.

آیا ازدواج دو دختر پیامبر (ص) با عثمان صحت دارد ؟

پاسخ

یکی از فضـیلت‌هایی که برای عثمان بن عفان نقل کرده‌اند ، ازدواج با دو دختر نبی مکرم اسـلام صـلی الله علیه وآله وسـلم به نام‌های رقیه و ام کلثوم است . در این باره نظریات مختلفی وجود دارد ، اهل سنت با قاطعیت تمام بر آن پافشاری می کنند ؛ اما از طرف دیگر برخی از محققین شیعه بر این اعتقاد هستند که همسران عثمان هیچ کدامشان دختر پیامبر نبودند ؛ بلکه ربیبه آن حضرت و دختران خواهر حضرت خدیجه بوده‌اند و برای این احتمال دلایلی نیز ذکر کرده اند که ما بدون هیچگونه اظهار نظر این دلایل را به صورت مختصر نقل و قضاوت به عهده خوانندگان گرامی وا می گذاریم .
دوسـتان عزیزی که مایـل به تحقیق بیشتر در این بـاره هسـتند می‌تواننـد به این کتـاب‌ها مراجعه بفرماینـد : ازواج النبی و بناته ، تألیف الشیخ نجاح الطائی و الصحیح من سیرهٔ النبی الأعظم نوشته سید جعفر مرتضی و... .
اما دلایلی که در این باره آورده شده است :
۱ . عدم وجود رابطه صمیمانه بین پیامبر و دیگر دختران آن حضرت :
با رجوع به سـیره نبی مکرم اسـلام و دقت در آن ، در می‌یابیم که روایات بسـیاری از رابطه بسـیار صـمیمانه نبی مکرم اسلام و

دختر بزرگوارش صدیقه طاهره سلام الله علیها حکایت می‌کند ؛ تا جایی که هر زمانی پیامبر اسلام به سفر می‌رفت ، آخرین کسی که با او خدا حافظی می‌کرد ، فاطمه زهرا بود و وقتی از سفر بر می‌گشت ، قبل از هر کاری به دیدار فاطمه می‌رفت و در خانه او را می‌زد . روایات فراوانی در کتاب‌های شیعه و سنی این رابطه بسیار صمیمانه را ثابت می‌کند ؛ از جمله بسیاری از علمای شیعه و سنی یکی از القاب آن حضرت را « ام أبیها » نقل کرده‌اند . ابن حجر عسقلانی در تهذیب و الإصابه ، ذهبی در سیر اعلام النبلاء و الکاشف خود نوشته‌اند :

فاطمهٔ الزهراء ... کانت تکنی أم أبیها .

الإصابهٔ – ابن حجر – ج ۸ – ص ۲۶۲ و سیر أعلام النبلاء – الذهبی – ج ۲ – ص ۱۱۸ – ۱۱۹ و الکاشف فی معرفهٔ من له روایهٔ فی کتب الستهٔ – الذهبی – ج ۲ – ص ۵۱۴ و تهذیب الکمال – المزی – ج ۳۵ – ص ۲۴۷ و أسد الغابهٔ – ابن الأثیر – ج ۵ – ص ۵۲۰ و الاستیعاب – ابن عبد البر – ج ۴ – ص ۱۸۹۹ .

اما هیچ روایتی ؛ حتی یک روایت ضعیف نیز در کتاب‌های شیعه و سنی نقل نشده است که پیامبر اسلام حتی یکبار درِ خانه رقیه و ام کلثوم را زده باشد . چرا پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم این رابطه بسیار صمیمانه را با دیگر دختران خود نداشته است ؛ نه در مدینه و نه حتی در مکه ؟ مگر نه این که به ادعای اهل سنت آن‌ها نیز یادگار خدیجه بودند ؟

هر چند که فاطمه زهرا از هر نظر از تمامی زنان عالم متمایز بوده است ؛ ولی اگر پیامبر دختری غیر از فاطمه داشت ، شایسته بود که این رابطه صمیمانه بین آن‌ها نیز وجود داشته باشد .

و یا در زمانی که کفار قریش پیامبر اسلام را آزار و اذیت می‌کردند ، دیگر دختران رسول خدا کجا بودند که از پدر حمایت کنند ؟ بخاری و مسلم در صحیحشان نوشته‌اند :

عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي عِنْدَ الْبَيْتِ وَأَبُو جَهْلٍ وَأَصْحَابٌ لَهُ جُلُوسٌ وَقَدْ نُحِرَتْ جَزُورٌ بِالْأَمْسِ فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ أَيُّكُمْ يَقُومُ إِلَى سَلَا جَزُورِ بَنِي فُلَانٍ فَيَأْخُذُهُ فَيَضَعُهُ فِي كَتِفَيْ مُحَمَّدٍ إِذَا سَجَدَ فَانْبَعَثَ أَشْقَى الْقَوْمِ فَأَخَذَهُ فَلَمَّا سَجَدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَضَعَهُ بَيْنَ كَتِفَيْهِ قَالَ فَاسْتَضْحَكُوا وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَمِيلُ عَلَى بَعْضٍ وَأَنَا قَائِمٌ أَنْظُرُ لَوْ كَانَتْ لِي مَنَعَةٌ طَرَحْتُهُ عَنْ ظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَاجِدٌ مَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ حَتَّى انْطَلَقَ إِنْسَانٌ فَأَخْبَرَ فَاطِمَةَ فَجَاءَتْ وَهِيَ جُوَيْرِيَةٌ فَطَرَحَتْهُ عَنْهُ ثُمَّ أَقْبَلَتْ عَلَيْهِمْ تَشْتِمُهُمْ .

صحیح البخاری – البخاری – ج ۱ – ص ۶۵ و صحیح مسلم – مسلم النیشابوری – ج ۵ – ص ۱۷۹ .

از ابن مسعود روایت شده است که گفت : هنگامی که پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله در برابر خانه کعبه نماز می‌گزارد ، ابو جهل و همدستانش در نزدیکی خانه نشسته بودند و یک روز قبل از آن ، بچه شتری نحر شده بود . ابو جهل به همدستان خود گفت : کدامیک از شما حاضر است برود و شکمبه آن شتر را بیاورد و هنگامی که محمد صلّی اللّه علیه و آله در سجده است ، آن ها را روی شانه او بیفکند ؟ بدترین آنها پیشقدم شد و دستور ابو جهل را عملی ساخت . در حالی که پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله در سجده بود ، آن شکمبه آلوده را روی شانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله افکند . ابو جهل و همدستانش از مشاهده این منظره بسیار خندیدند به طوری که بعضی از آن ها از شدت خنده به روی دیگری می‌افتاد !

ابن مسعود می گوید : من در این هنگام گوشه‌ای ایستاده بودم و جریان را مشاهده می‌کردم ، لیکن جرئت آن را نداشتم که شکمبه را از روی شانه حضرتش بردارم . پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله همچنان در حال سجده بود و سر از سجده برنمی‌داشت تا این که مردی به حضور حضرت زهرا علیها السّلام شتافت و جریان را به عرض رسانید . حضرت فاطمه علیها السّلام در حالی که از شنیدن این سخن به شدت ناراحت شده بود ، آمد و آن را از روی دوش حضرت رسول اکرم صلّی اللّه

علیه و آله برداشت و آن ها را مورد شماتت و ملامت قرار داد .

در تمامی گرفتاری‌هایی که برای نبی مکرم اسلام پیش می‌آمد ، تنها کسی که می‌آمد پدر را دلداری می‌داد ، زخم‌های او را مداوا می کرد ، فاطمه زهرا بود . اگر آن‌ها نیز دختر رسول خدا بودند ، شایسته بود که آن‌ها نیز فاطمه را در دفاع از پدر یاری کنند .

بعد از جنگ احد که صورت نبی مکرم زخمی شده بود ، رقیه و ام کلثوم کجا بودند که همانند فاطمه بیایند و زخم‌های پدر را شستشو بدهند ؟

مگر نه این که به قول آن‌ها ، آن دو نیز دختران پیامبر بودند ؛ پس چرا هیچ نوع رابطه‌ای بین پیامبر اسلام با دختران دیگرش نقل نشده است ؟

۲ . در قضیه مباهله که پیامبر تمام بستگان درجه یک خود را انتخاب کرد ، چرا دیگر دختران خود را نبرد و از بین «نساء» خود فقط فاطمه را انتخاب کرد ؟

مسلم در صحیح خود می‌نویسد :

عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِی وَقَّاصٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ أَمَرَ مُعَاوِیَةُ بْنُ أَبِی سُفْیَانَ سَعْدًا فَقَالَ مَا مَنَعَکَ أَنْ تَسُبَّ أَبَا التُّرَابِ فَقَالَ أَمَّا مَا ذَکَرْتُ ثَلَاثًا قَالَهُنَّ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ فَلَنْ أَسُبَّهُ لَأَنْ تَکُونَ لِی وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ ... وَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآیَةُ { فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَکُمْ } دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ عَلِیًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَیْنًا فَقَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِی .

صحیح مسلم ، ج ۵ ، ص ۲۳، کتاب فضائل الصحابة ، باب من فضائل علی بن أبی طالب، ح ۳۲ .

عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش (سعد بن ابی وقاص) نقل کرده است که معاویه سعد را امر کرد و گفت : تو را چه مانع است که ابوتراب (علی بن ابی طالب ـ علیه السلام ـ) را دشنام دهی ؟ (سعد) گفت : من سه چیز (سه فضیلت) را از او در خاطر دارم ، که رسول خدا ـ صلی الله علیه و آله و سلم ـ درباره وی فرموده است ، هرگز وی را دشنام نخواهم داد. چنانچه من یکی از این سه فضیلت را می داشتم از شتران سرخ مو برایم محبوبتر بود ... وقتی این آیه نازل گردید : (... فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءکم و نساءنا و نساءکم و أنفسنا و أنفسکم ...) پیامبر ـ صلی الله علیه و آله و سلم ـ علی و فاطمه و حسن و حسین ـ علیهم السلام ـ را فراخواند و فرمود : «خدایا، اینان اهل من هستند ».

آیا «نساءنا » شامل دیگر دختران پیامبر نمی‌شد ، یا پیامبر دختر دیگری غیر از صدیقه طاهره نداشت ؟

۳ . چرا هیچ کس از دیگر دختران پیامبر خواستگاری نکردند ؟

قضیه دیگری که بطلان این قضیه را روشن می کند ، این است که در هیچ جایی از تاریخ ثبت نشده است که در مدینه ، احدی از مهاجرین و یا انصار به خواستگاری ام کلثوم رفته باشد ؛ با این که برای خواستگاری از فاطمه زهرا و رسیدن به افتخار دامادی پیامبر ، بر یکدیگر پیش دستی می‌کردند و هر کس دوست داشت این افتخار نصیب او شود . آیا ام کلثوم دختر پیامبر نبود یا اصلاً چنین دختری وجود خارجی نداشت ؟

۴. حرمت جمع بین دختران رسول خدا و دختران دشمن خدا :

علما و محدثین اهل سنت برای خرده گیری از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده‌اند که آن حضرت در زمانی که فاطمه سلام الله علیها همسر او بود ، دختر ابو جهل را نیز خواستگاری کرد . این امر باعث شد که صدیقه طاهره ناراحت شده و شکایت خود را پیش پیامبر ببرد !! پیامبر اسلام وقتی از این قضیه با خبر شدند ، با عصبانیت به مسجد آمد و فرمود :

وَإِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّى وَإِنِّى أَكْرَهُ أَنْ يَسُوءَهَا وَاللَّهِ لَا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ عِنْدَ رَجُلٍ وَاحِدٍ .

صحيح البخاری – ج ۴ – ص ۲۱۲ – ۲۱۳

فاطمه پاره تن من است ، من دوست ندارم کسی او را ناراحت کند ، به خدا قسم نباید دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در نزد یک نفر جمع شود .

و در روایت دیگری نوشته‌اند که آن حضرت فرمود :

إِلَّا أَنْ يُرِيدَ ابْنُ أَبِى طَالِبٍ أَنْ يُطَلِّقَ ابْنَتِى وَيَنْكِحَ ابْنَتَهُمْ فَإِنَّمَا هِىَ بَضْعَةٌ مِنِّى يُرِيبُنِى مَا أَرَابَهَا وَيُؤْذِينِى مَا آذَاهَا .

صحیح البخاری ج ۶، ص ۱۵۸، ح ۵۲۳۰، کتاب النکاح، ب ۱۰۹ – باب ذَبِّ الرَّجُلِ عَنِ ابْنَتِهِ، فِي الْغَيْرَةِ وَالإِنْصَافِ و صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۴۱، ح ۶۲۰۱، کتاب فضائل الصحابة رضى الله تعالى عنهم، ب ۱۵ -باب فَضَائِلِ فَاطِمَةَ بِنْتِ النَّبِيِّ عَلَيْهَا الصَّلاَةُ وَالسَّلام .

علی (علیه السلام) اگر می‌خواهد دختر ابوجهل را بگیرد ، باید دختر من را طلاق بدهد . فاطمه پار? تن من است ، آن‌چه که موجب رنجش فاطمه بشود ، مرا می‌رنجاند ... .

از آنجایی که بحث اهانت کردن و تخریب مقام امیر المؤمنین علیه السلام در میان است ، علمای اهل سنت این قضیه را با آب و تاب فراوانی نقل کرده‌اند ؛ غافل از این که عثمان بن عفان نیز عملاً بین دختران پیامبر و دختران دشمان خدا نه یکبار که چندین بار جمع کرده است .

رملة بنت شیبة ، یکی از همسران عثمان است که در مکه با او ازدواج کرد و از کسانی بود که همراه عثمان به مدینه مهاجرت کرد . ابن عبد البر در این زمینه می‌نویسد :

رملة بنت شيبة بن ربيعة كانت من المهاجرات هاجرت مع زوجها عثمان بن عفان.

الاستيعاب ، ج ۴ ، ص ۱۸۴۶ رقم ۳۳۴۵ .

رملة ، دختر شیبه از کسانی بود که همراه همسرش عثمان به مدینه مهاجرت کرد .

و شیبة از دشمنان پیامبر اسلام است که در جنگ بدر به هلاکت رسیده است ؛ چنانچه ابن حجر می‌نویسد :

رملة بنت شيبة بن ربيعة بن عبد شمس العبشمية قتل أبوها يوم بدر كافرا .

الإصابة، ج ۸، ص ۱۴۲ – ۱۴۳ رقم ۱۱۱۹۲.

رمله ، دختر شیبه ... پدرش در جنگ بدر کشته شد ، در حالی که کافر بود .

در حالی که نوشته‌اند در همان زمان رقیه دختر رسول خدا ! نیز همسر عثمان بوده است . ابن اثیر در اسد الغابة می‌نویسد :

ولما أسلم عثمان زوّجه رسول الله صلى الله عليه وسلم بابنته رقية وهاجرا كلاهما إلى أرض الحبشة الهجرتين ثم عاد إلى مكة وهاجر إلى المدينة .

أسد الغابة، ج ۳، ص ۳۷۶ .

زمانی که عثمان اسلام آورد ، رسول خدا دخترش رقیه را به همسری او درآورد ، هر دوی آن‌ها به سرزمین حبشه مهاجرت کردند ، سپس وقتی از آن‌جا بازگشتند ، به مدینه مهاجرت کردند .

علاوه براین ، عثمان با أم البنین بنت عیینة و فاطمة بنت الولید بن عبد شمس نیز ازدواج کرده است ؛ در حالی که پدر هر دوی آن‌ها نیز در آن زمان از دشمنان خدا بوده‌اند .

اگر واقعاً جمع بین دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا ، حرام بوده است ، چرا عثمان این عمل حرام را بارها و بارها مرتکب

شـده است ؟ و اگر حرام نبـوده ، چرا پیـامبر اسـلام به قول اهـل سـنت اجـازه چنین کـاری را به امیر المؤمنین نـداد و نعوذ بـالله می‌خواست حلال خدا را حرام کند ؟ پس معلوم می‌شود که یا قضیه خواستگاری از دختر ابوجهل از اختراعات بنی امیه و برای اهانت کردن و تخریب مقام امیر المؤمنین است ، یا پیامبر اسلام دختری غیر از صدیقه طاهره نداشته است ؟

۵ . از دلایلی که دروغ بودن این قضـیه را روشن می‌سازد ، این است که بسیاری از علمای اهل سنت و از جمله ضیاء المقدسی گفته‌اند :

عن قتادة ، قال : ولدت خدیجة لرسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) : عبد مناف فی الجاهلیة ، وولدت له فی الاسلام غلامین ، وأربع بنات : القاسم ، وبه کان یکنی : أبا القاسم ، فعاش حتی مشی ، ثم مات ، و عبد الله ، مات صغیرا . وأم کلثوم . وزینب . ورقیة . وفاطمة ... .

البدء والتاریخ ، ج ۵ ، ص ۱۶ و ج ۴ ، ص ۱۳۹ .

قتاده گفته است : خدیجه برای نبی مکرم اسـلام ، در عهد جاهلیت ، عبد مناف را به دنیا آورد و بعد از اسلام ، دو پسر و چهار دختر به نام های : قاسم ـ به خاطر او کنیه پیامبر را «ابوالقاسم » گذاشـتند ، آن قـدر زنده بود که می‌توانست راه برود بعد از آن فوت کرد ـ و عبد الله که خردسال فوت کرد ، و ام کلثوم ، زینب ، رقیه و فاطمه را به دنیا آورد .

شهاب الدین قسطلانی بعد از نقل سخن مقدسی می‌نویسد :

وقیـل : ولـد له ولـد قبل المبعث ، یقال له : عبـد مناف ، فیکونون علی هـذا اثنی عشـر ، وکلهم سوی هـذا ولـد فی الاسـلام بعد المبعث .

المواهب اللدنیة ، ج ۱ ، ص ۱۹۶ .

گفته‌انـد که که خـدیجه قبـل از مبعث یـک پسـر برای او به دنیـا آورد که به او عبـد منـاف می گفتنـد ، غیر از عبـد مناف بقیه فرزندان پیامبر بعد از مبعث متولد شده است .

و ابن عبد البر در الإستیعاب می‌نویسد :

وقال الزبیر ولد لرسول الله صـلی الله علیه وسـلم القاسم وهو أکبر ولده ثم زینب ثم عبد الله وکان یقال له الطیب ویقال له الطاهر ولد بعد النبوة ثم أم کلثوم ثم فاطمة ثم رقیة .

الاستیعاب – ابن عبد البر – ج ۴ – ص ۱۸۱۸ .

زبیر گفته : نخستین فرزنـد رسول خـدا که به دنیا آمد ، قاسم بود و او از همه بزرگتر بود ، پس او زینب ، و پس از وی عبد الله که به وی طیب و یا طاهر نیز می گفتنـد بعـد از نبوت متولـد شـد ، پس از آن ام کلثوم ، سـپس فاطمه و پس از وی رقیه به دنیا آمدند .

از طرف دیگر نوشـته‌اند که رقیه ، کوچکترین دختر رسول خدا و حتی از حضرت زهرا سلام الله علیها نیز کوچکتر بوده است .

چنانچه ابن کثیر دمشقی می‌نویسد :

أکبر ولده علیه الصلاة والسلام القاسم ، ثم زینب ، ثم عبد الله ، ثم أم کلثوم ثم فاطمة ثم رقیة ...

بزرگترین فرزنـد ، پیـامبر صـلی الله علیه وآله وسـلم قاسم ، و پس از آن ، زینب ، عبـد الله ، ام کلثوم ، فاطمه و پس از آن رقیه بوده است .

با این تفصیل ، چگونه می‌توان این سخن اهل سنت را تصدیق کرد که رقیه با عثمان ازدواج کرده ، بعد با او به حبشه مهاجرت نموده و حتی در داخل کشتی فرزندی از او سـقط شده است !!! . با این که می‌دانیم ، هجرت اول به حبشه در سال پنجم بعد از

بعثت بوده است .
و همچنین بسیاری از علمای اهل سنت نوشته‌اند که ام کلثوم رقیه قبل از این که با عثمان ازدواج کند در عقد پسران أبی لهب بوده‌اند و بعد از آن که سوره تبّت در حق أبی لهب نازل شد ، وی به فرزندانش دستور داد که دختران رسول خدا را طلاق بدهند . ابن أثیر در اسد الغابة می‌نویسد :
قد زوج ابنته رقیة من عتبة بن أبی لهب وزوج أختها أم کلثوم عتیبة بن أبی لهب فلما نزلت سورة تبت قال لهما أبوهما أبو لهب وأمهما أم جمیل بنت حرب بن أمیة حمالة الحطب فارقا ابنتی محمد ففارقاهما ...
أسد الغابة - ابن الأثیر - ج ۵ - ص ۴۵۶ .
رسول خدا ، دخترش رقیه را به عتبه پسر أبی لهب و ام کلثوم را به عتیبه پسر دیگر ابولهب داد ، وقتی سوره تبت نازل شد ، ابولهب و همسرش ام جمیل که همان «حمالة الحطب » باشد ، به پسرانش دستور دادند که دختران محمد را طلاق دهند . پس آن‌ها را طلاق دادند ...
در حالی که می‌دانیم ، سوره تبت در زمانی نازل شده است که مسلمین در شعب أبی طالب در محاصره بودند . سیوطی در الدر المنثور می‌نویسد :
وأخرج أبو نعیم فی الدلائل عن ابن عباس قال ما کان أبو لهب الا من کفار قریش ما هو حتی خرج من الشعب حین تمالأت قریش حتی حصرونا فی الشعب وظاهرهم فلما خرج أبو لهب من الشعب لقی هندا بنت عتبة ابن ربیعة حین فارق قومه فقال یا ابنت عتبة هل نصرت اللات والعزی قالت نعم فجزاک الله خیرا یا أبا عتبة قال إن محمدا یعدنا أشیاء لا نراها کائنة یزعم أنها کائنة بعد الموت فما ذاک وصنع فی یدی ثم نفخ فی یدیه ثم قال تبا لکما ما أری فیکما شیئا مما یقول محمد فنزلت تبت یدا أبی لهب قال ابن عباس فحصرنا فی الشعب ثلاث سنین وقطعوا عنا المیرة حتی أن الرجل .
الدر المنثور - جلال الدین السیوطی - ج ۶ - ص ۴۰۸
و محاصره در شعب أبی طالب در سال ششم هجری و بعد از هجرت به حبشه بوده است . با این حال چگونه می‌توان تصدیق کرد که همسر عثمان دختر پیامبر بوده است ؟
۶ . محمد بن اسماعیل بخاری می‌نویسد ، شخصی پیش عبد الله بن عمر آمد و از او سؤالاتی کرد ؛ از جمله نظر او را در باره عثمان و امام علی علیه السلام پرسید ، وی در مقایسه بین عثمان و حضرت علی علیه السلام می گوید :
أَمَّا عُثْمَانُ فَكَأَنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ وَأَمَّا أَنْتُمْ فَكَرِهْتُمْ أَنْ تَعْفُوا عَنْهُ وَأَمَّا عَلِيٌّ فَابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَخَتَنُهُ ... .
صحیح البخاری - البخاری - ج ۵ - ص ۱۵۷ .
اما عثمان ، خداوند از گناه او (فرار عثمان در جنگ احد) درگذشت ؛ ولی شما دوست ندارید که او را ببخشید ، اما علی علیه السلام پس او پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و داماد او است .
ملاحظه می‌فرمایید که دفاع عبد الله بن عمر از عثمان فقط در این مطلب خلاصه می‌شود که خداوند از گناه فرار وی در جنگ احد درگذشته است ؛ ولی صحابه‌ای که علیه او خروج کردند ، او را نبخشیده و عثمان را کشتند ؛ ولی این که عثمان داماد پیامبر نیز باشد ، متذکر نمی‌شود . اما نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام استدلال می کند که او پسر عموی پیامبر و داماد آن حضرت است .
اگر عثمان داماد پیامبر بود ، باید ابن عمر به آن استدلال می کرد ؛ زیرا وی تمام تلاش خود را می‌کند که در برابر هر نوع تهمتی را از عثمان دفع کند و معنا ندارد که وقتی دلیل قویتری همانند دامادی پیامبر وجود دارد ، وی به دلیل سخیف و

ضعیف استدلال کند ؛ زیرا عفو خداوند فقط شامل کسانی می‌شود که بعد از فهمیدن زنده بودن پیامبر از فرار دست کشیده و برگشتند و شامل عثمان که بعد از سه روز برگشت ، نمی‌شود . حتی اگر فرض کنیم که عفو خداوند شامل عثمان نیز می‌شود ، سبب نخواهد شد که خداوند تمامی گناهان او را که حتی بعد از آن نیز انجام داده بخشیده باشد ؛ بلکه حد اکثر شامل فرار او در همان جنگ می‌شود .

بنابراین شایسته بود که اگر دامادی عثمان صحت داشت ، به آن استناد می کرد .

۷ . حضرت زهرا سلام الله علیها بعد از غصب فدک توسط ابوبکر به مسجد آمد و خطبه غرائی خواند که بسیاری از علمای اهل سنت آن را نقل کرده‌اند . آن حضرت در بخش‌های از این خطبه می‌فرماید :

أنا فاطمة بنت محمد أقول عودا علی بدء ، وما أقول ذلک سرفا ولا شططا... فإن تعزوه تجدوه أبی دون نسائکم وآخا ابن عمی دون رجالکم ، فبلغ الرسالة صادعا بالرسالة ناکبا عن سنن مدرجة المشرکین ، ضاربا لثجهم آخذا بأکظامهم ، داعیا إلی سبیل ربه بالحکمة والموعظة الحسنة .

مناقب علی بن أبی طالب (ع) وما نزل من القرآن فی علی (ع) - أبی بکر أحمد بن موسی ابن مردویه الأصفهانی - ص ۲۰۲ و السقیفة وفدک - الجوهری - ص ۱۴۲ .

ای مردم آگاه باشید که من فاطمه و پدرم محمّد است ، گفتارم تماما یک نواخت از سر صدق بوده و از غلط و نادرستی به دور است ... اگر تحقیق کنید (پیامبر اسلام) پدر من بود نه پدر زنان شما ، و در عقد اخوّت پسر عموی من بود نه شما .

اگر زنان عثمان دختران پیامبر بودند ، نباید فاطمه زهرا سلام الله علیها که سرور زنان بهشت است ، چنین سخنی بگوید و از طرف دیگر عثمان نیز می‌توانست به این سخن حضرت اعتراض کند که زنان من نیز دختران پیامبر بودند .

۸ . ابن الدمشقی و محب الدین طبری می‌نویسند :

أن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لعلی : أوتیت ثلاثا لم یؤتهن أحد ولا أنا ، أوتیت صهرا مثلی ولم أوت أنا مثلی ، وأوتیت زوجة صدیقة مثل بنتی ولم أوت مثلها زوجة ، وأوتیت الحسن والحسین من صلبک ولم أوت من صلبی مثلهما ، ولکنکم منی وأنا منکم .

جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی (ع) - ابن الدمشقی - ج ۱ - ص ۲۰۹ و الریاض النضرة ج ۲ ص ۲۰۲ .

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود : یا علی خدای تعالی سه گونه موهبت به تو عنایت فرموده است که به من و هیچیک از مردم ، عنایت نفرموده است :

۱. پدر زنی مانند من به تو ارزانی داشته است که به من عنایت نکرده است ؛

۲. همسر پاکیزه گوهر راستگو و راست رو به تو مرحمت داشته که به من عنایت نفرموده است ؛

۳ . حسن و حسینی از پشت تو به وجود آورده است که چنان دو فرزندی از پشت من بوجود نیاورده است ؛ آری ! من از شمایم و شما از من می‌باشد .

در این روایت پیامبر اسلام به صراحت می گوید که به احدی غیر از علی علیه السلام پدر زنی مثل من داده نشده است ، معلوم می‌شود که پیامبر دختر دیگری نداشته است و گرنه چنین سخنی نمی‌فرمود .

آیا نامگذاری فرزندان امیرالمومنین دلالت بر دوستی با خلفا دارد؟

) برگرفته از کتاب معمای نام نوشته علی لباف (

پاسخ به این شبهه:

عمر بن علی علیه السلام نخستین فرزند امیرالمومنین که مورخین نام یکی از خلفا را برای وی برشمرده اند.

در نامگذاری فرزند امیرالمومنین علی علیه السلام از همسرش صهباء (امّ حبیب بنت ربیعه- از بنی تغلب) به نام (عمر) (برخی منابع تاریخی از کنیه او نیز یاد کرده و آن را ابوالقاسم ثبت نموده اند.) هیچ اختلافی بین مورخین مشاهده نمیشود و جای تردید در این زمینه وجود ندارد. اما سوال اصلی این است که انگیزه نامیده شدن فرزند علی ابن ابیطالب به چنین نامی چه بوده است و دلیل تشابه در اسم چیست؟ اهل سنت این نامگذاری را نشان دهنده محبت خاندان پیامبر و حضرت علی علیه السلام نسبت به خلفا میدانند! در حالی که اسناد معتبر تاریخی وجود چنین رابطه دوستانه ای را به شدت انکار مینمایند.

آیا روابط حضرت علی علیه السلام با خلیفه دوم دوستانه بود؟

سند شماره۱

اعتراف عمر بن خطاب مندرج در کتاب ((صحیح مسلم))

مسلم بن حجاج نیشابوری (متوفی ۲۶۱ه) در کتاب "صحیح" سخنانی را از عمر بن خطاب نقل میکند که در حضور (عثمان - عبدالرحمان بن عوف - زبیر - سعد ابی وقاص) خطاب به عباس ابن عبدالمطلب و علی بن ابیطالب ایراد گردیده است.

وی مینویسد: خلیفه دوم در حضور افراد مذکور رو به عباس و حضرت علی علیه السلام کرد و خطاب به آنان چنین گفت:

ثم توفی ابوبکر و انا ولی رسول الله و ولی ابی بکر- فرایتما کاذبا آثما غادرا خائنا (صحیح مسلم حدیث شماره ۳۳۰۲)

ترجمه: سپس ابوبکر از دنیا رفت و من جانشین پیامبر و ابوبکر (در سرپرستی و زعامت شما) میباشم. پس شما دو نفر مرا دروغگو - گناهکار- حیله گر- و پیمان شکن میدانید.

سند شماره ۲

اعتراف عایشه - مندرج در کتاب صحیح بخاری

محمد بن اسماعیل بخاری (متوفی ۲۵۶ه) درکتاب "صحیح" از قول عایشه نقل میکند که علی بن ابیطالب علیه السلام از ملاقات با عمر بن خطاب کراهت داشته است.

عایشه دلیل امتناع حضرت علی علیه السلام از ملاقات با خلیفه دوم را چنین بازگو میکند:

کراهیه لمحضر عمر (صحیح بخاری حدیث شماره ۳۹۳۱.

این سخن عایشه در کتاب صحیح مسلم حدیث شماره ۳۳۰۴چنین ثبت شده است: کراهیۀ محضر عمر بن الخطاب. (

ترجمه : به دلیل ناخوشایندی از حضور عمر .

سند شماره ۳

اعتراف ابن عباس- مندرج در کتاب "شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید"

ابوحامد معتزلی (متوفی ۶۵۶ه) در کتاب شرح نهج البلاغه از قول ابن عباس نقل میکند که علی بن ابیطالب پیوسته بر عمر ابن خطاب غضبناک و خشمگین بود.

وی مینویسد: خلیفه دوم در سفر شام - رو به ابن عباس کرد و درباره حضرت علی علیه السلام چنین گفت: اشکو الیک ابن عمک - سالته ان یخرج معی فلم یفعل و لم ازل اراه واجدا. فیم تظن موجدته؟ (شرح نهج البلاغه (چاپ اسماعیلیان) ج۱۲ ص ۷۸).

ترجمه من از پسر عمویت به تو گله دارم. از وی خواستم که با من به شام بیاید ولی نپذیرفت. من پیوسته وی را نسبت به خود در حالت غضب می یابم. به نظر تو علت خشم گرفتن او چیست ؟

آنچه ملاحظه فرمودید تنها دورنمایی از رابطه امیرالمونین با خلیفه دوم میباشد و تدبر در فرازهای آن خواننده فرهیخته را به این نتیجه میرساند که : دلیل نامگذاری و تشابه اسمی را در جای دیگر باید جست.

چه کسی نام فرزند حضرت امیر علیه السلام را عمر نهاد؟

اسناد و مدارک معتبر تاریخی قضاوت نهایی درباره علت نامگذاری فرزند حضرت علی به نام عمر را بسیار سهل و آسان نموده اند.

سند شماره ۱

دیدگاه بلاذری مورخ مشهور اهل سنت(اهل سنت بلاذری را در کتب رجالی خود در مرتبه بالایی مورد مدح و تمجید قرار داده اند. برای مثال: ذهبی: تذکره الحفاظ ج۳ ص ۸۹۲(

احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (متوفی ۲۷۹ه(مینویسد:

و کان عمر بن الخطاب سمی عمر بن علی باسمه . ترجمه: عمر بن خطاب – عمر بن علی را به اسم خود نام نهاده بود. (انساب الاشراف ج۲ ص ۱۹۲تحقیق:محمد باقرمحمودی). جمل من انساب الاشراف ج۲. ص ۴۱۳ تحقیق: سهیل زکار

سند شماره ۲

تایید دیدگاه از سوی سایر مورخین اهل سنت

--جمال الدین مزی (متوفی ۷۴۲ ه) در کتاب "تهذیب الکمال" جلد ۲۱ صفحه ۴۶۷

--شمس الدین ذهبی (متوفی ۷۴۸ ه) در کتاب "سیر اعلام النبلاء " جلد ۴ صفحه ۱۳۴

--ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲ ه) در کتاب "تهذیب التهذیب" جلد ۷ صفحه ۴۱۱

سخن بلاذری (متوفی ۲۷۹ ه) را تاکید کرده و تصریح نموده اند که :

هنگامی که از صهباء بنت ربیعه فرزند پسری برای امیر المونین علیه السلام متولد شد. عمر بن خطاب نام این فرزند را عمر گذارد.

آیا جلوگیری از نتیجه اقدام خلیفه دوم امکان پذیر بود؟

شاید تصور نمایید که تغییر نام یک فرد به گونه ای که اسم اصلی او فراموش گردد چندان هم ساده نباشد! حال چطور میتوان پذیرفت که خلیفه دوم نام خود را بر فرزند امیرالمومنین علیه السلام بنهد و نام اصلی او از خاطرها پاک شود؟

در پاسخ میگوییم:

از بررسی اسناد تاریخی چنین به دست می آید که تغییر نام افراد و شهرت آنان به اسم جدیدشان چندان هم در میان قریش بی سابقه نمی باشد.

نمونه اول

جناب عبدالمطلب

همگان جد بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله را با نام عبد المطلب میشناسند در حالیکه نام اصلی وی "شیبهٔ الحمد" میباشد. پژوهشگران جریان فراموشی نام وی را چنین نگاشته اند:

(هاشم در یکی از سفرهای خود به مدینه با سلمی دختر عمرو خزرجی ازدواج کرد و عبدالمطلب از وی تولد یافت. و در موقع

وفات هاشم-عبدالمطلب نزد مادر خویش در مدینه ماند و هنوز پسری نابالغ بود. مطّلب بن عبدمناف بعد از برادرش هاشم امر مکه و سقایت و رفادت حاجیان را به عهده گرفت. و چون عبدالمطّلب بزرگ شد. مطّلب خود به مدینه رفت و از مادر وی اجازه گرفت و او را با خود به مکه آورد. و چون او را ردیف خویش سوار (مرکب) کرده بود. مردم بی خبر از حقیقت گفتند: مطّلب بنده ای خریده است. اما مطلب میگفت: وای بر شما! این پسر برادر من هاشم است . از آن روز برای او نام عبدالمطّلب معروف گشت و نام اصلی او که شیبه یا شیبۀ الحمد بود از یاد رفت .)

(تاریخ پیامبر اسلام. انتشارات دانشگاه تهران ص ۴۶)

نمونه دوم

ابوجهل

همگان یکی از سرسخت ترین دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله را با نام ابوجهل میشناسند. در حالیکه که کنیه و نام اصلی او "ابوالحکم- عمرو بن هشام" مباشد. شهرت نام ابوجهل در میان مسلمانان که آغاز آن دوران صدر اسلام میباشد موجب گردید که حتی در دایرۀ المعارف ها نیز زندگی نامه او را تحت عنوان ابوجهل به ثبت برسانند.

) دائرۀ المعارف بزرگ اسلامی ج۵ص۳۰۵. المنجد فی الاعلام.ص۱۴(

آشنایی با سایر قربانیان دخالت های خلیفه دوم در نامگذاری افراد

نمونه اول

ابن اثیر جزری (متوفی ۶۳۰ ه) نقل میکند:

عبد الرحمان بن الحارث بن هشام بن المغیره المخزومی در دامان عمر بزرگ شد و اسم او ابراهیم بود. پس عمر اسم او را تغییر داد. همان زمان که اسم افرادی که با نامهای پیامبران خوانده میشدند تغییر میداد. و او را عبدالرحمان نامید. (اسدالغابه ج۳ ص۲۸۴(

نمونه دوم

ابن سعد بصری (متوفی ۲۳۰ ه) نقل میکند:

اسم ابو مسروق اجدع بود. پس عمر او را عبدالرحمان نامید. الطبقات الکبری ج۶ص ۷۶

نمونه سوم

عبدالرزاق صنعانی (متوفی ۲۱۱ه) نقل میکند:

طحیل برادر بلال است و عمر او را خالد نام نهاده است. (المصنف ج۱ ص۶۱(

نمونه چهارم

ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲ ه) نقل میکند:

نام کثیر بن صلت-قلیل بود. پس عمر او را کثیر نامید. (فتح الباری ج ۲ ص۳۷۴(

آیا مخالفت با دخالت های خلیفه دوم در تغییر نام افراد برای قربانیان آن امکان پذیر بود ؟

پاسخ به این سوال نیازمند رفتارشناسی دقیقی از خلیفه دوم میباشد که تنها از طریق تدبر در اسناد معتبر تاریخی میتوان بدان دست یافت.

رفتارشناسی خلیفه دوم

پژوهشگران در تحلیل شخصیت خلیفه دوم به موارد ذیل استناد کرده اند:

نمونه اول
او نخستین کسی بود که شلاق (دره) در دست گرفت. (رسول جعفریان: تاریخ خلفا. ص۶۵. به نقل از طبری: تاریخ الامم و الملوك ج ۴ ص ۲۰۹(
نمونه دوم
شخصی به عمر گفت: مردم از تو خشمگین اند! مردم از تو خشمگین اند! مردم از تو متنفرند! عمر پرسید: برای چه؟ آن مرد گفت از زبان و عصای تو ! (همان منبع ص۶۶ به نقل از : نمیری: تاریخ المدینه المنوره ج۲ ص۸۵۸(
نمونه سوم
عایشه فرزند عثمان بر این اعتقاد بود که تندی عمر- دیگران را از انتقاد به او بازداشته است. (همان منبع ص۶۹. به نقل از: ابی سعید منصور بن الحسین: نثر الدر ج۴ ص۳۴(
نمونه چهارم
یک بار غلام زبیر بعد از نماز عصر به نماز ایستاد. در همان لحظه متوجه شد که عمر با دره (شلاق) خود به طرف او می آید. بلافاصله از آنجا فرار کرد. (همان منبع: ص۶۶. به نقل از: فسوی: المعرفه و التاریخ ج۱ ص۳۶۴-۳۶۵)
نمونه پنجم
ابن عباس میگوید: من برای پرسیدن یک سوال از عمر دو سال صبر کردم. مانع من از پرسش ترس از عمر بود. (علی محمد میر جلیلی: امام علی علیه السلام و زمامداران ص۱۱۰. به نقل از ابن جوزی :تاریخ عمر بن الخطاب ص ۱۲۶(
نمونه ششم
خشونت عمر به حدی رسید که ابن عباس در عصر وی. جرات ابراز حکم شرعی ارث را نداشت. وقتی بعد از مرگ عمر بر خلاف نظر وی در زمینه ارث سخن گفت و به او اعتراض شد که چرا در زمان عمر نمیگفتی. جواب داد: به خدا قسم از او میترسیدم. (همان منبع ص ۱۱۰ به نقل از: ابن حزم اندلسی: المحلی ج۸ ص۲۷۹-۲۸۰(
جمع بندی
همین برخوردها را میتوان به عنوان مانعی بر سر راه اعتراضات مردم نسبت به عملکرد خلیفه دوم در زمینه تغییر نام افراد به شمار آورد.
ابوبکر بن علی دومین فرزند امیرالمومنین که مورخین کنیه یکی از خلفا را برای وی بر شمرده اند.
همانطور که میدانید (ابوبکر) کنیه است و نام محسوب نمی گردد. همین نکته قضاوت شبهه افکنان درباره روابط امیرالمومنین علی علیه السلام با ابوبکر-آن هم بر اساس کنیه یکی از فرزندان ایشان- را با ابهام مواجه می سازد.
دلیل این ابهام نیز در این نکته نهفته است که در میان عرب دلایل متعددی برای کنیه گذاری بر روی یک فرد وجود دارد که از مشهورترین این دلایل رایج بودن همراهی یک کنیه با یک اسم در یک مقطع خاص زمانی یا مطلوب بودن این همراهی در نظر اطرافیان فرد می باشد.
از این رو شناسایی نام ابوبکر بن علی علیه السلام از اهمیت ویژه ای برخوردار است.
دیدگاه مورخین درباره نام ابوبکر بن علی علیه السلام
دیدگاه یکم
نام وی عبدالله می باشد. ابولموید الموفق بن احمد خوارزمی (متوفی ۵۶۸هجری) در کتاب "مقتل الحسین علیه السلام" و نجم

الـدین ابوالحسن علی بن محمـد علوی (متوفی قرن ۵هجری) در کتاب "المجـدی" می نویسـد: ابوبکر بن علی و اسـمه عبدالله. یعنی ابوبکر فرزند علی و نامش عبدالله است. (۱)

دیدگاه دوم

نام وی محمد می باشد. ابوالحسن علی بن الحسـین مسعودی (متوفی ۳۴۶ هجری) در کتاب "التنبیه و الاشـراف" و ابن بطریق (متوفی ۶۰۰هجری) در کتاب "عمـده عیون" و ابن صـباغ مالکی (متوفی ۸۵۵هجری) درکتاب "الفصول المهمه" مینویسـد: و محمد الاصغر المکنی ابابکر. یعنی: کنیه محمد کوچکتر ابوبکر میباشد. (۲)

دیدگاه سوم

نام وی عبـدالرحمن میباشـد. احمد بن علی مقریزی (متوفی ۸۳۴ هجری) در کتاب "اتعاظ الحنفاء" می نویسـد: و عبـدالرحمن الذی یکنی ابابکر. یعنی: کنیه عبدالرحمن ابوبکر می باشد. (۳)

دیدگاه چهارم

نام وی ناشـناخته میباشد. ابوالفرج اصفهانی(متوفی۳۵۶ هجری) در کتـاب "مقاتـل الطـالبیین" می نویسـد: و ابوبکر بن علی بن ابیطالب لم یعرف اسمه. یعنی و ابوبکر بن علی بن ابیطالب نامش شناخته نشد. (۴)

جمع بندی و قضاوت میان دیدگاه ها

به دو قرینه احتمال بسیار زیادی وجود دارد که دیدگاه یکم درست بوده و در نتیجه نام ابوبکر بن علی همان "عبدالله" باشد.

قرینه اول

برخی مورخین ابوبکر بن علی را به جای عبدالله بن علی در شـمار فرزندان ام البنین ذکر کرده اند. (۵) و این اشتباه –به احتمال زیاد– ناشی از آن بوده است که از نظر آنان نام ابوبکر بن علی نیز عبدالله میباشد.

قرینه دوم

جمع کـثیری از مورخین "محمدالاصـغر" را فرزنـدی غیر از ابوبکر بن علی و حتی از مـادری غیر از مـادر ابوبکر بن علی: لیلی بنت مسعود دانسته اند. (۶)

نتیجه گیری

همـانطور که گفتیم یکی از رایـج ترین دلایل انتخاب یک کنیه همراهی عرفی آن با یک اسم معین و یا مطلوبیت این همراهی نزد مردمان یک عصر خاص می باشد.

برای مثال در عرف عرب –به ویژه شیعیان– کنیه ابوالحسن با نام علی همراهی و مطلوبیت دارد.

لـذا این احتمال به طور جـدی وجود دارد که نام عبـدالله نیز پس از به خلافت رسـیدن خلیفه اول (خلیفه اول: ابوبکر:عبدالله بن عثمان میباشد) با کنیه ابوبکر قرین گردیده و به همین دلیل این کنیه از سوی اطرافیانی که این همراهی مورد پسـندشان بوده بر فرزند حضرت علی اطلاق شده است.

یاد آوری

در میان عرب انتخاب کنیه برای فرزنـد در انحصار پـدرش نمیباشد و دیگران نیز به جهات گوناگونی میتوانند بر روی یک فرد کنیه بگذارند.

به عبارت دیگر در بسـیاری موارد پـدر در کنیه گذاری فرزندش هیچ دخالتی نداشـته و رسم عرب به دیگران این اجازه را می دهد که در کنیه گذاری بر روی یک فرزند دخالت نمایند.

احتمال این دخالت نیز به ویژه در مواردی که نام و کنیه ای در کنار هم متعارف شده اند یا این همراهی مطلوی اطرافیان میباشد. بسیار زیاد است.

در نتیجه: نمیتوان به طور قاطع ابراز کرد که حضرت علی علیه السلام کنیه ابوبکر را برای فرزند خویش برگزیده اند.

عثمان بن علی سومین فرزند امیرالمومنین علیه السلام که مورخین نام یکی از خلفا را برای وی برشمرده اند.

اسناد و مدارک معتبر تاریخی سخن گفتن درباره علت نامگذاری فرزند حضرت علی علیه السلام به نام عثمان را بسیار سهل و آسان نموده اند.

هیچ ارتباطی میان نام خلیفه سوم (عثمان بن عفان) و نامگذاری فرزند حضرت امیر علیه السلام به عثمان وجود ندارد.

شاهد اول

ابوالفرج اصفهانی (متوفی ۳۵۶ هجری) از قول امیرالمومنین علی علیه السلام می نویسد:

انما سمیته باسم اخی عثمان بن مظعون. یعنی: همانا او را به اسم برادرم عثمان به مظعون نامگذاری نمودم. (۱۱)

شاهد دوم

العبیدلی ابوالحسن محمد بن ابی جعفر (متوفی ۴۳۵ هجری) درباره مجاهدین جنگ بدر می نویسد:

منهم عثمان بن مظعون الذی سمی امیرالمومنین علی بن ابیطالب ابنه باسمه. یعنی: از جمله آنان عثمان بن مظعون می باشد. همو که امیرمومنان علی بین ابیطالب علیه السلام فرزندش را به اسم او نامگذاری نمود. (۱۲)

____

اسناد:

۱ـ مقتل الحسین علیه السلام ج۲ ص۲۸ - المجدی ص۱۷

۲-التنبیه و الاشراف ص۲۹۷- عمده عیون ص۲۹- الفصول المهمه ص۱۴۱

۳-اتحاظ الحنفاء ص۵

۴-مقاتل الطالبین ص۵۶

۵-ابن قتیبه: الامامه و السیاسه ج۲ص۶- ابن عبد ربه: العقد الفرید ج۴ص۳۸۵- جواهر المطالب ج۲ص۲۷۷

۶-کلبی: جهره النسب ص۳۱ - ابن سعد در الطبقات الکبری ج۱ ص۱۱- طبری در تاریخ الامم و الملوک ج۵ص۱۵۴ - ابن جوزی در المنتظم ج۵ ص۶۹- ابن کثیر در البدایه و النهایه ج۸ص۱۸۷

۷-ابن فندق: لباب الانساب ج۱ص۳۹۹

۸-الطبقات الکبری ج۱ ص ۱۱ -- العقد الفرید ج۴ص۳۸۵ -- مجمع الزوائد ج۹ص۱۹۷

۹-علامه جعفر مرتضی عاملی: سلمان فارسی ص ۱۷۶-۱۷۵ به نقل از ابن قتیبه الامامه و السیاسه ج۱ص۱۴۶

۱۰-همان منبع ص ۱۷۶ و الامامه و السیاسه ج۱ص ۱۳۰

۱۱-المقاتل الطالبیین ص۵۵

۱۲- تهذیب الانساب ص۲۷

درباره ما

شکر و سپاس بی منتها، خدای بزرگ را، که ما را از شیعیان و پیروان اهل بیت قرار داد؛ و به صراط مستقیم ، ولایت خاتم

الانبیاء و المرسلین حضرت محمد صلی الله علیه و آله و وصیّ مظلومش مولای متّقیان ، علیّ ابن ابی طالب علیه السلام هدایت نمود.

و بهترین تحیّت ها و درودها تقدیم به پیشگاه بزرگ بانوی هستی ،مادرمجلّه ی پدر و معلم بشریّت ، خاتون دوسرا و شفیعه روز جزا حضرت صدیقه ی کبری فاطمه الزهرا سلام الله علیها ؛ و بر فرزندان معصومینشان علیهم السلام ، خصوصاً آخرین ذخیره خدا ، خاتم الاوصیاء ،مهدی فاطمه عجل الله تعالی فرجه الشریف .

با توجه به توسعه فناوری اطلاعات و ارتباطات، برماست که همگام با عصر حاضر به دفاع از کیان دینی خویش قیام نماییم و با استفاده از این ابزارهای کارآمد به احیای فرهنگ ولایت و برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام برآییم،

کتابی که در اختیار شما خواننده محترم قرار دارد، حاصل زحمات پژوهشگران شبکه اطلاع رسانی برائت می باشد ، که تقدیم به آستان حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها می گردد .

شبکه اطلاع رسانی برائت (شیعه تیوب- پایگاه مستقلّ شیعیان) برترین پایگاهِ جامع ، درعرصه معرفیِ دشمنان اهل بیت علیهم السلام شامل : معرفی کامل و جامع دشمنان از ولادت تا به درک واصل شدن (بخش اصلی سایت)/کتابخانه تخصصی در موضوع تبّری / شبهه افکنی به مبانی پوشالی دشمنان شیعه / پاسخگویی به شبهات / مرکز صوتی تصویری در موضوع تبّری/ تالار گفتگوی تبرّی

باشد که این ذرّه دلنشین و لذّت بخش مورد استفاده عموم علاقه مندان ، خصوصاً جوانان عزیز قرار گیرد.

ان شاء اللّه تعالی

www.shiatube.com

www.sunnitube.com

emiail:info@shiatube.com

در همه زمینه ها ندای یاری و نصرت سر می دهیم که : هل من ناصر ینصرنی

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم

اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱. JAVA

۲. ANDROID

۳. EPUB

۴. CHM

۵. PDF

۶. HTML

۷. CHM

۸. GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱. ANDROID

۲. IOS

۳. WINDOWS PHONE

۴. WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون مجتمع فرهنگی مذهبی هیئت قائمیه اصفهان ،دفاتر مراجع معظم تقلید، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور)، موسسه فرهنگی مرکز تحقیقات رایانه‌ای مهر حوزه علمیه اصفهان، سازمان کتابخانه ها،موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی ، موسسه فرهنگی اطلاع رسانی تبیان ، سازمان حج و زیارت، انتشارات مسجد مقدس جمکران و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghaemiyeh.com

ایمیل: Info@ghaemiyeh.com

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای


www